
۲۵۰ برگ
این نسخه شامل دو کتاب از این قرار است
۱- قواعد التجوید. ۲۴۱ برگ
۲- مختصر التجوید. ۹ برگ
داخل شد
کتابخانهٔ صنیع الدوله محمد حسن خان
۱۲۹۸
نمره ...... در
کتب متفرقه
قواعد التجوید
بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب قواعد التجوید
موضوع تألیف قواعد قرائت قرآن
نمرهٔ ثبت ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۲۰۴۷
۸۱۳
خطی . فهرست شده
۸۱۳

هذا کتاب قواعد التجوید من تالیفات عالیجناب
مقدس القاب سلالة السادات العظام جناب آقا سید محمود

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل القرآن تبیانا لکل شیء
حمد و سپاس مر خداوندی را که گردانید قرآن را بیان کننده هر چیزی
وامر بترتیله وتجویده کی یتبین الرشد من الغی
وامر کرده است بترتیل وتجوید او تا اینکه ظاهر بگردد راه نیکو از بدی
والصلوة والسلام علی افصح المرسلین و
وصلوة وسلام بر فصیحترین فرستاده شدگان و
المحمود فی العالمین محمد بن عبد الله وآله
ستایش کرده شده در عالمها محمد پسر عبد الله وال پاک او
المعصومین الطیبین الطاهرین اما بعد
از معصومان ... و پاکیزگان و طاهران
... فیوض ازلی وکمینه بندگان

خداوند لم یزلی محمود بن عبد الله الموسوی
الدزفولی عفی الله عنهما کل ذنب خفی وجلی
که سلسلهٔ نسبش منتهی میشود بقطب العارفین
السید الجلیل النبیل الامین السید علی الموسوی
الملقب برکن الدین بشرف عرض قاریان
صحائف سخن از اصحاب دانش وناظران صفایح
دفاتر حادث وکهن از ارباب بینش میرساند
که در این اوان میمنت اقتران که سال هزار و دویست
وسی وهشت هجریست جمعی از برادران

ایمانی و دوستان روحانی از این بی
بضاعت خواهش فرمودند بلکه اصرار
بسیاری و ابرام بیشماری نمودند که موجز
رساله و مختصر مجموعه که مبنی باشد بر قوا علم
ایه علم تجوید و ترتیل قرائت قرآن
مجید بلفظهای باسلاست و سهولت
معنی و عبارت جمع آوری نماید و فقیر
حقیر بمصداق اُقَدِّمُ رِجلاً وَ اُؤَخِّرُ اُخرى
مقدم میدارم پایی را و موخر میدارم دیگری را
نه جرأت میکرد که با عدم قابلیت قدم در این

میدان پر خوف و خشیت گذارد و نه روی
آن داشت که رد خواهش ایشان نماید دوش
طاقت بر بر این بار خجلت در دارد گذشته
از این دو مرحله نظر بمضمون مَن تَشَبَّهَ
بِقَومٍ فَهُوَ مِنهُم دل امید منزل نیز می
خواست که باین وسیله خود را در سلک
سلسله علیه علماء اثنا عشر تیز قرائت منسلک
دارد شاید که پروردگار غفور این بنده
خاطی را در یوم النشور با زمره ایشان محشور

کرداند بهرحال خواهی نخواهی بعد از توسل

بلطف الهی و تمسک بذریه رسالت پناهی

صلوات الله علیهم ما امر الامر ونهی

مادامی که امر کند امر کننده و نهی کند

الناهی خود را در معرض این امر خطیر انداخته

نهی کننده

چند کلمهٔ شکسته بسته فراهم اورده

ملتمس از غواصان بحور فصاحت و مثقبان

درر بلاغت چنان است هرگاه در وقت

مطالعه و مذاکرهٔ ان بسهوی یا غلطی

که منافی قواعد تالیف باشد برخورند

برخورند

برخورند چشم عیب جویی را از ان پوشیدن

و بقلم اصلاح اصلاح ان نمایند و این بندهٔ

هیچمدان را درحال الحیات و ممات بدعای خیر

و فاتحه یاد و شاد فرمایند و مسمی کردانید

این رساله را به قواعد التجوید فی

ترتیل القران المجید و مرتب نمودم از ابر

مقدمه و دوازده باب و خاتمه مقدمه

در بیان فضیلت علم و علماء و تلاوت قران

باب اول در ذکر قراء سبعه و روات

ایشان باب دوم در بیان دانستن دندانها
وکنیه مخارج حروف باب سیم در بیان
صفات حروف باب چهارم در بیان رعایت
وادا کردن هر یک از حقوق حروف و
کلمات وحرکات وسکنات وادغامات باب
پنجم در بیان اقسام ادغام باب ششم
در بیان احکام نون ساکن وتنوین باب
هفتم در بیان ترقیق وتفخیم راات ولامات
والفات باب هشتم در بیان مد وقصر

باب نهم

باب نهم در بیان هاء کنایه باب دهم در بیان
وقف ووصل باب یازدهم در بیان رسم
الخط باب دوازدهم در بیان استعاذه
وبسمله وسوره فاتحه وسوره اخلاص
وخاتمه در بیان بعضی از متفرقات قرائت
اما مقدمه پس ان مشتمل است بر سه فائده
فائده اول در فضیلت علم وعلماء بر ارباب
فطانت ودانش واصحاب کیاست وبینش
[زیرکی]
واضح ومبرهن ولایح ومبین است که
[ظاهر] [روشن]

جناب

فضیلت علم و علما اعظم فضایل و افضل مزایاست

و این معنی محتاج به بینه و برهان نیست آیات

و احادیث در این خصوص زیاده از انست که احصا شود

و بنتهی رسد لیکن تبرکا و تیمنا بعون الله بعضی

از انها ذکر میشود. اما آیات بدانکه پروردگار

عالم بسید بنی آدم در حق این طایفه جلیله خطاب

فرموده. اِنَّمَا یَخشَی اللهَ مِن عِبادِهِ العُلَماءُ یعنی

این است و جز این نیست که میترسند خدا را از بندگانش

علما. و دیگر فرموده. وَالَّذِینَ اُوتُوا العِلمَ

درجات

درجات یعنی خداوند ان علم را داده شده است

و بدهند درجات و منازل و اما احادیث

وارد شده من جمله انها حدیثی است که جناب

اقدس نبوی به ابی ذر غفاری میفرماید

که یا اباذر الجُلُوسُ ساعةً عِندَ مُذاکَرَةِ

العِلمِ خَیرٌ لَکَ مِن عِبادَةِ سَنَةٍ صِیامِ نَهارِها

وَقِیامِ لَیلِها وَالنَّظَرُ اِلَی وَجهِ العالِمِ خَیرٌ

لَکَ مِن عِتقِ اَلفِ رَقَبَةٍ وَمَن خَرَجَ مِن بَیتِهِ

لِیَلتَمِسَ باباً مِنَ العِلمِ کَتَبَ اللهُ لِکُلِّ قَدَمٍ

ثواب شهيد من شهداء بدر وطالب العلم
حبيب الله ومن احب العلم وجبت له الجنة
ويصبح ويمسي في رضاء الله ولا يخرج من
الدنيا حتى يشرب من الكوثر ويأكل من ثمر
الجنة ولا يأكل الدود جسده ويكون في
الجنة رفيق الخضر عليه السلام يعني اي اباذر نشستن
يكساعت در خدمت ذكر كنندهٔ علم بهتر است
مرترا از عبادت يكسال كه در هر روز روزه
باشي وشب از ابعبادت كذرنده باشي ونكاه

كردن

كردن بروى عالم بهتر است مرترا از ازاد كردن
هزار بنده وكسي كه بيرون بيايد از خانه
بجهت طلب نمودن يكباب از علم مينويسد
خداتعالى از براي او بهر قدمي كه بر ميدارد
ثواب يك شهيد از شهداي كه در جنك بدر
شهيد شده اند وطلب كنندهٔ علم دوست داشته شده
خداست وكسي كه دوست داشته باشد علم را
واجب ميشود او را بهشت وصبح را ميكند
وعصر را مي يابد در علمهاي كه رضاء اللهي

جناب

در انها باشد و بیرون نمیرود از دار فانی
تا جامی از حوض کوثر بیاشامد و میخورد از
میوهای بهشت و نمیخورند کرمان بدن او را
و میباشد در بهشت رفیق خضر علیه السلم
و دیگر جناب رسول ص میفرماید ان طالب
العلم شفاعة کشفاعة الانبیاء یعنی طالب
علم را در روز قیامت مقام شفاعت بود
چون شفاعت پیغمبران و دیگر رسول خدا
محمد مصطفی ص میفرماید مداد العلماء

خیر من دماء

او برای

خیر من دماء الشهداء یعنی سیاهی که علما
حدیث یا قران مینویسند بهتر و نیکوتر بود
از خون شهیدی که در راه خدا شهید شده
باشد و دیگر رسول ص میفرماید الناس ثلثة
عالم و متعلم والباقون کالهمج لا خیر فیهم
یعنی مردمان سه نوع اند عالم و طالب علم
و دیگران چون خرمگس اند که نیست نیکوی
در ایشان بیت انکه او را ادمی گفته
رسول ۰ درمیان خلق قول و قبول ۰ عالم است

نفعی

جناب

وطالب علم وذکره مردمان چون خرمکس

باشند جهول و نزد ارباب فهم وذکا

مخفی وپوشیده نماند که علم قران اشرف و

ارفع وانفع علوم است وعالم بقران اشرف

علماست وشاهد این معنی حدیث صحیح

نبویست که فرموده اشرف العلماء حملة

القران یعنی بزرگان علماء خوانندهٔ قرانند

ودیگر فرموده خیارکم وابرارکم وافاضلکم

من تعلم القران وعلمه یعنی گزیده ترین

شما

شما ونیکوترین شما وفاضلترین شما انکس

بود که قران بیاموزد ویا بیاموزاند دیگرانرا

فائدهٔ دویم در فضیلت تلاوت قران مجید

هرچند احادیث در فضیلت تلاوت قران

زیاده ازانست که این رساله را گنجایش عشری

ازمعشار ویکی انچه حدیث ذکر میشود من

جملهٔ انها حدیث طولانی است از جناب پیغمبر

که انحضرت بلفظ گهربار خود حضرت سلمانرا

مخاطب فرموده که یا سلمان علیک بقراءت

جناب

القرانِ فاِنَّ قِراءَتَهُ كَفّارَةٌ لِلذُّنُوبِ وَ
سِترٌ مِنَ النّارِ وَاَمانٌ مِنَ العَذابِ وَيُكتَبُ
لِمَن يَقرَءُهُ بِكُلِّ آيَةٍ ثَوابُ مِائَةِ شَهيدٍ وَ
يُعطى بِكُلِّ سُورَةٍ ثَوابُ نَبِيٍّ اِلى آخر الحديث

که ترجمه مجموع حدیث اینست که

یعنی فرموده است رسول خدا ام مسلمان
فارسی یا که ای مسلمان بر تو باد بخواندن
قران پس بدرستی که خواندن قران کفاره است
مر گناهان را و حجابیست از آتش و ایمن کننده است
از عذاب و نوشته میشود از برای کسی

که میخواند

که میخواند قران را بهر ایة ثواب صد شهید
و عطا کرده میشود بهر سوره که میخواند ثواب
پیغمبری و نازل میگرداند بر صاحب قران
رحمت و استغفار میکنند از برای او ملائکه
و مشتاق است بسوی او بهشت و راضی میشود
از او جناب احدیت و بتحقیق که هرگاه بخواند
مؤمن قران را نظر میکند خدای عَزَّ و جلّ
بسوی او بنظر رحمت و عطا میکند او را ثواب
سیصد و سیزده تن پیغمبر که رسانیده اند

بخلقان رسالتهاي پروردگار رسانيد او گويا
خوانده است هر کتابي را که نازل کردانيده او را
جناب حق جل وعلا بر پيغمبران و حرام کرداند
حقتعالى بدنش را بر آتش دوزخ و برانگيزد
از جاي خود تا انکه بيامرزد حقتعالى او را
و پدر و مادر او را و عطا ميکند حقتعالى
او را بهر سورهٔ که در قران هست شهري در
بهشت فردوس هر شهري از يك در سبز و
در ميان هر شهري هزار خانه و در هر خانهٔ

هزار حجره

هزار حجره و در هر حجرهٔ صد هزار او طاق
از نور و بهر او طاقي صد هزار در از رحمت
و بهر دري صد هزار دربان و بدست
هر درباني هديهٔ که رنك ان بديكري نميماند
و بر سر هر درباني منديلي آن استبرق که بهتر
باشد ان منديل از دنيا و انچه در دنياست
و در هر طاقي صد هزار دكان از عنبر فراخي
هر دكاني بيان فراخي ميانهٔ مشرق و مغرب
و بالاي هر دكاني صد هزار تخت و بر سر هر تختي

صد هزار فرش از فرشی تا فرشی هزار ذراع
که پو صد ذرع باشد و بر سر هر فرشی حور
العینی نشسته و دربان حوری میباشد
صد هزار حله که دیده میشود مغز ساقهای
پاهای از بیرون آن حلهها و بر سر آن حوریها
تاجی از عنبر دانه نشان بدر و یاقوت و بر سر
آن شصت هزار گیسو است از مشک و غالیه
و در گوش آن دو گوشواره میباشد و دو حلقه
و در گردن او هزار طوق است از جوهر و مینا

هر طوقی تا طوقی دیگر هزار ذراع و زبردست
هر حوری صد هزار خدمتکار هست و بدست
هر خدمتکاری جامی از طلا و در هر جامی صد
هزار رنگ از شراب که شبیه نباشد رنگ
هیچیان بدیگری و در هر او طاقی هزار خوان
و در هر خوانی هزار ظرف و در هر ظرفی صد
هزار رنگ از طعام که شبیه نباشد بعضی از آنها
ببعضی میاید دوست خدا از هر رنگی صد
لذة ای سلمان هر گاه مؤمن بخواند قرآن را میکناید

حقتعالی براو درهای رحمت را ومیافریند
حقتعالی بهر حرفی که بیرون میاید از دهنش
ملکی که تسبیح میکند باری تعالی را تا روز قیامت
پس بدرستی که شان وحکم این است که نیست
چیزی دوستدارتر بسوی خدای را از خواندن
قران وبدرستی که گرامی ترین بندگان نزد
خدا حاملان قرانند وبیرون میروند از دنیا
بدون معصیت همچنانکه بیرون میروند
پیغمبران ومحشور میشوند از قبرهای ایشان با پیغمبران

ومیکذرند بر صراط با پیغمبران پیاده میشوند
ثواب جمیع پیغمبران را پس خوش باد مرطالبان علم
قران را انچه ایشان راست از کرامت وشرافت
وَقَالَ رَسُولُ اللهِ اَلْقُرْآنُ مَادُبَةُ اللهِ فَتَعَلَّمُوا
مَادُبَتَهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ اِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ هُوَ
حَبْلُ اللهِ وَهُوَ النُّورُ الْمُبِينُ وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ
فَاقْرَؤُهُ فَاِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَاجُرُكُمْ عَلٰى تِلَاوَتِهِ
بِكُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ اَمَا اِنِّي لَا اَقُولُ الٓمٓ
حَرْفٌ وَاحِدٌ وَلٰكِنْ اَلِفٌ وَلَامٌ وَمِيمٌ ثَلٰثُونَ

حسنة یعنی فرموده است رسول خدا محمد مصطفی ع
که قران دبستان خدای جل جلاله است پس
بیاموزید محل اداب اورا انچه قوة واستطاعة
داشته باشید بدرستی که این قران حبل الله
که متمسک بان باید شد وقران نوریست
ظاهر وهویدا وشفائیست نفع رساننده بر
مرض وبلا پس بخوانید اورا که خدای عز وجل
باجاره میکرد شمارا بر خواندن وتلاوت
نمودن بهر یک حرف ده حسنه اگاه باشید

که من نمیگویم

که من نمیگویم الم یک حرفست ولکن الفی
ولامی ومیمیست که هر حرفی ده حسنه سی حسنه
میشوند واز حضرت امام جعفر صادق ع
مرویست که هر که بخواند قرانرا از روی مصحف
نور چشم او زیاده شود وتخفیف عذاب از
پدر ومادر او میشود هر چند که ایشان کافر
حربی باشند ورسول خدا صلی الله علیه واله
فرموده که هر که قران بخواند بگرداند حقتعالی
میان او ومیان اتش دوزخ هفتاد خندق

که عرض هر خندق پانصد ساله راه باشد و فرمود
که هر که قراءت قرآن کند و ظن او آن باشد که
حقتعالی گناهان او را نیامرزیده است بدرستی
که استهزا بخدا تعالی کرده است و دیگر فرمود
که هر که بخواند قرآن را یک عشر که عبارت از
ده آیه باشد بنشانند از برای او درختی در
بهشت و هر که قراءت قرآن کند و نظر در قرآن
ناشر باشد عطا کند حقتعالی او را ثواب
اولیا و هر که قراءت کند قرآن را از بر عطا کند

الله تعالی

الله تعالی او را ثواب انبیاء و روایت است از امام
محمد باقر ع که او از آبای خود روایت کرده از پیغمبر ص
که هر که ده آیه از قرآن در هر شب قراءت کند
ننویسند او را از غافلین و هر که پنجاه آیه از
قرآن بخواند در هر شب بنویسند او را از
ذاکرین و هر که هر شب صد آیه بخواند از قرآن
بنویسند او را از قانتین و هر که بخواند در
هر شب از قرآن دویست آیه بنویسند او را از
خاشعین و هر که قراءت کند هر شب سیصد آیه

از قران بنویسند او را از فائزین و هرکه قرائت
کند در هر شب از قران پونصد ایه بنویسند
او را از مجتهدین و هرکه قرائت کند هر شب هزار
ایه بنویسند از برای او قنطاری از ثواب و قنطاری
پنجهزار مثقال طلاست و مثقالی بیست چهار
قیراطست که کوچکترین ان قیراطها برابر کوه
احد باشد و بزرگترین ان مابین اسمان و
زمین و انس ابن مالک از پیغمبر ص روایت
کند که اهل قران که قاریانند اهل الله اند

واز مخصوصان درگاه و مقربان بارگاه اللهند
و بهترین عبادتی که بندهٔ مؤمن میکند خواندن
قرائت و حضرت رسول ص فرموده که خواندن
قران افضل است از ذکر و ذکر افضل است از
صدقه و صدقه افضل است از روزه و روزه
سپر اتش دوزخ است و نیز انحضرت فرموده
که خوانندهٔ قرانرا بهر حرفی که در نماز خواند اگر
ایستاده است صد حسنه و اگر نشسته است پنجاه حسنه
و اگر در غیر نماز باشد با طهارت بیست و پنج حسنه

وبي طهارت دوازده حسنه است وازابي
عبد الله مرويست كه هر كه استماع حرفي كند از
قران از براي او حسنه بنويسند وسيئه محو كنند
ودرجه بردارند وازحضرت رسول مرويست
كه هر كه قران خواند كويا پيغمبري درميان هردو
پهلوي ان جا كرفته وبمرتبه پيغمبري رسيده
الا انست كه وحي باو نازل نشده ودرتفسير
امام حسن عسكري مذكور است كه پدر ومادر
قاري را درروز قيامت تاجي برسر نهند كه نور

او ده هزار

او ده هزار ساله راه رود ودو حله براو پوشانند
كه بقيمت درنيايد چه كمترين تاري ازان مقابل
صد هزار دنيا باشد وانچه درروست ازجميع
چيزهاي نفيسه وپادشاهي خلد برين رادد
نامهٔ نوشته بدست راست ان بندهٔ قاري
دهد واورا كويند كه قران ميخوان وبالا
ميرو كه منزل تو نزد اخر ايه خواهد بود كه انرا
ختم نمايي وچون پدر ومادر او بحلها خود
نكرند وتاج عزت برسرخود ببينند كويند

مقابل دنيا

بار خدایا این شرف و بزرگواری ما از کجاست
که کردار ما بمرتبه نبود که باین درجه رسیم
کرام الکاتبین جواب گویند که این ثواب آنست
که فرزند خود را تعلیم قرآن داده اید و هم روایتست
از رسول خدا که فرمودند چون بندۀ مؤمن
بسم الله الرحمن الرحیم بزبان راند پادشاه
عالم بعدد هر حرفی از وی چهار هزار حسنات
بنویسند و چهار هزار سیئات محو کنند و چهار
هزار درجات بر آرند و نیز از حضرت رسالت

روایتست

روایتست که چون معلم بسم الله الرحمن الرحیم
تعلیم متعلم نماید حقتعالی معلم را و متعلم را
و پدر و مادر معلم و متعلم را بیامرزد بر
وجهی که هیچ گناهی در نامۀ اعمال ایشان نماند
و نیز از رسول خدا روایتست که فرموده
شریفترین و بزرگترین امت من خوانندگان
قرآنند و بعد از آن جماعتی که شبها تا بصبح
بنماز و طاعت مشغول باشند و دیگر فرموده
که هر که حقتعالی داشتن قرآن او را روزی

کند و توفیق دهد و او تصور کند که کسی دیگر را
زیاده از انچه باو عطا فرموده کرامت کرده است
پس تحقیر امر عظیمی کرده باشد فایده سیم در معنی
قرآن است بدان ای عزیز چون امتیاز انسان
از سایر حیوانات بنطق و کلام است و بهترین
کلامها کلام قادر حکیم که برسول کریم نازل
گشته که اِنَّكَ لَتُلَقَّى القُرآنَ مِن لَدُن حَكِيمٍ عَلِيمٍ
بتحقیق تو هر اینه القا کرده میشوی قرآن را از جانب خداوند حکیم دانا
چنانکه اندکی از فضائل ان مذکور شد تا
و تلاوت کردن وی بر هر که مسلمان و مستقر
الت

صحیح

اللسان باشد لازم است اما بطریقی که ماخذ
ان از آیات فرقانی و احادیث ائمه معصومین
باشد چنانکه جناب احدیت در کلام مجید
میفرماید وَرَتِّلِ القُرآنَ تَرتِيلًا و معنی ترتیل را
از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب سوال
کردند انحضرت فرمودند که از حضرت رسول
پرسیدم که ترتیل چیست در جواب فرمودند
که اَلتَّرتِيلُ اَدَاءُ الحُرُوفِ وَحِفظُ الوُقُوفِ ترتیل
ادا کردن حرفهاست و نگاه داشتن وقفها

یعنی ترتیل تبیین و ادا کردن حرفهای قرآنست
بمخارج و صفاتشان در وقت قرائت و با دغام
و اظهار و اخفا و قلب و تفخیم و ترقیق و
مد و غیرها چنانکه هر حرفیرا از مخرجش
هر یک را در محل خود
بگوید و با صفاتش ادا نماید و حقوق مراتب
ویرا در حین تلفظ از حرکات و سکنات و
جمیع صفات رعایت کند تا آن حرف از جنس
و قرب خود ممیز شود و ملحق بنظیر و مانند
خود نشود و نگاه داشتن و رعایت کردن

وقوف

از انها با صفات

وقوف است در مواضعی که وقف در آن
مستحسن و پسندیده باشد و مواضعی که محل
وقف نباشد وقف نکند و قال رسول الله
علیه و آله اقرءوا القرآن علی لحون العرب
یعنی فرموده است پیغمبر که بخوانید قرآنرا بالفاظ
عرب پس بنا بر این حدیث قرآن نازل شده
با فصح لغات که آن لغت عرب است پس واجبست
بر کسی که تلاوت مینماید رعایت کند قواعد
لغت عربرا که اگر مراعات نکند آنرا گویا قرآنرا

وقف کند

با لحون

بروش

بزبان عرب نخوانده است وخراب کنندهٔ قرائت

وقرآن اورا لعنت میکند تا روز قیامت

همچنانکه در حدیث آمده است رُبَّ تالِی

القُرآنِ وَالقُرآنُ یَلعَنُهُ یعنی چه بسیار

خوانندهٔ قرآن که قرآن لعنت کند اورا رُوِیَ

عَن أبِي عَبدِاللهِ قالَ قالَ أبِي ع ما ضَرَبَ رَجُلٌ

القُرآنَ بَعضَهُ عَلَى بَعضٍ إلَّا کَفَرَ یعنی

روایت شده است از جناب اباعبدالله

الحسین ع که میفرمود که جدم علی بن ابی طالب ع

فرموده

فرموده بمیزند مرد قرآن را بعضی از آنرا ببعضی

مگر که کافر شود باب اول در ذکر قراء سبعه

و رواة و تولد و وفات و بلدان ایشان

بدانکه بعد از صحابه و تابعین حضرت

خیر المرسلین قاریانیکه علماء و مجتهدین

بقول ایشان عمل میکنند هفت اند قاری اول

نافع مدنی است دویم ابن کثیر مکی است سیم

ابو عمرو بصری است چهارم ابن عامر شامی است

پنجم عاصم کوفی است ششم حمزهٔ کوفی است هفتم

بارعیمون ابن رسا الدراجحا الطا ابن مقال نبت زناده ازین عوض شده

کسائی کوفیست و ابو نصر در نصاب خود اسامی

ومواطن ایشانرا بنظم در آورده **بیت** از مکه

نخست ابن کثیر است امام نافع ز مدینه ابن

عامر از شام از بصره ابو عمرو علا دارد

نام عاصم و علی و حمزه از کوفه تمام و

هر قاری چند راوی دارد که آن قاری

روایت میکنند بعضی بواسطه و بعضی

بی واسطه لیکن جمهور قرا دو راوی که بصحت اکثر

نقل موصوف ومشهورند بجهة هریک

از این هفت

از این هفت نفر اختیار نموده اند و ذکر اینها مشتمل است

بر هفت فصل **فصل اول** در بیان قاری اولست

اسم او نافع بن عبد الرحمن بن ابی نعیم المدنیست و کنیتش

ابو الحسن یا ابو عبد الله است و اصل نافع از اصفهان است

و بخدمت هفتاد نفر از تابعین رسیده و اخذ قرائت

از ایشان کرده اما استادان اصلی او که روایت از ایشان

میکند پنج اند یزید بن قعقاع قاری که کنیتش ابو جعفر است

که بعد از فوت پدر نافع مادرش را بحباله نکاح در آورده

بود و عبد الرحمن بن هرمز اعرج که کنیتش ابو داود است

وشیبة بن نصاح قاضی است و ابو عبد الله بن مسلم بن
جندب است و یزید بن رومان که کنیتش ابو روح است و اینها
قراء ثمار روایت میکنند از ابو هریره و از ابن عباس و از عبد الله
بن عیاش بن ابی ربیعه مخزومی و ابن هریره روایت می کنند
از ابی بن کعب و ابی بن کعب روایت میکند از جناب رسول
و جناب رسول از جبرئیل و جبرئیل از میکائیل و میکائیل
از عزرائیل و عزرائیل از اسرافیل و اسرافیل متلقی شده
از لوح محفوظ و لوح از قلم و قلم از رب العزة و میگویند
از دهان نافع در وقت تلاوت قرآن بوی مشک

مباشد از نافع پرسیدند که ای ابو رویم آیا در وقت تلاوت در دهن مشک میکنی فرمود که الله همچنان ...
... مرا از حفص بن ...

او را در دهن

او را در دهن بکیرم بلکه در خواب دیدم
جناب رسول را فرمودند ای نافع قدری تلاوت
قرآن بکن من تلاوت نمودم آنحضرت آب دهن
مبارک را در دهان من انداخت از آن وقت تا الی
حال این بوی از دهن من یافت میشود تولد
نافع در سنه هفتاد بوده در اصفهان و در
سنه صد و شصت و نه از هجرت وفات یافت
بمدینه در اول خلافت هادی و نافع را دو
راوی است راوی اول او قالون است همچنانکه

نافع پسر زن ابو جعفر بود قالون نیز پسر زن
نافع است و نافع او را قالون لقب کذاشت که
بزبان سریانی قالون نیکو را کویند و اسمش
عیسی ابن میناه المدنی است و کنیتش ابو موسی است
و قالون بحیثیتی اصم بود که ابدا آواز را نمی
شنید از جملهٔ غرایب احوال او با وجود این
ثقل سامعه هر کس که نزد او قران تلاوت می نمود
اغلاط او را میشنید و تولدش در مدینه سنه
صد و بیست از هجرت بوده و در سنه صد و

پنجاه

پنجاه بخدمت نافع رسید و اخذ قرائت و در
سنه دویست و بیست از هجرت در ایام خلافت
معتصم در مدینه فوت شد والله اعلم و راوی
دویم او ورش است اسمش عثمان ابن سعید
المصری است و کنیتش ابو سعید است لقبش را
نافع ورش کرده و دو وجه از برای لقب او
ذکر کرده اند اول آنکه چون مصریان اغلب
سفید اندام میباشند و عثمان بسیار سفید
بود او را ملقب بورش کرده و ورش در لغت

بمعنی سفید است دوم آنکه چون همیشه اوقات
عثمان در خانهٔ نافع بود کبوتر خانگی را ورشان
میگویند نافع لقب ورا ورشان کذاشت بسبب
تخفیف الف و نون را انداختند ورش گفتند
و منقولست که از نهایت خوش آوازی ورش
اکثر مستمعان بیهوش میشدند تولد ورش
سنه صد و ده بوده و در سنه صد و پنجاه و پنج
بخدمت نافع رسیده و اخذ قرائت از او کرده و
در سنه صد و نود و هفت بمصر در خلافت

مامون

مامون فوت شده **فصل دویم** در ذکر قاری
دویم است اسم او عبد الله بن کثیر الداری المکی است
و گفته اند که چون عطار بود و عرب عطار را داری
میگویند لهذا ملقب بداری شد و یا از موضعی بود
که آنجا را داری میگفتند و بسیار صاحب اوصاف
حمیده و اخلاق پسندیده داشته و فقرا و مساکین را

بوده

گرامی داشته و همیشه گریه میکرده از خوف خدا و
و میگفته است وای بر تو ای عبد الله بترس از خدا تعالی
شاید که از دنیا بروی و گناه کار باشی و از اصحاب

رسول بخدمت عبدالله بن زبیر و ابو ایوب انصاری
و انس بن مالک رسیده و اخذ قرائت کرده و بقول
اصح قرائت روایت میکند از سرکش عبدالله بن سائب
مخزومی و مجاهد بن جبیر که کنیتش ابی الحجاج است
و در باب عبدالله مذکور از ابی بن کعب روایت
میکند و ابی از رسول الله مجاهد و در باب روایت
میکند از ابن عباس و ابن عباس روایت میکند از
ابی بن کعب و از زید بن ثابت و ایشان هردو روایت
میکند از رسول الله همچنانکه گفته شد و در کنیت

ابن کثیر بعضی خلاف کرده اند چند کنیه گفته اند
ابو معبد یا ابو محمد یا ابو بکر یا ابو المطلب و مشهور
ترین اینها ابو معبد است و تولد ابن کثیر سنه چهل و
پنج از هجرت بمکه معظمه ایام خلافت معاویه
شده و وفاتش در سنه صد و بیست از هجرت بمکه
معظمه در ایام خلافت هشام بن عبد الملک
بوده و ابن کثیر را دو راوی است که مذکور خواهند
شد و این هر دو راوی نزد قواس خوانده اند و
قواس نزد ابی الاخریط و ابی الاخریط نزد قسط

وقسط نزد ابن کثیر که بواسطه از ابن کثیر روایت
میکنند راوی اول او احمد بن محمد بن عبدالله بن
قاسم بن نافع بن ابی بزة المؤذن المکی است کنیت او
ابو الحسن است ولقب او بزی است که ملقب بلقب
جد اعلای خود شده وسببی دیگر از برای لقب او
گفته اند که بزی چون جامه فروش بوده وعرب جامه
فروش را بزاز میگوید لهذا ملقب به بزی شده بصر
خاله تولدش در سنه صد وهفتاد شده ووفاتش
سنه دویست وپنجاه بمکه معظمه در خلافت المتوکل

بالله بوده

بالله بوده وراوی دویم او محمد بن عبد الرحمن بن
محمد بن خالد بن سعید بن جرجة المکی المخزومی است
وکنیتش ابو عمرو است ولقبش قنبل است وقنبل در
لغت ضخیم را گویند ومحمد بسیار کننده بود بدین
ملقب بقنبل شد ویا آنکه از جماعتی بود که آن جماعت را
قنابل میگفتند سبب تخفیف الف را انداخته اند
محمد را ملقب بقوم خود کردند وقنبل گفتند و
تولد قنبل در سنه صد ونود وپنج بوده است
ووفاتش بمکه معظمه در سنه دویست ونود ویک

بعد از هجرت بوده والله اعلم **فصل سیم** در بیان
قاری سیم است و او ابو عمرو بن العلا بن عمار بن
عبد الله البصریست و علا اسم زبانست از جدات
او و خالص النسب قرا سبعه است و در اسم او اختلاف
بسیار کرده اند گفته اند یحیی و گفته اند محبوب
و گفته اند زبانست و غیر از اینها نیز گفته اند
و از اینها مشهورتر زبانست و جماعتی میگویند
که اسم او کنیه اوست چنانکه اصمعی گفته است که
از ابو عمرو سؤال کردم که نام تو چیست جواب گفت

که ابو عمرو

که ابو عمرو و بعضی گفته اند نظر بشان و عظمت
و جلال و هیبتش کسی را جرات آن نبود که او را بنام
بخواند از اینجهت اسمش مخفی ماند و بکنیه مشهور شد
و در علم لغت عربیه چنان بوده است که اصمعی گفته
هر وقت در خدمت ابن علا مینشستم خیال میکردم
در کنار دریایی نشسته ام که اطراف و پیدا نیست
و ابو عمرو قرآن را روایت میکند از جماعتی از اهل
حجاز و از اهل بصره پس از اهل مکه مجاهد
مذکور است و سعید بن جبیر و عکرمة بن خالد

وعطا بن ابی رباح وعبدالله بن کثیر ومحمد بن
عبدالرحمن وحمید بن قیس اعرج وانا اهل مدینه
یزید بن قعقاع که ابوجعفر باشد ویزید بن رومان
وشیبة بن نصاح وانا اهل بصره حسن بن ابی الحسن
بصری ویحیی بن یعمر وغیر ایشان وایشان قران را
روایت میکنند از زید بن ثابت واز ابی بن کعب
وبعضی دیگر از صحابه وایشان روایت
میکنند از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
وتولد ابو عمرو در سنه هفتاد از هجرت بمکه

معظمه

معظمه در خلافت عبدالله بن زبیر شده بوده و
وفاتش در سنه صد وپنجاه وچهار در کوفه
بخلافت منصور بوده ولیکن در بصره نشو ونما
یافته اصمعی وبعضی دیگر گفته اند که هشتاد
وشش سال عمر داشته وابو عمرو را دو راویست
که بعد از این گفته خواهند شد واین هر دو
راوی از یحیی بن مبارک که کنیتش ابو محمد و
لقبش یزیدیست روایت میکنند ویزیدی باز
ابو عمرو وگفته اند از این جهة به یزیدی

ملقب شده است که مصاحب یزید بن منصور که
خال مهدی است بوده و منقول است که ده هزار
ورق از علمی چند که از ابو عمرو فرا گرفته بود
املا می نمود غیر از آنچه از خلیل بن احمد
النحوی و غیره یاد گرفته بود و تولدش در
بصره و مسکنش در بغداد و فوتش در خراسان
بخلافت مامون سنه دویست و دو بوده چنانچه
گفته اند سنش هفتاد و چهار سال یا
بیشتر بوده است راوی اول وحفص بن عمر بن

عبدالعزیز

عبد العزیز النحوی الدوری است و کنیتش
ابو عمر واست و لقب او دوری و دوری
منسوب است بدانکه دور که موضع ولایت
در جانب شرقی بغداد که نشیمن او آنجا بوده
و در اواخر عمر او چشم ظاهرش پوشیده و
عمرش به نود و چهار رسیده چنانچه در سنه
صد و پنجاه تولدش در ایام خلافت منصور
و در شوال سنه دویست چهل و شش متوفی
شده در خلافت متوکل و ابو عمرو دانی

در تيسير فوت او را در دويست و پنجاه نوشته است

و راوي دويم او صالح بن زياد بن عبد الله

السوسي است و سوس اسم شهريست قريب بدزفول

از توابع شوشتر است و مرقد شريف دانيال پيغمبر

على نبينا و عليه السلام در آن شهر است و الحال

همان شهر خرابست و بزبان عرب آن را شوش هم

گويند چونكه اصل صالح از سوس است از اين سبب

ملقب بسوسي شد و تاريخ تولد سوسي بنظر

حقير نرسيده اما در ماه محرم سنه دويست

وشصت

و كنيت او ابو شعيب است و لقبش سوسي است

وشصت و يك در رقه وفات يافته و رقه

بغداد عتيق است كه سر من راى

نباشد نه اين بغداد مشهور **فصل چهارم**

در بيان قاري چهارم است و او عبد الله

بن عامر بن يزيد الشامي است و در كنيتش

خلاف است اصح ابو عمران است و او قرآن را

روايت ميكند از دو كس عويمر بن عامر

كه كنيتش ابو درداست و مغيرة بن ابي

شهاب مخزومي كه كنيتش ابو هاشم است

ابو دردا روایت میکند از رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم و ابو هاشم روایت
میکند از عثمان بن عفان و عثمان از رسول
الله و ابن عامر خادم مسجد جامع دمشق بوده
و ابو عمرو دانی در کتاب تیسیر قاضی و امام دمشق
گفته است و در تولدش خلاف بسیار است مشهورتر
در سنهٔ بیست و یک از هجرت ایام خلافت عمر بن
خطاب بوده و در دمشق روز عاشورا در سنهٔ
صد و سیزده ایام خلافت هشام بن عبد الملک
فوت شده

فوت شده و بعضی گفته اند او را نود و نه
سال بوده و ابن عامر را دو راوی است که هر دو
روایت میکنند از ایوب ابن تمیم داری و ایشان
از یحیی ذماری و یحیی از ابن عامر راوی
اول او هشام بن عمار بن نصیر بن ابان بن
میسرة السلمی الدمشقی است و کنیة او ابو الولید
و هشام عالم و خطیب و محدث و قاضی دمشق
بوده و در بیست سال خطابه نموده هرگز
خطبه را مکرر نکرده و تولدش در سنه صد و

پنجاه و سه است و فوتش در سنه دویست و
چهل و پنج در دمشق ایام خلافت متوکل است .
و راوی دویم او عبدالله بن احمد بن بشر بن
ذکوان القرشی الدمشقی است و عبدالله منسوب
به ذکوان که جد اوست و کنیة او ابو عمرو است
و در قرائت بی نظیر و وحید عصر خود بوده
و روز عاشورا در سنه صد و هفتاد و سه تولد
شده و در سنه دویست و چهل و دو از دنیای
فانی رحلت کرده در دمشق یا کوفه ایام متوکل

یا بعد

با بعد الله یعلم **فصل پنجم** در بیان احوال قاری
پنجم است و او عاصم بن بهدلة است و بهدله اسم
مادر اوست زیرا که مادر او از اکابر قبیله بنی اسد
بوده باسم مادر شهرت یافته و اسم پدر او ابی النجود
الخیاط الاسدی الکوفی است و بعضی گفته اند که عاصم
عبدالله نام داشته و کنیتش ابو بکر است و او جمع کرده
بود میان فصاحت و بلاغت و قرائت و بعد از
ابو عبد الرحمن السلمی الفتحی بر مسند قرائت نشسته و از
اطراف و اکناف عالم میآمدند و از او قراء را فرا گرفتند

ودر ان عصر خوش آوازتر و عالمتر بعلم قرائت بهتر
از او نبود و او از زر بن نیکو داشته و قرآن را از زر گرفت
روایت میکند عبد الله بن حبیب سلمی معلم حسنین
که کنیتش ابو عبد الرحمن است و سعد بن ایاس شیبانی
و زر بن حبیش که کنیتش ابو مریم است فاما ابو عبد الرحمن
و سعد روایت میکنند از عثمان بن عفان واز
علی بن ابی طالب واز ابی بن کعب واز زید بن ثابت
واز عبد الله بن مسعود و همه اینها روایت میکنند
از رسول الله و اما زر بن حبیش روایت میکند از عثمان

بن عفان و از عبد الله بن مسعود و ایشان هر دو روایت میکنند از رسول الله ...

شد لکن وفاتش در کوفه یا سماوات که میخوانند
ببلاد شام بود در سنه صد و بیست و هفت یا
هشت از هجرت ایام خلافت مروان بن محمد
آخر خلفهای بنی امیه بوده و عاصم را دو راوی است
راوی اول شعبة بن عیاش بن سالم الحناط الاسدی
الکوفی است و کنیه او ابو بکر است و در اسم
ابو بکر اختلاف کرده اند که محمد یا عبد الله یا احمد
یا سالم است و بعضی بر آنند که کنیه او اسم اوست
و مشهور بشعبه است و میگویند زمانی که بکر

مختصر بود خواهر او و بعضی گفته اند دختر او
بسیار گریه میکرد بخواهرش یا بدخترش گفت
ای دختر من گریه مکن میترسی که خدا تعالی در
آخرت مرا عذاب کند و حال آنکه من بیست و چهار
هزار یا هجده هزار بنا بر اختلاف اقوال ختم قرآن
کرده ام امید هست که ببرکت این ختمات معذب
نکردم و ولادتش در سنه نود و پنج بوده در
ایام خلافت ولید بن عبد الملک و در کوفه
متوفی شده در ماه جمادی الاولی سنه صد و

نود و سه ایام خلافت مامون الرشید و راوی یا چهارم
دویم او حفص بن سلیمان بن المغیرة الاسدی
البزاز الکوفی است و او را در حفظ و ضبط قرائت
همگی را بر ابوبکر افزوده و ترجیح داده اند و او
عالم ترین تلامذه عاصم بوده و پسر زن عاصم است
و عاصم مربی او بوده و او را بزرگ کرده و زن ثانی
پی او بوده و کنیتش ابو عمرو و یا ابو داود است
و یحیی بن معین و ابن منادی گفته اند که
روایت صحیح از عاصم روایت حفص است و در

سنه بود متولد شد ایام خلافت ولید بن

عبد الملك و در سنه صد و هشتاد فوت

شد در ایام خلافت هارون الرشید والله اعلم

فصل ششم در بیان قاری ششم است و او حمزة

بن حبیب بن

عمارة بن اسمعیل الکوفی است کنیتش ابو عماره است

و لقبش زیات و بسیار متورع و مخوف از معاصی

و صبور بر طاعت بوده و منقولست که در هر ماه

بیست و پنج ختم قران میکرد و در سایهٔ دیوار

تا لا مزه راه نمیرفت و ابا اینا نمیخورد که مبادا

اجرت بر تعلیم گرفته باشد زیرا که

افعال و اقوال او در راه خدا بوده است و

حمزه قران را روایت میکند از چند کس از ان

جمله است ابو محمد سلیمان بن مهران اعمش و

محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی قاضی و

حمران بن اعین و ابو اسحق سبیعی و منصور بن

معتمر و مغیرة بن مقسم و امام جعفر صادق

اعمش روایت میکند از یحیی بن وثاب و

یحیی روایت میکند از جماعتی که از اصحاب

عبد الله بن مسعود بودند و از او روایت
میکردند مثل علقمه و اسود و عبید بن
نضیله خزعی و زر بن حبیش و ابو عبد
الرحمن سلمی و غیر ایشان و دیگران نیز روایت
میکنند از همین اصحاب ابن مسعود بی واسطه
و ابن مسعود روایت میکند از رسول الله صلی
الله علیه و آله و امام جعفر صادق علیه السلام
روایت میکند از پدر بزرگوار خود و او نیز
از پدر خود تا علی بن ابی طالب علیه السلام

و علی روایت میکند از رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم و تولد حمزه در سنه هشتاد
شده ایام خلافت عبد الملک مروان و
وفاتش در سنه صد و پنجاه و شش بر قول
صواب بوده در حلوان بخلافت ابو
جعفر منصور و از اینجهت حمزه را زیات
گویند که زیت را از عراق بحلوان
میبرد و پنیر و گردکان از حلوان
بکوفه میاورد و میفروخت و حمزه را

دو راوی است که از سلیم بن عیسی الحنفی الکوفی
که کنیتش ابو عیسی است روایت میکند و سلیم
از حمزه و بعضی میگویند که هر سه شاگردان
حمزه اند و از او روایت میکنند راوی
اول خلف بن هشام البزاز البغداد
یست و کنیت او ابو محمد است و خلف
در ده سالگی حافظ قرآن و در سیزده
سالگی اقرء مردم بوده و تولدش در
سنه صد و پنجاه بخلافت منصور دوانقی
شده

شده و فوتش در بغداد در سنه دویست
و بیست نه از هجرت در ایام خلافت الواثق
بالله بوده و راوی دوم او خلاد بن خالد
الصراف الکوفی است و کنیتش ابو عیسی است
تولد خلاد معلوم حقیر نشد و در سنه
دویست و بیست بخلافت المعتصم بالله در کوفه
متوفی شد والله یعلم فصل هفتم در ذکر قاری
هفتم است و بعضی اموریات که دانستن آنها
ضرور است و رموز قراء سبعه و راویان ایشان

واسم آن قاری علی بن حمزة بن عبد الله الکوفی
النحوی است وکنیتش ابو الحسن است وکسائی لقب
اوست ووجه این باین لقب مشهور شده
که در حرم کلیمی بانجود پوشیده وکلیم را بعربی
کسا گویند ویا از جهت اینکه کلیم میفروخت
ویا اینکه از دهی بود که آنرا کسا میگفتند
وغیر از این نیز گفته اند والله یعلم وکسائی امام
وقاری عصر خود بوده هم در قرائت وهم
در علم عربیت وکسائی قرآنرا روایت میکند

از چند

از چند کس از انجمله است حمزة بن حبیب زیات کوفی و
عیسی بن عمر همدانی ومحمد بن عبد الرحمن ابی
لیلی وغیر ایشان از مشایخ کوفیین اما اصل قرائت
او واعتماد او از حمزه بوده واتصال قرائت حمزه
در فصل ششم گفته خواهد شد وتاریخ تولد کسائی
مضبوط نیست ودر آن اختلاف بسیار است ودر سنه
صد وهشتاد ونه در سفری که در خدمت هرون
الرشید بطوس میرفت در دهی از دهات شهر ری که آنرا
ارنبویه گویند وفات یافت وکسائی را دو راوی است

راوی اول اولیث بن خالد المؤذن البغدادیست
وکنیتش ابو الحارث است وتاریخ تولد لیث بحقیر
معلوم نشد ووفاتش در سنه دویست وچهل بود
وراوی دویم او حفص است که مشهور بدوریست
واین همان دوریست که راوی ابو عمرو بصریست
که صفت او در فصل دویم ذکر شد وبعد ازان
از کسائی نیز روایت میکند والله اعلم وبدانکه
قراء سبعه را مذهبی است در قرائت وتابعان ایشان را
طریقی هست در قرائت که ذکر میشود مثلا مد دادن

حروف

احوال ابو [illegible]

هر یک از قرا

طریق قرائت [illegible]

حروف مد که پیش از او همزه باشد مذهب
ورش است وادغام کبیر مذهب ابو عمرو است
وسکت مذهب حمزه است واماله تاء تانیث
مذهب کسائی است ومراد از طرق طریق
جمعی باشد که از رواة اخذ نموده ونقل کرده‌اند
بنا برین انچه قاری خود خوانده از قرائت
گفته اند وانچه راوی از قاری گفته بواسطه
یا بی واسطه از ان روایت گویند وانچه دیگران
از راوی فرا گرفته میخوانند از طریق مینامند

مثال آنکه میگویند قرائت نافع بروایت ورش
از طریق ازرق وگاهی میباشد که روات نقاری
وکسانی که بطرق ایشان میخوانند بایکدیگر
اختلاف کنند پس روات وطرق را بخصوص
قرار داده اند تا فرقی باشد میان اختلافات
طرق
ایشان وبعضی دیگر گفته اند که مطلب از
طریق خواندن ایشان باشد که تحقیق وحدر
وتدویر باشد بدانکه تحقیق در اصطلاح
قرا عبارتست از ادا کردن حق هریک از حروف
وتمام کشیدن

وتمام کشیدن مدات وهمزه را محقق گفتن و
حرکات را تمام بجا آوردن وحرفها را ازیکدیگر
جدا کردن وبتامل وتانی خواندن وغیر آن
پس قراءت بتحقیق بغایت مستحسن است خصوص
از برای متعلمان واعجام که زبان کما هو حقه
ایشان را متابعت نمیکند از ابن عباس وابن
شاذ ومردی باهم نماز میکردند یکی از ایشان سوره
بقره در نماز خواند ودیگری سوره بقره وآل
عمران رکوع وسجود ایشان باهم بود فرمودند

مسعود وابن شاذ… سؤال کردند [illegible]

قرا

انکه بقره تنها خواند افضل است و بعضی از ائمهٔ

نوع

گفته اند که ثواب قراءت به تحقیق بزرگ تر است

و قدر ان رفیع تر است از ثواب قراءت بحدر

هر چند تلاوت بیشتر کند پس مثل اول که به

تحقیق قراءت میکند مثل کسی است که صدقه

کند بیک دانه از جواهر قیمتی یا ازاد کند بندهٔ

پر کمال و با قیمت و مثل دوم که بحدر قراءت

می نماید مثل کسی است که صدقه کند بعدد

بسیاری از درهم یا ازاد کند بنده کانی چند

بی کاره

بی کاره و کم قیمت و باید قاری که بتحقیق قراءت

بها

میکند بحد افراط نرساند بحرکت دادن بکو

و تولد حروف از حرکات و مکرر کردانیدن

راآت و طول زیاد دادن غنات و قراءت

بتحقیق مذهب حمزه و ورش از نافع بطریق

ازرق و قتیبه از کسائی و اعشی از ابوبکر

و اشنانی از حفص و بعضی مصریان از هشام

و اکثر عراقیان از ابن ذکوان چنانچه در کتب

بعضی مسطور است و اما حدر بعکس تحقیق

بسرعت خواندنست مثل قصر مدات منفصل
واسکان بعضی از متحرکات واختلاس بعضی
از حرکات وابدال وتخفیف همزات وادغام
کبیر وامثال انها والبته در اینصورت مراعات
مخارج وصفات حروف باید نمود واحتراز
از ناقص کردن مد متصل واختلاس حرکاتی
که جایز نباشد در انها اختلاس بر باید کرد واین
نوع مذهب ابن کثیر وابو جعفر وابو عمرو و
یعقوب وقالون واصبهانی از ورش وولی از

حفص

حفص ست واما تدویر عبارت از توسط میان
تحقیق وحدر است واین مذهب جماعتی باشد
از قرا چون عاصم وابن عامر وکسائی وبعضی
دیگر از قراء واهل ادا این طریق خواندنرا از
مجموع قرا وروات صحیح میدانند بدانکه حافظ
شاطبی برای شناختن اسامی هر یک از قرا وروات
رمزی از حروف ابجد قرار داده است بجهت اینکه
هرگاه دیدی در کلمه از قران قرا یا روات
اختلافی کرده اند از ان رمز معلوم میشود کدام

ابو القاسم مغربی صاحب کتاب

اختلاف کدام یکی از قرا و یا کدام یکی از
روات توضیح اینمقال آنکه آن رمزی که بر حرفی
در زیر کلمهٔ مصحف یا در حواشی آن مرقومست
هرگاه آن رمز تعلق باسم یکی از قرا دارد پس
باید دانست که هر دو راویان قاری مرموز با
یکدیگر متفق اند بان بهج وهرگاه رمز تعلق باسم
یکی از دو راویان قاری دارد معلوم میکرد
که راوی دیگر که رمز نگذاشته با او متفق نیست
وخلاف مابین آن دو روایت ورموز قرا سبعه

باروات

باروات ایشان هفت لفظ اند وهر لفظی به
حرف حرف اول آن لفظ آن قاری است ودو حرف
دیگر آن دو راوی اوست به ترتیب وآن هفت
لفظ این است ابج نافع وقالون وورش دهز
ابن کثیر وبزی وقنبل حطی ابوعمرو ودوری
وسوسی کلم ابن عامر وهشام وابن ذکوان
نصع عاصم وبکر وحفص فضق حمزه وخلف
وخلاد رست کسائی ابو الحارث ودوری
وباید دانست که هرگاه دوری از ابوعمرو بصری

روایت میکند طا مؤلف رمز اوست و هر کاه
از کسایی روایت میکند ثا منقوط رمز او
چنانکه معلوم شد و رجایی رموز قرا سبعه
و شاکردان ایشان را بنظم در آورده بیت
اختلافاتی که در قرآن نمودند قاریان
رمز هر یک آشکارا کو بیت قاری بدان
رمز نافع دان ا قالون بود ب ورش ج
د هـ زابن کثیر بزی و قنبل ز بخوان
ح ز بو عمرو راوات ط دوری ز سوسی ی شمر

ک زابن عامر و ل از هشام و م دان
ز ابن ذکوان ن ز عاصم حفص را ع است رمز
ص بوبکر آمد و ف حمزه ض ان خلف دان
ق خلاد آمد و ر از کسایی س ز لیث
ت ز دوری ث بود رمز جمیع کوفیان
رمزها را چون شنیدی از رجایی یاد گیر
التماس فاتحه دارد ز تو بعد از قرآن
و ناظم دیگر نیز از اهل این فن رموز قراء
سبعه را با رواة ایشان به ترتیب با رموز

که هرگاه بعضی از ایشان تفاق کنند در کلمهٔ
از قرآن بنظم در آورده وان این است بیت
رقم قاریان خوش الحان · هم چنین وضع
کرده اند عیان · ا اول نشانهٔ نافع · ب چه
قالون و ج ورش بدان · د ابن کثیر و بزی ه
ز بود قنبل فصیح زبان · ح ابوعمرو ط
بود دوری · ی نشان ذان زسوسی بدان
ك ل ابن عامر است و هشام · م آمد نشان
بن ذکوان · ن بود عاصم خجسته سیر ه

بکراست

ص بکر است و ع حفص نشان · ف بود حمزه و
خلف ض است · ق خلاد قاری قرآن · ر
کسائی و س ابوالحارث · ت علامت زدوری
دوران · بعد از این رمز اتفاق بود · در
میان جمیع استادان · عاصم و حمزه و کسائی را
حرف ث نشان علامت ایشان · خ نشان
جمیع قراها ه غیر نافع بود علامت شان ·
با کسائی و حمزه و عاصم · ابن عامر بود ذ را میدان
با ابن کثیر و با ان سه · ظ بود بی علل

علامتشان • ضم چه کشتند آن سه با ابو عمرو •

رمز ایشان تو غ را اسیدان • حرف ش دان

کسائی و حمزه • شعبه با هر دو صحبه شد یکسان

بدل از شعبه چونکه حفص شود • رمز باشد

صحاب بی نقصان • نافع با ابن عامر آمد با

عم شان رمز از روی ایقان • نافع ابن کثیر

با ابو عمرو • بینک آمد سما نشانه بران •

با ابن کثیر و با ابو عمرو • حق بود رمز

در جمیع اوان • ابن عامر قرین هر دو چه شد

نفر آمد نشان هر سه عیان • با ابن کثیر و

با نافع • حرمی آمد نشانشان آسان •

با کسائی و عاصم و حمزه • حصن باشد چه

نافع آمد شان • رمزشان تا شود ثا از بر •

بیتها را بجد جهد بخوان • و برای همین

رموز حقیر دو جدول کشید یکی بجهة رمز

اسامی قراء سبعه و روات ایشان فردا فردا

بترتیب و دیگری بجهة رموز قراء سبعه با دو

راوی عاصم که با یکدیگر اتفاق کنند تا حفظ

ان برطالبان ومتعلمان آسان تر باشد واین است

رموز القراء ورواتهم فردا فردا	
ا	نافع المدنی
ب	قالون
ج	ورش
د	ابن کثیر المکی
ه	بزی
ز	قنبل
ح	ابو عمرو البصری
ط	دوری
ي	سوسی
ک	ابن عامر الشامی
ل	هشام
م	ابن ذکوان
ن	عاصم الکوفی
ص	ابو بکر
ع	حفص
ف	حمزة الکوفی
ض	خلف
ق	خلاد
ر	کسائی الکوفی
س	ابو الحارث
ت	دوری

رموز القراء [illegible]	
ث	کل الکوفیون
خ	کل القراء غیر النافع
ذ	الکوفیون وابن العامر
ظ	الکوفیون وابن الکثیر
غ	الکوفیون وابو عمرو
ش	الحمزة والکسائی
صحبه	الحمزة والکسائی وابو بکر
صحاب	الحمزة والکسائی والحفص
[illegible]	النافع وابن العامر
[illegible]	النافع وابن الکثیر وابو عمرو
حق	ابن الکثیر وابو عمرو
نفر	ابن الکثیر وابو عمرو وابن العامر
حرمی	نافع وابن الکثیر
حصن	الکوفیون والنافع

باب دوئیم در بیان دانستن دندانها وکیفیت

حروف وکمیت مخارج حروف واین باب بر سه

فصل است فصل اول در بیان دانستن

اقسام دندانها بدانکه اکثر آدمیان راسی و دو

دندان میباشد وانها بر چهار قسم اند اول

ثنایا که جمع ثنیه است وان چهار دندان پیش است

دو از بالا ودو از پایین دوئیم رباعیات

که جمع رباعیات وان نیز چهار است از چهار

جانب ثنایا دو از طرف راست یکی از بالا ویکی

از پایین وهمچنین دو از طرف چپ یکی از بالا و
یکی از پایین سیم انیاب که جمع ناب است وانها را
دندان نیش تر گویند وان نیز چهار است از
چهار جانب رباعیات دو از طرف راست یکی
از بالا ویکی از پایین ودو از طرف چپ یکی
از بالا ویکی از پایین چهارم اضراس که جمع
ضرس است وان بر سه قسم است اول ضواحک
که جمع ضاحک است وان چهار دندان است
از چهار جانب انیاب دو از طرف راست

یکی از بالا

یکی از بالا ویکی از پایین ودو از طرف چپ
یکی از بالا ویکی از پایین وسبب تسمیه ضواحک الثانی
انست که در وقت خندیدن نمایانند دوم
طواحن که جمع طاحونه است یعنی دندانهای
اسیا وان دوازده دندانست از چهار جانب
ضواحک شش از طرف راست سه از بالا و
سه از پایین وشش از طرف چپ سه از بالا
وسه از پایین سیم نواجد که جمع ناجد است
وانرا دندان عقل میگویند ونو رسته اش

هم مینامند از جهة اینکه از سرحد بیست سالکی
تا سی سالکی بیرون میاید و بعضی مردمانرا
اصلا بیرون نمی اید و ان نیز چهار دندان
اخراست از چهار جانب طواحن دو از طرف
راست یکی از بالا و یکی از پایین و دو از طرف
چپ یکی از بالا و یکی از پایین و مرحوم
شیخ ابو القاسم قاری که بعضی اوراسید
نوشته اند در کتاب لؤلؤیه که ان کتابرا
بنظم در اورده اقسام دندانهارا چنین کفته

بیت سر بسر سی و دو دندان چهار قسم اند ای پسر
چهار پیشین را ثنایا دان دو زیر و دو زبر
زیر و بالا از دو جانب دان رباعیات چهار
چهار دیکر کن بدین دستور انیاب اختیار
بیست دندان دکر اضراس انواعش سه کیر
از دو جانب دان ضواحک چهار دو بالا دو زیر
شش طواحن دان ز هر جانب سه زیر و سه زبر
نیست بعضی را نواجد چهار دان باشد اکر

فصل دوم در بیان کمیة حروف تهجی بدانکه

قرا را در حروف تهجی خلافست بعضی بیست ونه
دانند وقولی بیست هشت گویند همزه والف را
یکی شمرده اند زیرا که همزه شکل وصورتی
ندارد که ویرا بدان بشناسند چنانچه گاهی اورا
بصورت واو مینویسند وگاهی بصورت یا
مینویسند واکثر بصورت الف مینویسند وگاهی
باشد که هیچ صورتی اصلا ندارد وواضع که
اشکال حروف را وضع کرده از برای همزه شکلی
علیحده وضع نکرده بجهة کثرت تغیر وتبدیل

وذکر همزه را

وذکر همزه را مفصلا شیخ محمد بن شیخ محمود قدس سره
در کتاب عین الترتیل بیانی واضح کرده اگر کسی
محتاج باشد رجوع به آن کتابها نماید واصح نزد
اکثر قرا بیست ونه حرفست وشیخ ابو القاسم مذکور
گفته **بیت** بیست ونه حرف تهجی دان بقولی
بیست هشت ◦ درشمار مخرج اقوالست اقوی
هفده گشت ◦ **فصل سیم** دربیان کمیت مخارج
حروف بدانکه مخارج جمع مخرج است یعنی محل
بیرون آمدن وآن موضعی است که حرف از آن

وشیخ علی ابن ظهیر الدین محمد التبریزی الانصاری در کتاب کامل التجوید

بیرون میاید وطریق شناختن وی آنست که آن
حرف را ساکن بکویند وهمزهٔ مفتوحهٔ بر سر آن
حرف افزایند وانکاه تلفظ کنند چون چنین
کردند البته بموضعی از حلق یا از دهان یا از
آن حرف قرار میکیرد آن موضع مخرج آن حرف
باشد وقرار در مخارج خلافهای بسیار واقع

بیشمار است

جمعی سه مخرج ارند وبعضی هشت کویند وبرخی
پانزده خوانند وجماعتی شانزده دانند وکروهی
هفده کویند وغیر از اینها نیز کفته اند لیکن

اصل

اصل مخرج سه است وآن حلق است وفم وشفه و
هر یک از این سه مخرج منقسم میشوند باقسام
چند بدین طریق که ذکر میشوند مخرج اول
حلق است وحروفی که از حلقند شش اند واین
بر سه قسم است اول ابتداء حلق است از جانب
قصبهٔ شش وآنرا بفارسی نای کویند وآن
مخرج همزه وهاست بر ترتیب وشاطبی الف را
از این مخرج میداند وبعضی ابتدای حلق را
اقصی کفته اند یعنی نهایت حلق که متصل

اول صدر باشد واین وقتی است که ابتدا نمودن
مخرج از لب باشد وبعد از ان لسان وبعد
از ان حلق اگرچه هر دو تفاوت ندارند لکن
در این رساله بعکس این است دویم وسط حلق است
وان مخرج عین وحاء بی نقطه است هم بترتیب
سیم اخر حلق است وان مخرج غین وخاء نقطه دار است
بترتیب نیز واین شش حروف را حلقی خوانند وشیخ
مذکور گفته ببت همزه وها از اول حلق وز وسط
عین وحاست • از اخرش دان غین وخا وحروف

مدجوف

ساکن ماقبل مفتوح

مدجوف هواست • وحروف مدیه اند الف
وواو ساکن ماقبل مضموم ویاء ساکن ماقبل
مکسور است و ذکر ایشان خواهد شد ان شاء الله
مخرج دویم فم است یعنی دهان واین بده
قسم منقسم میشود وحروف وی هجده است
واین ده مخرج را است بر چهار موضع از زبان
بن زبان ومیان زبان وکنار زبان وسر زبان
که تیزی است با ملازه ودندانها وحنک اعلا
که کام بالا باشد وکام بالا سقف دهن است اول بن زبان است

اول ملازه بسوی حلق با لهجه برابر اوست از کام بالا

وان مخرج قافست و قاف را غلصمی گویند و غلصمه

اول لهات باشد بسوی حلق و لهات گوشت سرخی

است آویزان مابین حلق و دهان که از آن بفارسی

ملازه گویند دوم بن زبانست اندکی از مخرج

قاف زیرتر با کام بالا آخر لهات بسوی دهن

وان مخرج کافست و قاف و کاف را لهوی میخوانند

زیرا که از لهات خیزند و شیخ مذکور گفته بیت

جانب حلق از ملازه غلصمه دان جای قاف

جانب دیگر بعکس عکده بعد از قاف کاف

و کاف را عکدی گویند و عکده آخر لهات باشد

بسوی دهن سیم میان زبانست با لهجه بالای

اوست از کام بالا وان مخرج جیم و شین نقطه دار

و یای غیر مدیست بترتیب و بعضی شین را

مقدم میدانند و این سه حرف را شجری خوانند

و شجر بفارسی شکاف دهن را گویند که عبارت

از محل کشادن دهان باشد و شیخ مذکور گفته

بیت از میان کام و از وسط زبان شین جیم و یا

قبل شین داننددر اخراج اکثر جیم زا ۰

چهارم کناره زبانست از هر طرف که باشد با

آنچه پهلوی اوست از دندانهای اسیا بالا وان

مخرج ضاد نقطه دارست واز اضرسی وحافه

گویند وحافة بفارسی کنارۀ زبانست روایت

که علی ابن ابی طالب ع از هر جانبی که میخواست ضاد

ادا میکرد لکن از طرف راست اسانتر و بهتر است

وحرفی از ضاد دشوارتر نیست بمرتبه که جناب

رسول ص فخر میکرد ومیفرمود اَنَا اَفْصَحُ مَنْ نَطَقَ

بالضاد

بِالضَّادِ بَیْدَ اَنّیِ مِنْ قُرَیْشٍ وَاسْتَرْضَعْتُ فِی بَنِی

سَعْدٍ یعنی من فصیح ترم از هر کسی که نطق کرده است

بضاد غیر از انیکه از قریشیم وشیر خورده ام در

بنی سعد زیرا که این دو طائفه فصیح تر از همۀ عرب بودند

وجناب پیغمبر ص از این دو طایفه افصح بود و

در هیچ زبانی بغیر از زبان عرب نیست شیخ

مذکور گفته **بیت** از بن دندان کرسی ضاد

پهلوی زبان ۰ خواه زچپ گوی وخواه از

راست مختاری دران ۰ پنجم کنارۀ زبان است

اما آخر مخرج ضاد تا سر زبان با کام بالا چندانکه برابر

ضاحك و رباعیه و ثنیه بالا افتد از جانب چپ

و راست هر دو وان مخرج لام است و شیخ مذکور

گفته بیت بعد ضاد است از کنار و بعد کرسیها

ز کام ، از دو جانب زایمن وز ایسر ادای حق

لام ، ششم سر زبانست اندکی بیرون تر از مخرج

لام با بیخ ناب و رباعیات و ثنایای بالا وان

مخرج نون است که او از بیخ متصل میشود بخیشوم

خواه مظهر باشد و خواه مدغم خواه متحرك باشد وخواه ساکن

لیکن گاهی که مدغم باشد غنه اش بیشتر پیداست

هفتم نزد اکثر قراء نزدیك همین مخرج و پشت

زبان و از کام اندکی که برابر ثنایای بالا

افتد وان مخرج راء بی نقطه است و در مخرج

را اختلافست بعضی گفته اند که این هر سه حرف

از یك مخرج اند که لام و نون و را باشد و هر سه را

لثوی گویند و اکثر قراء این لثوی خوانند زیرا که لثه

گوشت بن دندانست و ذلق کناره و تیزی است

شیخ مذکور گفته بیت نون ز بعدش لام

از فوق ثنایا شد عیان ° را قریب چون ولی
با فوقان پشت زبان ° هشتم تیزی سر زبانست
با تیزی سر ثنایای بالا و ان مخرج ثا سه نقطه
و ذال و ظای منقوط‌تر است و این سه حرف را
ذلقی گویند چرا که از تیزی سر زبانند ° نهم
سر زبانست با بیخ ثنایای بالا چنانکه سر زبان
اندکی بکام نزدیک شود و ان مخرج تا دو نقطه
و طا و دال بی نقطه است و این حروف را نطعی
نامند و نطع کام بالاست که سقف دهن باشد

وشیخ

و در بعضی از کتب معتبر لثوی نوشته اند

وشیخ مذکور گفته بیت از سر دندان فوق
پیش و تیزی زبان ° ظا و ذال و ثاست و تا و دال
و طا از بیخ ان ° دهم سر زبانست و پیر دندانهای
ثنایای بالا (وبالای بیخ) چنانکه اندکی کشادگی میان زبان
و دندان بماند و ان مخرج زای نقطه دار و
سین و صاد بی نقطه است و این سه حرف
صفیر اند و ایشان را اسلی خوانند و اسله باریکی
سر زبانست و شیخ گفته بیت شد ز اطراف
ثنایا منفصل طرف زبان ° فرجه مشروط جای

تا و سین و صاد دان ° و فرجه کشادکی است

یعنی کشادکی که مابین آخر زبان و ثنایای

بالا **مخرج سیم** از آن مخارج شفه است یعنی لب

واین بدو قسم منقسم میشود اول باطن

لب زیرین است باسر ثنایای بالا وان مخرج فا است

دوم از هر دو لب است وان مخرج واو و میم

وبای یکنقطه است اما با از تری لب خیزد اگر

لب تر نشود با را درست نتوان گفتن بلکه بای

فارسی میشود و میم از خشکی لب است و واو از

مابین

مابین هر دو لب است چنانکه با هم نزدیك بشوند

واین حروف را شفوی گویند و شیخ مذکور فرموده

بیت از لب زیرین و اطراف ثنایا فا طلب °

کن ادای حق واو و میم و با از هر دو لب °

از میانه واو و میم و با ز بیرون و درون °

هست بی اظهار میم ساکن از خیشوم و نون °

واین جمله مخارج که گفته شد پانزده است و

بعضی دو مخرج اضافه کرده اند و هفده گویند

اول جوف است وان مخرج حروف مد است که الف

ساکن ماقبل مفتوح و واو ساکن ماقبل مضموم
و یاء ساکن ماقبل مکسور است و در مخرج الف
خلافهای بسیار است بعضی میکویند الف از
هوای دهن است و کروهی میکویند از حلق است
بعد از مخرج همزه و جمعی میکویند از هوای حلق
لکن انچه بر حقیر معلوم است از هوای حلق و
دهن است هر دو از این جهت است این حروف را
جوفیه کویند و حروف مد و لین و هوایی نیز
نامند زیرا که آواز با ایشان کشیده میشود الف

مذکور

مذکور از هوای حلق و دهن بیرون میاید
و یاء مذکور از هوای دهن تنها و واو مذکور
از هوای لب دو نیم خیشوم یعنی سوراخ بینی
که غنه از آن بیرون میاید و آن مخرج میم نیز است
و نون ساکن و تنوین است و تنوین همان نون
ساکن است مگر فرق او آنست که قرا گفته اند

در حالت ادغام با اخفا

اِعلَم اَنَّ التَّنوِینَ نُونٌ ساکِنَةٌ تَثبُتُ فِی اللَّفظِ
دُونَ الخَطِّ وَفِی الوَصلِ دُونَ الوَقفِ وَهُوَ
مُختَصٌ بِاَواخِرِ الاَسماءِ وَنُونُ السّاکِنَةِ تَثبُتُ

في اللفظ والخط وفي الوصل والوقف و
يكون في الاسماء والافعال والحروف متوسطة
ومتطرفة يعني بدان بدرستي كه تنوين نون
ساكنه ثابت ميباشد در تلفظ كردن نه در
نوشتن وثابت ميماند در وصل نمودن نه
در وقف كردن وان مختص باخر اسمهاست و
نون ساكنه ثابت ميباشد در تلفظ كردن
ونوشتن ودر وصل ووقف وميباشد در
اسماء وافعال وحروف وسط واخر واين حروف

مذكوره را

مذكوره را غنوي كويند وان غنه ظاهر كردد
در حالت ادغام يا اخفاي ايشان همچنانكه مذكور شده
شيخ كفته بيت غنوي بدان ميم ونون ساكن و
تنوين يقين ° حالت ادغام واخفا غنه چون
باشد قرين ° وبدانكه بعضي از اين حروف
مذكوره را فرعي چند هست كه صحيح است قرائت
بران وواضع حروف از براي ايشان شكلي
ننهاده است زيرا كه انان حروف تهجي متفرع
ميشوند از ان جمله يكي همزه بين بين است يعني

تسهیل کرده شده وان سه است بین الهمزة والالف
مثل ءَاَنذَرتَهُم وَبَینَ الهمزة والواو مثل ءُاُنزِلَ
وَبَینَ الهمزة والیاء مثل ءِاِنّا ودیگری الف
ممالة که امالهٔ کبری باشد وان حرفیست میان
الف ویا ودیگری امالهٔ صغری که امالهٔ بین
بین باشد وان حرفیست میان الف والف
امالهٔ کبری واو بفتحه نزدیک باشد امالهٔ
کبری میل دادن الفاست بسوی یاء وامالهٔ
صغرا میل دادن الفاست بسوی امالهٔ کبری

ودیگر صاد

ودیگر صاد مشمّه یعنی اشمام کرده شده وان
صاد بیست شبیه بزای نقطه دار یعنی تکلم نمودن
بچیزی که ما بین صاد وزا باشد ودیگر لام مفخّمه
یعنی پر گفته شده وتغلیظ ان بعلتیست که
گفته خواهد شد بموضع خود انشاء الله تعالی
واین باب مذکوررا به تلفظ استاد کامل
نیکو توان فهم کردن نه بدان استاد از روی کتاب
همچنانکه گفته اند بیت هیچ کس از پیش خود چیزی نشد
هیچ اهن خنجر تیزی نشد هیچ حلوایی نشد استادی

کار. تا که شاگرد شکر ریزی نشد **باب سیم**
در بیان صفات حروف بدانکه هر حرفی از
حروف تهجی با پنج صفت است و هر یک از این
صفات خمسه را ضدی است پس مجموع صفات
با اضداد ده میشوند و دو ضد در یک حرف
جمع شدن محالست همچنانکه مذکور خواهد
شد ان شاء الله و بعضی از این حروف را سوای
این پنج صفت صفات دیگر نیز میباشد که قرا
ضدی بجهة ایشان قرار نداده اند و صفات
دیگر

دیگر نیز بنظر حقیر رسیده که غیر مشهور اند
مجموع ذکر میشوند بر سه فصل **فصل اول** در
بیان ده صفت حروفی که هر یک ضد دیگر است
اول همس و ضد او جهر است دویم شدت
و ضد او رخاوت است سیم استعلا و ضد
او استفال است چهارم اطباق و ضد او
انفتاح است پنجم قلقله و ضد او ساکنه است
و این ده صفت بر پنج قسم منقسم میشوند **قسم اول**
در بیان حروف مهموسه و مجهوره بدانکه حروف

مهموسه ده اند تا دو نقطه و ثا سه نقطه و

حا و خا و سین و شین و صاد غیر منقوط و

فا و کاف و ها. اقا سید محمد قاری در کتاب

خود بنظم گفته بیت حرف مهموسه ده امد

در لغت ۰ جمله ان فحثه شخص سکت ۰ و

همس در لغت بمعنی پستی است و در اصطلاح

قرائت ضعیف نمودن اواز است در حین

تلفظ بر اینها زیرا که این حروف بغایت ضعیف

و نازک اند و نیز ضعیف میباشند در حین

رندن

رندن نفس گاهی که وقف کنند بر ایشان و

انچه غیر از این حروف اند مجهوره اند و انها

نوزده حرف اند سید مذکور گفته بیت

نازده حرف است مجهور و رفیع ۰ ضرب

قوظل اذغزا جند طیع ۰ و این حروف را

مجهوره گویند و جهر در لغت اواز بلند است

و در اصطلاح قرا بلند کردن و قوی نمودن

اواز است در حین نطق بر این حروف زیرا که

ایشان بسیار قوی میباشند و در تلفظ

بر اینها او از بر داشته میشود تا بحدی که نفس
تنکی کند خصوصا در وقف و مجهوره ضد
مهموس است قسم دویم در بیان حروف
شدید و رخوه بدانکه حروف شدید
هشت اند همزه و باء یکنقطه و تاء دو نقطه
وجیم و ذال غیر منقوط و طاء غیر منقوط و قاف
و کاف سید مذکور کفته بیت هشت حرف
امد شدید بی غلط مجتمع در لفظ اجد
قتبکطه و ایشانرا حروف شدید و مدقو

کویند

کویند بواسطهٔ قوت او از و امتناع ان در
جریان زیرا که در وقت نطق بایشان در مخرج
خود سخت میشوند خصوص کاهی که ساکن
باشند مشدده شوند مثل اجّ و اکّ خواه در
وقف و خواه در وصل و انچه غیر از این
حروف اند بر دو نوع اند نوع اول شانزده
حرف اند مجتمع در الفاظ وای حس شخص
هز فظ غض ثذ که ایشان رخوهٔ محض اند
و رخوه در لغت بمعنی سستی و نرمی است زیرا

که اینها جریان آواز را منع نمیکنند و باسانی
کفته میشوند در حین تلفظ بایشان و واو
والف و یاء خلافی میباشد و سیزده دیکر بی
خلاف اند نوع دوم انست که پنج حرف اند
راء غیر منقوط و عین غیر منقوط و لام و
میم و نون مجتمع در لفظ لم نرع که نه شدید اند
و نه رخاوت یعنی متوسط اند ما بین هر دو
و اینها را حروف بین الشدة والرخوه کویند
و شیخ ابو القاسم و شیخ محمد سمرقندی و بعضی

دیکر از قرا واو والف و یا را نیز از حروف بین
الشدة والرخوه میدانند و هشت حرف اینها را
شمرده اند شیخ ابو القاسم کفته بیت حرف بین
الشدة والرخوه نور عاملی ع قطبک اجدت
شدیده دان رخاوه ما بقی ع و رخاوه ضد
شدة است قسم سیم در بیان حروف
مستعلیه و مستفلیه بدانکه حروف استعلا
هفت اند خاء منقوط صاد و ضاد و طاء و ظاء
و غین منقوط و قاف چنانچه در این الفاظ

جمع اند خص ضغط قظ و استعلا در لغت
طلب بلندی است و در وقت تلفظ این حروف
زبان بالا میرود از این جهة مانع اماله اند و
ایشانرا حروف تفخیم نیز گویند و حروف
مستعلیه بر دو گونه است اول آنست که زبان
مرتفع می شود با این حروف بسوی حنك اعلی
لیکن منطبق نمیشود و اینها سه حرف اند
خا و غین و قاف و دوم آنست که زبان
مرتفع میگردد با این حروف بسوی حنك اعلی

و بعد ازان منطبق میشود در آن و کام بالا
که برابر اوست می پوشانند و اینهارا حروف
مطبقه گویند و اینها چهار اند چنانکه گفته
خواهد شد و آنچه غیر ازین هفت حرف اند
ایشانرا مستفلیه گویند و تسفل فرود
آمدن است یعنی زبان در وقت گفتن این
حروف میل بپایین میکند و استفال ضد
استعلاست قسم چهارم در بیان حروف
مطبقه و منفتحه بدانکه حروف مطبقه

چهار اند وان صاد وضاد وطا وظا است و
اینهارا حروف مطبقه خوانند
قسم سابق ذکر شد وانچه غیر ازاین حروف اند
اینهارا منفتحه کویند وانفتاح بمعنی کشادنست
یعنی در وقت کفتن این حروف زبان منطبق
نمیشود بحنک اعلی بلکه زبان کشاده است
وکام بالارا نمیپوشاند وکشادکی میان
زبان وکام بالا میماند وانفتاح ضد انطباقاست

قسم پنجم در بیان حروف قلقله وساکنه

بدانکه

بدانکه حروف قلقله پنج اند با یکنقطه وجیم
ودال غیر منقوط وطاء غیر منقوط وقاف
چنانکه در این الفاظ جمع اند قطب جد و
بعضی همزه را باینها اضافه کرده اند بسبب جهر
وشدتی که دارد لکن از جهة تخفیفی که اورا
عارض میشود مثل اینها نیست وقلقله بمعنی
جنبانیدن است زیرا که در حین نطق باین
حروف هرکاه ساکن باشند خواه سکون اصلی
وخواه سکون عارضی از غایت قوتی که دارند

زبان مضطرب میشود پس قاری را لابد است در آن
وقت از حرکت زبان تا ظاهر بشود جوهر
حروف مذکوره نهایت احتراز باید کرد در
وقت قلقله دادن مبادا حرکتی باشد تا
از آنها مشخص بشود همچنانکه مشاهده از
بعضی جهال میشود و این نوع خواندن غلط
محض است و این حروف را مضغوطه نیز میگویند
و ضغط بمعنی فشردن است و آنچه غیر از این
حروف مذکوره است آنها را ساکنه گویند

یعنی را میدن

یعنی را میدن و دمیدن حروف اصلا جنبشی
نیست در حالت وقف کردن بر ایشان و سکون
ضد قلقله است و چون پیش مذکور کرده شد
دو ضد باهم جمع شدن محال است مثل جهر
و همس ◦ شدت و رخاوه ◦ استعلا و استفاله
و همچنین چهار دیگر اما صفات غیر متضاده
باهم جمع میتوانند شد مثل جهر و رخوه ◦ همس
و رخاوه ◦ همس و شدید ◦ و مانند ایشان
و دیگر شش حرف اند مخرج ایشان زلق است

وذلق بمعنی کناره است وحروف مذکوره جمع اند
در این الفاظ فرّ من لبّ از این جهة ایشان را
مذلقه گویند که سه حرف از ایشان از کنار
زبان و سه حرف دیگر از کنار لب ادا میشود
وآنچه غیر از این حروف اند ایشان را مصمته
گویند یعنی خاموش که ضدّ مذلقه است امّا
چون از صفات حروف صمت و ذلق نیستند
باین جهة داخل صفات مذکوره ننموده لکن
چون قرّا ذکر آنها کرده اند حقیر هم متابعة لهم

ذکر آنها را

ذکر آنها را کرده **فصل دوّم** در بیان
صفات حروفی که قرّا ضدّی بجهة ایشان
قرار نداده اند و آنها نیز ده صفت میباشند
اوّل صفیر دوّم تفشّی سیّم منحرف چهارم
تکریر پنجم مستطیل ششم غنّه هفتم هاوی
هشتم علّه نهم مدّ و لین دهم خفی و این ده
صفت بده قسم منقسم میشوند اوّل در
بیان صفیر بدانکه صفیر در سه حرفست
وآن صاد و سین غیر منقوط و زا منقوطست

وتلفظ باین حروف از مخارجشان لازمی

حاصل میشود که عرب از آن صفیر میگوید تتمه

در بیان تفشی بدانکه تفشی در

یکحرف است وان شین منقوط است و معنی

تفشی فاش و آشکار بود یعنی باز شدن چنانکه

شکر آب و شین را از این جهت براین صفت

موصوف کرده اند که در همه دهن منتشر و پراکنده

و پهن میشود و مخرج از وی پر میشود از

سستی او در وقت تلفظ و بعضی برآنند که

حروف

حروف تفشی سه حرف اند مجتمع بقول شرف

وان بعضی بنظر حقیر رسید که میم هم داخل

حروف تفشی است اما پر اعتباری ندارند

اصح همان شین است و بس تتمه در بیان

منحرف بدانکه منحرف در دو حرف است وان

لام و راء غیر منقوط است و در وقت نطق باین

حروف زبان میل میکند بکام بالا و بعضی

گفته اند سبب تسمیهٔ ایشان بر انحراف است

که از مخرج خودشان منحرف میشوند بمخرج نون

و بصریان بر آنند که منحرف همان لام است و بر
وقول ایشان پر قوتی ندارد چهارم در بیان
تکریر بدانکه تکریر در دیگر حرفها است و
ان راء غیر منقوطه است و بس و ویرا برین جهة
مکرر میگویند که در وقت گفتن دو را مفهوم
میشود و در رای مشدد سر زبان سبب قوة
میلرزد نهایت احتیاط باید کرد که زیاد گفته
نشود پنجم در بیان استطاله بدانکه
استطاله در دیگر حرفها است و ان ضاد منقوطه است

و ویرا ازین جهة مستطیل گویند که از مخرج
خودش دراز میشود تا بمخرج لام و یک صفت
دیگر از برای ضاد قرا گفته اند و ان عجبست
یعنی کردن کش و او را باعتبار ان به
این صفت گفته اند که از غایت کبری که
دارد در نیاید بلسان هر کس و هر کسی او را
نام نتوان کرد مگر کسی که مدتها در خدمت
استاد حاذق ماهر سعی کرده و از
زبان او مشافهة شنیده و تعلیم گرفته باشد

تا موافق شرع نماز او درست باشد اما
درین وقت این علم را سهل وحقیر میگیرند
ومیدانند وآموختن این ننگ دارند اکثر
مردم بلکه بعضی از اشخاص که ادعای علم قرائت
میکنند بدین بلا مبتلا اند ششم در بیان
غنه بدانکه حروف غنه سه اند میم ساکن
ونون ساکن وتنوین خواه ایشان مدغم
باشند وخواه مظهر این صفت از ایشان
منفک نمیشود اما در حال سکون مدغم
غنه

غنهٔ ایشان بیشتر پیداست ونون
ساکن وتنوین درحالت اخفا تمام از خیشوم است
از دهان اورا بهره ونصیبی نباشد واین
حروف را ازینجهة اغنان میگویند که در
ایشان آوازی هست متصل بسوراخ بینی در
حین نطق بانها وبی غنه تلفظ ایشان درست
نیست تا غایتی که اگر بینی شخصی گرفته باشد
انکس قادر باخراج انها نیست بکمال الصفات
هفتم در بیان هاوی بدانکه هاوی

در یکحرف است وان الف است وویا الفرا بجهة
هاوی کویند که الف حاصل میشود از اقصی
حلق تا بیرون دهان چنانچه مخرجی از مخارج
اورا دخلی نیست واستماع او از هواست نه چون
واو و یاء مدی که بعضی عضوها متحرک می
شوند ومتعرض صوت ایشان میکردند
مثل ضم نمودن شفتین از برای اخراج واو و بر داشتن
وسط زبان ببوی حنک بجهة اخراج یاء و
الفرا هیچ عضوی متعرض صوت او نمیشود
وبستی

وبستی وهمواری بیرون میاید وکم کسی این
فرق تواند کرد مکر استادی که ماهر باشد
هشتم در بیان علة بدانکه حروف
علة سه اند وان واو است و یاء است و الف و
ایشان را حروف علة میکویند زیرا که در ایشان
تغیر وتبدیل بسیار باید کردن تا بدرجه
مقصود برسند مثل حذف وقلب وتسهیل
همچنانکه بیمار را معالجه کوناکون باید نمودن
تا بدرجه صحت برسد که مطلوب است وبعضی

از قرا همزه را نیز از حروف علة شمرده اند زیرا
که در همزه ثقل و شدت موجود است و از این
جهة است وی را با مثل خود ادغام نمیکنند
بلکه وی را گاهی حذف و گاهی تسهیل و گاهی
ابدال میکنند مانند حروف علة بر این
قول حروف علة چهار میباشند تتمة در
بیان مد و لین بدانکه حروف مد و لین سه اند
الف و یاء و واو که ماقبل ایشان از جنس خود
باشد که ماخوذ اند از این حروف یعنی ماقبل

الف فتحه

الف فتحه و ماقبل یا کسره و ماقبل واو ضمه
باشد و هرگز ماقبل یاء ضمه و ماقبل واو کسره
نباشد زیرا که از ضم بکسر و از کسر بضم رفتن
بغایت ثقیل است و نزد بعضی الف و یاء و واو
ماخوذ از فتحه و کسره و ضمه اند بنا بر این قول
حرکات اصل اند نسبت به این حروف و بعضی
دیگر گفته اند هر یک از حروف و حرکات
جنس اند علی حده بهر حال ائمه قرات این حروف
مشروطه را حروف مد و لین میگویند مثال

يا يي بود اكر ما قبل يا و واو فتحه باشد اين
حروف را اقرا مد نكويند حروف لين تنها ميكويند
مثل شَيْءٍ وَسَوْءٍ ونحو آن اين حروف را مد و لين
كويند مطلقا خواه ما قبل ايشان از جنس
خود باشد يا نباشد ودر ان ابحاث بسيار است
دهم در بيان خفي يعني پوشيده وحروف
وي چهار است ها وحروف مد و لين وايشانرا
حروف خفيه از اينجهة ميكويند كه از غايت
سبكي كه دارند خوف آن ميشود كه در وقت

تلفظ

تلفظ پوشيده كردند از اين سبب هاي كنايه را
بصله ميخوانند وحروف مد را بزيادي مد
در نزد سكون وباهمزه **فصل سيم** در بيان
صفات حروفي كه غير مشهوره اند وايشان هفت اند
اول راجع دوم نفث سيم حرز چهارم نفخ
پنجم نبر ششم بحه هفتم هش واين هفت صفت
بهفت قسم منقسم ميشوند اول در بيان
صفت راجع بدانكه راجع در يك حرف است
وان ميم است وميم را بجهة ان راجع ميكويند

که در حین نطق بوی آواز رجوع میکند بخیشوم
دوم در بیان نفث بدانکه نفث
در یکحرفست وان ثاء سه نقطه است و
ویرا ازاین جهة منفوثه کویند که در کفتن
از مخرج او برون میاید سیم در
بیان حز بدانکه حز دریک حرفست
وان خاء منقوطست و ویرا ازاین جهة محروزه
خوانند که در تلفظ بان مسموع میشود آوازی
مثل آواز کسی که خلق کرفته باشد چهارم در
بیان

نفث:

بیان نفخ بدانکه نفخ در یکحرفست وان فاء
منقوطست و ویرا ازینجهة منفوخه کوید
که در وقت نطق باو [illegible] پید میشود پنجم
در بیان نبر بدانکه نبر در یک حرفست
وان همزه است و نبر در لغت بمعنی بلندیست
و ویرا ازینجهة منبوره کویند که بلندتر
و قوی ترین حروف است و از غایت قوة و حدة
همزه است که بعضی از قرا از تسهیل یا ابدال
یا حذف میکنند همچنانکه مذکور شد ششم

نفخ:

در بیان بحه بدانکه بحه در یک حرفست
وان حاء غیر منقوطاست و ویرا ازانجهة بحه
گویند که در ادا کردن او فشردگی در حلق میباشد
که اگر صفت بحه را از حا بردارند ها میشود
چرا که هم مخرج و هم صفات ایشان یکیست هفتم
در بیان هش بدانکه هش در یک حرفست
وان هاء است و هش در لغت بمعنی سبکی است
و از غایت سبکی که ها دارد به این صفت
موصوف شده بدانکه حروف تهجی را غیر ازین

صفات

صفات مذکوره صفات دیگر میباشد که استاد
حقیر جناب شیخ محسن قاری مازندرانی سلمه الله
در کتاب نحو و صرف مشاهده کرده بود چون
حقیر را ازان علم بهره نبود متوجه آنها نشده
لکن اینقدر که گفته شد از صفات حروف
کافیست مر قاری را در علم قراءت پس بدانکه حاصل
صفات حروف آنست که هر حرفی را از حروف
تهجی پنج صفت است بعضی شش و بعضی هفت
و بعضی را هشت و بعضی را نه صفت است

وهیچ حرفی را از پنج صفت کمتر نیست همچنانکه در
اول باب مذکور شد و حقیر صفات هر حرفی را
بتفصیل بیان کرده که واضح و روشن باشد
همزه را هفت صفت است انفتاح و استفال و
جهر و شدت و سکون و نبر و علة. با را پنج
صفت است انفتاح و استفال و جهر و شدت
و قلقله. تا را پنج صفت است انفتاح و استفال
و همس و شدت و سکون. ثا را شش صفت است
انفتاح و استفال و همس و رخاوه و سکون و نفث

جیم را

جیم را پنج صفت است انفتاح و استفال و جهر
و شدت و قلقله. حا را شش صفت است انفتاح
و استفال و همس و رخاوه و سکون و بحه
خا را شش صفت است انفتاح و استعلا و همس و
رخاوه و سکون و حرز. دال را پنج صفت است
انفتاح و استفال و جهر و شدت و قلقله. ذا را
پنج صفت است انفتاح و استفال و جهر و رخاوه
و سکون. را را هفت صفت است انفتاح و استفال
و جهر و سکون و بین الشدة والرخوة و تکریر و

وانظهار ذال را شش صفت است انفتاح و استفال
و جهر و رخاوه و سکون و صفیر سین را شش
صفت است انفتاح و استفال و همس و رخاوه
و سکون و صفیر شین را شش صفت است انفتاح
و استفال و همس و رخاوه و سکون و تفشی
صاد را شش صفت است استعلاء و اطباق و
همس و رخاوه و سکون و صفیر ضاد را هفت
صفت است اطباق و استعلا و جهر و رخاوه و
سکون و استطاله و عجب طا را پنج صفت

اطباق

اطباق و استعلا و جهر و شده و قلقله ظا را
پنج صفت است اطباق و استعلا و جهر و رخاوه
و سکون عین را پنج صفت است انفتاح و استفال
و جهر و بین الشده و الرخوه و سکون غین را
پنج صفت است انفتاح و استعلا و جهر و رخاوه
و سکون فا را شش صفت است انفتاح و استفال
و همس و رخاوه و سکون و نفخ قاف را پنج
صفت است انفتاح و استعلا و جهر و شده و قلقله
کاف را پنج صفت است انفتاح و استفال و

همس وشدة وسكون لام را شش صفت است انفتاح

واستفال وجهر وبين الشدة والرخاوة وسكون

وانحراف ميم را هفت صفت است انفتاح

واستفال وجهر وبين الشدة والرخوة و

سكون وغنة وراجع نون را شش صفت است

انفتاح واستفال وجهر وبين الشدة و

الرخوة وسكون وغنة واو را هشت صفت است

انفتاح واستفال وجهر ورخاوه وسكون

ومد ولين وعله وخفى ها را هفت صفت است

انفتاح

انفتاح واستفال وهمس ورخاوه وسكون

وخفى وهش يا را نه صفت است انفتاح

واستفال وجهر ورخاوه وسكون ومد و

لين وعله وخفى الف را ده صفت است

انفتاح واستفال ورخاوه وجهر وسكون

ومد ولين وعله وخفى وهوى وحقير نيز اين

صفات را بهمين ترتيب بجدول كشيده

تا فائده ان عام تر باشد ودر ذهن اطفال و

مستند باين صورت بيند وجدول اين است

حرف								
همزه	جهر	شدة	انفتاح	استفال	سکون	اعتلا	نبر	
ب	جهر	شدة	انفتاح	استفال	قلقله	ضغط		
ت	همس	شدة	انفتاح	استفال	سکون			
ث	همس	رخاوة	انفتاح	استفال	سکون	نفث		
ج	جهر	شدة	انفتاح	استفال	قلقله	ضغط		
ح	همس	رخاوة	انفتاح	استفال	سکون	بحه		
خ	همس	رخاوة	انفتاح	استعلا	سکون	حرز		
د	جهر	شدة	انفتاح	استفال	قلقله	ضغط		
ذ	جهر	رخاوة	انفتاح	استفال	سکون			
ر	جهر	بين بين	انفتاح	استفال	سکون	تکریر	انحراف	
ز	جهر	رخاوة	انفتاح	استفال	سکون	صفیر		
س	همس	رخاوة	انفتاح	استفال	سکون	صفیر		
ش	همس	رخاوة	انفتاح	استفال	سکون	تفشی		
ص	همس	رخاوة	اطباق	استعلا	سکون	صفیر		
[illegible]	[illegible]	رخاوة	اطباق	استعلا	سکون	استطالت	عجب	
ط	جهر	شدة	اطباق	استعلا	قلقله	ضغط		
ظ	جهر	رخاوة	اطباق	استعلا	سکون			
ع	جهر	بين بين	انفتاح	استفال	سکون			
غ	جهر	رخاوة	انفتاح	استعلا	سکون			
ف	همس	رخاوة	انفتاح	استفال	سکون	نفخ		
ق	جهر	شدة	انفتاح	استعلا	قلقله	ضغط		
ک	همس	شدة	انفتاح	استفال	سکون			
ل	جهر	بين بين	انفتاح	استفال	سکون	انحراف		
م	جهر	بين بين	انفتاح	استفال	سکون	غنه	راج	
ن	جهر	بين بين	انفتاح	استفال	سکون	غنه		
و	جهر	رخاوة	انفتاح	استفال	سکون	اعتلال	مد ولین	خفی
ه	همس	رخاوة	انفتاح	استفال	سکون		خفی	هش
ی	جهر	رخاوة	انفتاح	استفال	سکون	اعتلال	مد ولین	خفی
الف	جهر	رخاوة	انفتاح	استفال	سکون	اعتلال	مده خفی	هاوی

باب چهارم دربیان رعایت واداکردن
حروفات وکلمات وحرکات وسکنات و
ادغامات واظهار را رعایت بباید کردن تا لحن
در قراءت قاری واقع نشود وجناب رسول صلعم
فرموده مَن کانَ فِی القرآنِ لحاناً وکل الله
علیهِ مَلکاً لعاناً یعنی کسی که بوده باشد
در قرآن غلط خواننده موکل کرده اند خدا براو
ملکی لعن کننده پس بدانکه لحنی که در قرآن
واقع میشود بر دو نوع است یکی را جلی گویند

و دیگر بر اخفی میباشد لحن جلی انست که اعرابرا
و یا حروف و یا کلمات و یا حرکات و یا سکنات را
خطا کند و این بر همه کس معلوم است خواه
قاری باشد و خواه غیر قاری باشد و لحن
خفی انست که مراتب هر حرفیرا از مخرج و صفات
چنانکه حق وی باشد ترک کند و این لحن خفی را
نمیشناسد مگر کسی که در علم قراءت ماهر
باشد و بسیار مردمان باشند که این معنی را
ملاحظه نکرده و قرانرا از استاد حاذق

قرا رفته

قران کرفته تلاوت مینمایند بالحان
و پندارند که طاعتی میکنند حال انکه
بمعصیت کرفتاراند و در حدیث صحیح وارد
شده که خوانندهٔ قران بالحان و شنونده
هر دو کناه کارند و قران ایشانرا لعنت
میکند پس بنا براین واجبست بر خوانندهٔ
قران که بشناسد و بداند صفت هر حرفرا
و اداء هر کلمه را چنانکه حق وی باشد و سعی
بکند تا حروف و کلمات و حرکات و سکنات

وادغامات وسایر احکام قرآن بوجه نیکو ادا
نماید و باکمال حقوق ایشان باتمام رساند
واین باب مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در حروف وکلمات بدانکه
واجب است بر قاری قرآن تصحیح اخراج
هر حرفی از مخرج خود که ممتاز شود ان حرف
ازحرفی که مجانس یا مقارب وی باشد
ولسان و دهان خود را دران ریاضت
فرماید بخدمت استاد صاحب وقوف

که تصحیح

که تصحیح ان حرف موافق طبع وسلیقهٔ استاد
باشد چه هر حرفی که شریک غیر خود است در مخرج
الحرف ازان غیر ممتاز و معلوم نشود الا بصفات
و هر حرفی که شریک غیر خود است در صفات
الحرف ازان غیر مشخص نشود الا بمخارج همچون
همزه و ها که مشترک اند در مخرج وانفتاح واستفال
لکن منفرد است همزه بجهر و شدت و دیگر
عین وخا که مشترک اند در مخرج واستفال و
انفتاح لکن منفرد است خا بهمس ورخاوة و دیگر

غین و خا که مشترک اند در مخرج و رخاوه و
استعلا و انفتاح لکن منفرد است غین بجهر
و دیگر جیم و شین و یا که مشترک اند در مخرج
و انفتاح و استفال لکن منفرد است جیم
بشدت و مشترک است با یا در جهر و منفرد است
شین بهمس و تفشی و مشترک است با یا در
رخاوه و دیگر ضاد و ظا که مشترک اند در صفت
جهر و رخاوه و استعلا و اطباق لیکن مختلف
و منفرق اند در مخرج و منفرد است ضاد باستطالت

و دیگر

و دیگر طا و دال و تا که مشترک اند در مخرج
و شدت لیکن منفرد است طا باطباق و استعلا
و مشترک است با دال بجهر و منفرد است تا بهمس
و مشترک است با دال در انفتاح و استفال
و دیگر ظا و ذال و ثا مشترک اند در مخرج و
رخاوه لیکن منفرد است ظا باستعلا و اطباق
و مشترک است با ذال در جهر و منفرد است ثا
بهمس و مشترک است با ذال در استفال و انفتاح
و دیگر صاد و سین و زای که مشترک اند در

مخرج ورخاوه وصفیر لکن منفرداست صاد
باطباق واستعلا و مشترکست باسین در
انفتاح واستفال وهمهٔ اینها که مذکور شد
ظاهر است از قبل پس هر گاه قاری همچنانکه
تاکید شد در خدمت استاد هر یک از حروف را
علیحده از مخرج و صفات که پسند طبع
او شده باشد ادا نماید میباید در وقت ترکیب
و مجاورت حروف نیز چنین ادا نماید همچنانکه
مشاهده میشود از بعضی که تلفظ بحرف

همس و منفرداست زا بجهر و مشترکست باسین در

مفرده

مفرده نیکو تواند کرد لکن اگر آن حرف با
غیر خود از مجانس و مقارب و قوی و ضعیف
و مفخم و مرقق مرکب یا مجاور شوند نیکو نتوان
گفت بنابرانکه قوی ضعیف را جذب کند
و مفخم بر مرقق غالب آید و نطق بآن صعب
باشد مگر بریاضتی شدید در حالتی که حروف
مجاور دیگر باشند واکثر مردم این عیوب را
نمیفهمند وطبع ایشان بر این عیوب خو گرفته
همینکه از استاد یا بدون استاد مخارج حروف

یا نون ساکن و تنوین را یا فتدا را کافی میدانند
بلکه در ان وقت خود را قاری میخوانند دیگر
رجوع بعالمی که ایشانرا واقف کرداند بصواب
نمیکنند حقیر چند شعر عربی از کتاب شیخ محمد ابن
جزری شافعی در ادای حقوق حروف و کلمات
بیان میکند و ان شیخ چنین کفته شعر
فَرَقِّقَنْ مُسْتَفِلًا مِنْ أَحْرُفِ یعنی پس باریك
بکن تو البته حروف مستفلیه را مکر لام
و را را بشروطی چند که در باب تفخیم و ترقیق
کفته

کفته خواهد شد انشاء الله وَحَاذِرَنْ تَفْخِيمَ
لَفْظِ الْأَلِفِ یعنی و بترس البته از تفخیم کردن
لفظ الفی که بعد از حروف مستفلیه باشد
مکر انکه ماقبل الف حرف استعلا باشد انوقت
تفخیم میشود وَهَمْزَ الْحَمْدُ أَعُوذُ اهْدِنَا یعنی
و بترس از تفخیم کردن همزه الحمد و اعوذ و
اهدنا که همزه در ابتدا بسیار شدت دارد و
مجاور حرف متوسط و حرف رخوه نیز میباشد در ترقیق
او بتیر باید سعی کرد و همچنین همزها که در ابتدا

واقع میشوند این احتراز نیز لازم است مثل اَللّهُ

وَاَللّهُمَّ وَاَطْلَاُوْ وَاُحِيطَ وَاُعْطِي وَاَحْوَضِيا

مردمان تلفظ باینها میکنند مثل متهوع یعنی

کسی که در صدد قی کردن باشد اَللهِ ثُمَّ لَاْمِ

لِلّهِ لَنَا یعنی و بترس از تفخیم همزهٔ الله که در حین

تفخیم مشابه همزهٔ استفهام نشود پس لام لِلّهِ را

هم بترس از تفخیم بجهة کسرهٔ لام و لام لنا را نیز

همچنین بترس از تفخیم بجهة جوار بودن نون

پس بترقیق باید ادا نمود همهٔ اینها را وَلْيَتَلَطَّفْ

وعلی الله

وَعَلَى اللهِ وَلَضْ یعنی و بترس از تفخیم کردن

هر دو لام وَلْيَتَلَطَّفْ که لام اول را از جهة جوار

بودن یا که رخوه است و لام ثانی را بجهة جوار

بودن طا که حرف مستعلیه است و لام علی

که در عَلَى الله است نیز مفخم نشود بجهة جوار بودن

لام اَللهُ که مفخم است و لام وَلَا الضَّالِّينَ نیز

مفخم نشود بجهة مجاورت ضاد وَالْمِيمَ مِنْ

مَخْمَصَةٍ وَمِنْ مَرَضٍ یعنی و بترس از تفخیم هر دو

میم مخمصة و میمی که در مرض است از جهة وهم

خلط بسبب جوار حروف استعلا که خا و صاد و ضا

باشند و آباء برق باطل بهم بذی یعنی و بترس

از تفخیم با که در کلمهٔ برق است از جهت مجاورت

حرف مفخم که رای ساکن ماقبل مفتوح است

و با باطل جهت جوار الف و با بهم و بذی

بجهت جوار بودن حروف رخوه که ها و ذال اند

واحرص علی الشدة والجهر الذی یعنی و حریص

باش تو بر سختی خواندن و بلند خواندن که بلند

خواندن بایست که ضمیر فیهما که در فرد ثانی است

راجع بات

راجع باست تا مشابه نشود بپا که در لفظ عجم آ

و با بقا مثل یحبونهم کحب الله واستعینوا با

الصبر والصلوة وکمثل جنة بربوة فیهما

وفی الجیم کحب الصبری ربوة اجتثت وحج

الفجری یعنی و سخت ترادا کن جیم را تا نشین

یا بجیم فارسی مشابه نشود مثل کشجرة خبیثة

اجتثت و با توک با الحج والفجر ولیال وما

اینها و همچنین هر گاه بیش از حروف استفال

حروف استعلا و یا بیش از حروف مرتفع حروف مفخم

مجاور شوند این احتراز نیز لازم است چون باء
بالصبر و فانصب و چون سین اقسموا و اقسطوا
و چون دال اصدق و تصدیه و چون تاء و
لو حرصتم و کبطة و همچنین همه حروف استفالرا
بترقیق باید گفت و جمیع حروف استعلا را بتفخیم
خصوصا صاد و ضاد و طا و ظا را که حروف
مطبقه نیز میباشد و شیخ مذکور گفته
وحرف الاستعلاء فخم واخصصا یعنی برخوان
تو بطریق وجوب حروف استعلا را که خص

ضغط

ضغط قظ باشد و مخصوص بکردان تو البته
حروف اطباق را که صض طظ باشند لاطباق
اقوی نحو قال و العصی یعنی چرا که این حروف
اطباق هم مطبقه اند و هم مستعلیه پس تفخیم
ایشان اقوی باشد مثال حرف استعلا قال و مثال
حرف اطباق و العصی هرگاه صاد و ضاد و طا
و ظا را اطباق بجا نیاورد صاد بسین و ضاد
بظا و طا بتا و ظا بزا اسبدل یا مشتبه میشود و
حروف قلقله را قلقله بجا باید آورد که هی

که ساکن باشد واکر سکون وقفی باشد قلقله

بیشتر باید داد همچنانکه شیخ کفته . وبیّنن مقلقلا

ان سکنا . یعنی ظاهر بکن تو البته حروف قلقله را

اکر ساکن باشد . وان یکن فی الوقف کان ابینا .

یعنی واکر بوده باشد در اخر کلمه که سبب وقف

ساکن شده باشد مبالغه در ظاهر کردن وی

بیشتر باید نمود وحروف لین را نیز می بجا باید

اورد وحروف رخوه را بستی باید کفت وحروف

جهر را اشکار باید کرد وشدید را شدت

خصوصا قاف را که اکر جهر وشدت او را بجا

نیاورده غین شود وکاف را اکر شدة نکنند

کاف فارسی شود وجیم را نیز شدت باید نمود

تا مشتبه نشود بشین یا بجیم فارسی چنانکه

بعضی از اعراب میکویند ودر یاء متحرک شدت

زیاد ندهد تا مشتبه بکاف یا بجیم شود و

دیکر شیخ کفته . واحرص علی السکون فی جعلنا .

یعنی وحریص باش تو بر اظهار کردن سکون

لام که در جعلنا است وهمچنین قل تعالوا .

وسلسبيلا و قل صدق الله اگر لام ساكن نشود ان
لام متحرك يا ادغام يا اخفا ميشود واين نوع
خطاست انعمت والمغضوب مع ظللنا يعني
وسكون نون وميم انعمت را اينك ظاهر نمايد وسكون
غين مغضوب را ولام ساكن دويمي ظللنا را
نيز ظاهر نمايد تا انكه متحرك يا ادغام يا اخفا
نشود چنانكه عمل جهال است وخلص انفتاح
محذورا عسى يعني وخالص بكن توصفت
انفتاح ذال ان عذاب ربك كان محذورا

وسين عسى

وسين عسى ربه را از جهة خوف اشتباهه
بمحظورا عصى يعني ترس مشابهة محذورا
بمحظورا وعسى بعصى يعني مشابه شدن ذال
بظا وسين بصاد بجهة متحد بودن مخرج ذال
بظا ومتحد بودن مخرج سين بصاد وهمچنين است
كلمة وظللنا عليهم وذللناها لهم ومن
المنظرين ومطر المنذرين وامثال اينان و
همچنين است كلمة يصرون ونعلم ما يسرون
وتصير الامور وتسير الجبال والاكن

وَفَلا اَنسابَ . وَكَمْ قَصَمْنا . وَنَحْرُقَمَنا . وانچه
مانند ایشان باشد و همچنین در کلمهٔ اَضاعوا
الصَّلوٰةَ . اگر مراتب ان ضاد را چنانکه حق وی
باشد از مخرج و صفات بکمال نرساند و ادا
نکند بکلمهٔ اَذاعوا مانند میشود و نیز کلمهٔ
اَذاعوا را هم اگر با تمام مرتبهٔ وی که مخرج و صفات
ادا ننماید مشابه میشود با اَضاعوا پس سعی تمام
باید نمود در تحسین ادای ایشان تا هر یک بیکدیگر
مانند یا مشتبه نشوند و همچنین است وَضاقَتْ

علیهم

٩٢

عَلَيْهِمُ الْاَرْضُ . وَفَذاقَتْ وَبالَ اَمْرِها . وانچه
مانند ایشان باشد و همچنین در کلمهٔ ناضِرَةٌ .
ان ضاد را اگر بکمال مراتب حقوق وی ادا ننماید
مانند میشود بکلمهٔ ناظِرَةٌ . و ظاء ناظره را هم
اگر مراتب حقوق وی ادا نکند ناضِرَةٌ میشود
و همچنین است فَقَدْ ضَلَّ عَنْ سَواءِ السَّبیلِ . وَظَلَّ
وَجْهُهُ مُسْوَدًّا . وانچه مانند ایشان باشد و همچنین
در کلمهٔ ما طابَ لَكُمْ . اگر مراتب حقوق ان طا را از مخرج
واطباق و استعلا و جهر و غیرها با تمام نرساند

مشتبه میشود بکلمهٔ اِلّا مَن تابَ که چنین وتب
وتاب را نیز چنانچه حق وی باشد اگر ادا ننماید
مانند طاب میشود وهمچنین است فَلا تَكُنْ
مِنَ القانِطِين وكانَتْ مِنَ القانِتِين وَفِي
الكِتابِ مَسْطُوراً وحِجاباً مَسْتُوراً وانچه مانند
ایشان باشد وهمچنین در کلمهٔ وَاللَّيْلِ إذا يَغْشى
اگر مراتب حقوق غین را از مخرج واستعلا
وجهر وغیرها بتمام وکمال ادا ننماید بکلمهٔ وَهُوَ
يَخْشى مانند میشود وخاء يَخْشى را نیز چنانچه

حق وی باشد اگر ادا نکند ملتبس میشود بکلمهٔ
يَغْشى وهمچنین در کلمهٔ زَرْعاً تأكُلُ مِنْهُ أنْعامُهُمْ
مرتبه وصفات ان زاء را از مخرج وصفیر و
غیران چنانکه حق وی باشد رعایت وادا
باید نمود تا نشود بکلمهٔ وَضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً
وذال ذَرْعاً را نیز تماما حقوق او را از مخرج
وصفات وغیره باید داد تا در حین اخراج
مانند نشود بکلمهٔ زَرْعاً پس هر دو ایشان را
رعایت واهتمام باید نمود تا با یکدیگر ملتبس

نشوند وهمچنین در کلمهٔ فالموریات قدحاً اگر
در اداء ان قاف رعایت مخرج وجهر واستعلا
وغیران نکنند وبا تمام مشتبه میشود بکلمهٔ
ربك كدحاً وكاف كدحاً را نیز اگر بکمال لغ
حقوق وی ادا نکنند مشتبه میشود بکلمهٔ قدحاً
پس هر دو ایشانرا رعایت باید کرد تا بیکدیگر
مانند یا مشتبه نشوند وهمچنین است مشرقین
ومشرکین وکتابٌ عرفوه وسحابٌ عرکوه ومانند
ایشان پس بدانکه واجب ولازم است در حین

اداء هریك

اداء هریك ازاین حروف وکلمات مذکوره و
انچه مانند ایشان باشد مجاهده ورعایت نمودن
تا ایشانرا از نظیر ومانند خود سوا گردانیدن
وبمخارج خود ادا نمودن وایشانرا باتمام رسانیدن
تا هریکی از ایشان بجنس خود مبدل یا مشتبه
نشود ولحن جلی حاصل نیاید وموجب فساد
در معنی قران نگردد عیوبی که در قران واقع
میشود بسیار است انچه دراین رساله ذکر
شد کافیست شیخ جلال بن شیخ اسمعیل در کتاب

بیان الترتیل وشیخ یار محمد ابن حاجی خدای نا
السمرقندی در کتاب قواعد القرآن عیوب
بیت ونه حروف تهجی را که مرکب یا مجاور شوند
با هم با مثالهای ایشان مفصلا بفارسی ذکر
کرده اند چونکه شرح وبیان این حروف طولی
داشت در این مختصر نمی گنجید در آن شروع نرفت
هر کس بیان ایشان را میخواهد رجوع بکتابهای
مذکوره بنماید **فصل دویم** در حرکات وسکنات
واین فصل بر چهار قسم است **قسم اول** در کیفیت

ادا کردن

ونیز شیخ علی ابن نظیر الدین محمد التبریزی الانصاری در کتاب کامل التجوید

ادا کردن فتحه بدانکه فتحه را بتمام وکمال حقوق
وی باید ادا نمود چنانکه قاری او را از نباید و
سرعت نکند واواز را بروی ضعیف نکرداند و
اشباعی که زیاده از حد وی باشد هم ندهد بر
هرگاه از حد خود او را زیاده داد در حین ادا
مشتبه بالف خواهد شد واگر بعد از فتحه
ضمه یا واوی واقع شود آن فتحه را نیک
اشکار باید کرد چون لهٗ و والطول ومانند
ایشان وهمچنین است فتحه که ما قبل یا ما بعد

یا واقع میشود چون کَیفَ و اَینَ و امثال ایشان

وهمچنین رعایت باید کرد فتحات متوالی را

چنانکه در حین ادای ایشان سرعت نکند و

ایشانرا از یکدیگر قطع هم نکردانند بلکه بترتیل

ادا نماید چون ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ در اینجا یاز

حرکت متوالیه واقع شده است لکن فتحهٔ

متوالیه هشت است وهمچنین است اَحَدَ عَشَرَ

کَوکَباً در اینجا هفت حرکت متوالیه واقع شده است

وهمچنین است تِسعَةَ عَشَرَ وَمَا جَعَلنَاکَ در اینجا

هفت

هفت فتحهٔ متوالیه واقع شده است وهمچنین است

وَوَجَدَكَ عَائِلاً در اینجا شش فتحهٔ متوالیه واقع

شده است وهمچنین است وَيَذَرَكَ وَلَقَدنَا

وَجَعَلَكُم و امثال ایشان **قسم دویم** در کیفیت

ادا نمودن ضمه بدانکه ضمه را باتمام و کمال

حقوق وی باید ادا نمود چنانکه بوی سرعت

قاری م

نکند و اورا نیز باید وا او را بروی ضعیف

نکردانند و اشباع که زیاده از حد وی باشد

نیز ندهد والا بواو مشتبه میشود و هرگاه که

بعد از ضمه واو ساکنه واقع شود رعایت باید
کرد که از مد ذاتی وطبیعی که در وی موجود
است تجاوز نکند چون یُوفُونَ وَیُوقِنُونَ
وَمَنصُورُونَ وماننده ایشان وهمچنین ضمه
واوی که اصلی باشد یا عارضی آن ضمه را رعایت
باید کرد وبتمام وکمال حقوق وی ادا باید
نمود چنانکه از حق خود زیادت اشباع نکند
چون وَلَتُبلَوُنَّ وَرَءوُا العَذَابَ وماننده ایشان
وهمچنین ضمه را ایرا که ما قبل ایشان ساکن
باشد

باشد با تمام حقوق وی ادا باید کرد چنانکه
از حد خود در نگذرد چون یُغنِیکُم وماننده
این وهمچنین هر گاه ضمه قبل از واو متحرک واقع شود
آن ضمه را افراط نباید کرد واشباع نباید تا
تا بعد از ضمه واو دیگر ظاهر نشود مثل قُل
هُوَ اللهُ اَحَدٌ وَهُوَ الَّذِی وماننده ایشان و
استاد حقیر اکثر ضمه ها را با اختلاس میخواند
از ترس مشابهه بواو مگر ضمه که پیش از واو
ساکنه بود چرا که اشباع آن واجب است واختلاس

در لغت بمعنی ربودنست و در اصطلاح قرا
باقی داشتن دو ثلث از حرکت و انداختن
یك ثلث است و عاصم را بروایت بکر در دو جا
اختلاس است هر دو در کلمهٔ نعما یکی در اواخر
سورهٔ بقره و دیگری در اوایل سورهٔ نساء که درین
هر دو اختلاس کسرهٔ عین میکند قسم سیم
در ادا نمودن کسره بدانکه کسره را بتمام و کمال
قاری حقوق وی ادا باید نمود چنانکه بحد افراط
و تفریط او را نرساند تا اشباع زیاد
شود

شود که میل بیا بکند و او از وا نیز بروی
ضعیف نکرداند و سرعت نکند و او را زیاد
تا نقصان نشود یا حاصل نشود و اگر بعد از
کسرهٔ یاء ساکنه واقع شود چون فیها و فیما
و میعاد و یا رعایت باید نمود و بکمال حقوق
وی ادا باید کرد و اشباعی که زیاده از مد ذاتی
و طبیعی اوست ندهد و همچنین یاء مکسوره و
واو مکسوره خواه کسرهٔ ایشان اصلی باشد خواه
عارضی که آن کسره را بتمام و کمال حقوق وی ادا

باید کرد چنانکه گفته شد چون عذاب
الخزی و وحینا و یدی الله و نطوی السماء و
او ادعوا الرحمن و مانند ایشان و هرگاه
بعد از کسره یاء مفتوح واقع بود مانند لا شیة
و ما هیه و قیاما و صبیا احتیاط تمام باید
بجای آورد که اندک اشباعی نشود تا بعد از
کسره یاء دیگر زیاد شود قسم چهارم در ادا
کردن سکون بدانکه سکون را نیز بتمام و
کمال حقوق وی ادا باید کرد چنانکه تلفظ

کند

کند بدان حرف ساکن بنوعی که وی را از حرکات
ثلاثه تماما و کمالا نیست کرداند و مقدار
اداء زمان سکون بیشتر از مقدار زمان
حرکت نباشد و فاصله و قطع حاصل نشود
و مانند وقف و یا سکته نیز نکردد در هرگاه
که بعد از هر ساکنی همزه و یا ها خواه متحرک
و خواه ساکن خواه سکون ایشان اصلی باشد
و خواه عارضی واقع شود آن سکون ما قبل را
روشن و واضح و آشکار باید کرد و همزه و ها را

نیز قلب یا محو نکرداند مانند يَنْؤُنَ وَيَنْهَوْنَ

وامثال ایشان وَفَلْيَصُمْهُ وعَنْهُ در وقف

بها و مانند ایشان و بدانکه هرگاه بعد از پنج

حروف سواکن که این حروف مجتمع اند در لفظ تلدون

ساکن دیگر بیاید و التقاء ساکنین واقع شود

عاصم و بعضی از قراء این حروف مذکوره را

بکسره میخوانند چون قالت اخرج وقل ادعوا الله

ولقد استهزئ وادعوا الرحمن وان اعبدوني

و مانند ایشان و همچنین است متشابه انظروا

ومانند

۱۰۰

و مانند این **فصل سیم** در ادغام و معنی

ادغام و بیان ادغام بدانکه ادغام در لغت

ادخال چیزی است در چیز دیگر چنانکه عرب

گوید الادغام هو ادخال الشئ في الشئ

كاللجام في فم الفرس یعنی ادغام در بردن

چیزی است در چیزی مثل داخل نمودن

لگام در دهن اسب و در اصطلاح قراء الادغام

ان تسكن الاول وتدرج في الثاني یعنی

ادغام آنست که ساکن گردانی و را در حرف دوم

یعنی اول را در دوم درج

حرف اول را مدغم ودوم را مدغم فیه میگویند
وغرض از ادغام بجهة تخفیف است زیرا که چون تلفظ
بان حرف نماید باز مراجعت بهمان محل بکند
در مثلین ومتجانسین یا نزدیک بان محل
در متقاربین تا نوبت دیگر نطق بان نماید
این بغایت ثقیل است مانند کسی است که سخنی
بگوید باز اعادهٔ همان سخن نماید پس میباید
در وقت تلفظ حرف اول را ساکن کردانید
وازجنس حرف دوم ساختن بنوعی که بیکنوبت

این دو حرف

این دو حرف گفته شوند بی فاصله ومهلت
که آن حرف ساکن تماما نیست ونابود شود
وزبان از مخرج آن بالمره زائل کردد و باید
زمان
تلفظ حرف مدغم فیه بیشتر از زمان تلفظ
حرف واحد باشد وکمتر از زمان تلفظ
دو حرف که غیر مدغم باشند پس هر نوع
ادغامی که باشد ویرا چنانکه مذکور شد
اعتماد ورعایت تمام باید نمود واز افراط
وتفریط تشدید وی احتراز باید کرد چون

بسم الله الرحمن الرحيم • ومن كان لهٗ • ولدٌ

وقالت طائفةٌ • وقل ربّي • وبل ربّكم • ومن

نورٍ • وعاملةٌ ناصبةٌ • واتّقوا وامنوا وعصوا

وكانوا • واياك • واياي • ويدعون • ويدعّ

اليتيم • ومانند ايشان وهمچنين هرگاه كه

ادغامات كثيره متواليه واقع شوند بايد هر يكرا

رعايت كند وجدا گونه با تمام رساند واز

فاصلهٔ تمام وافراط وتفريط تشديدات ايشان

حذر نمايد خواه اين تشديدات اصلي باشند

وخواه

وخواه منقلب چون وليًّا يرثني كه در اينجا

دو ادغام واقع شده يكي اصلي وديگري منقلب

وچهار ياء سه اصلي ويكي منقلب وهمچنين

في بحرٍ لجّيٍّ يغشيه كه در اينجا چهار ادغام متواليه

واقع شده است اوّل واخر منقلب از تنوين

ودو ادغام وسط اصلي وچهار ياء سه اصلي

ويكي منقلب وهمچنين الّا ان يصّدّقوا و

يومئذٍ يصّدّعون كه در هر يك از اينها سه

ادغام واقع است يكي منقلب ودو اصلي وهمچنين

عدوًّا وحزنًا وعدتّوا ولكم كه در هر يكي از
ايشان دو ادغام واقع است يكي اصلي و ديكري
منقلب وچهار واو سه اصلي و يكي منقلب و
همچنين غِلًّا لِلَّذينَ آمنوا كه در اينجا سه ادغام
متواليه واقع شده است دو ادغام اصلي و يكي
منقلب و شش لام پنج اصلي و يكي منقلب و همچنين
فويلٌ لِلَّذينَ كه در اينجا دو ادغام واقع شده
يكي اصلي و ديكري منقلب و پنج لام سه اصلي
و دو منقلب و همچنين مِمَّن مَنَعَ كه در اينجا دو

ادغام

ادغام واقع شده هر دو منقلب و پنج ميم سه
اصلي و دو منقلب و همچنين وعلى اُمَمٍ مِمَّن
مَعَكَ كه در اينجا سه ادغام متواليه واقع شده
هر سه منقلب و هشت ميم پنج اصلي و سه منقلب
و همچنين ولحمٍ مِمّا يشتهون و والرَّبّانيّون
وربّيّون ومِن رَبٍّ الرَّحيم وانّ مكّنّاهم و
انْ يطّوّف وان يذّكّر وامثال ايشان و هيچ
فرقي نيست در اداء اين تشديدات چنانكه
نموده شد مكر كاهي كه حرف مدغم نون با كنه

یا تنوین باشد و مدغم فیه واو یا یا باشد که
ادغام ایشان کامل التشدید نیست و قرا که
اینها را ادغام میکنند بطریق مجاز است اگر تحقیق
میبود بایست بی غنه باشند چرا که حروف غنوی
نیستند و این غنه را با ایشان میدهند که
ادغام محض نشوند و احوال کلیت اقسام ادغام
در باب ادغام گفته میشود ان شاء الله تعالی
و انچه در این باب ذکر شد کافی است انکس را
که مدرک است والله اعلم

باب پنجم در بیان

اقسام ادغام چون معنی ادغام و کیفیت ادا و
حقوق و رعایت وی مذکور شد پس اکنون
شروع میشود در اقسام وی بدانکه ادغام
بر دو قسم است یکی ادغام کبیر و دیگری
ادغام صغیر پس این باب مشتمل است بر دو فصل

فصل اول

در ادغام کبیر بدانکه ادغام
کبیر انست که دو حرف با هم جمع شوند هر دو
متحرک باشند خواه متماثل و خواه متجانس و خوا
متقارب حرف اول را ساکن کرده اند و وی را

در حرف دوم ادغام کند مثل قال لهم و
بیّت طائفةٌ وصدّتنا له وخلق کل شیء
وقال ربّ و مانند ایشان واین نوع ادغام
مذهب ابو عمرو بصری است بروایت سوسی
که شاگرد اوست وهیچ یک از قرا موافقت با او
نکرده در این ادغام مگر حمزه کوفی در بعضی
مواضع چون کلام ایشان طولی داشت در آن
شروع نشد لکن در دو کلمه همهٔ قرا موافقت
به ابو عمرو کرده اند و ادغام میکنند یکی در سوره
کهف

کهف ما مکّنّی فیه که در اصل مکننی بوده تا
حرکت نون اول را انداخته اند وویرا در
نون دوم ادغام کرده اند اما در این کلمه
ابن کثیر شامی تنها اظهار کرده است نه ادغام
و دیگری در سورهٔ یوسف لا تأمنّا که در اصل
لا تأمَنُنَا بوده نون اول را ساکن کرده و در
ثانی ادغام نموده اند لکن چون نون اول ضمه
داشته نزد جمیع قرا اشمام واجب باشد تا دلالت
بکند بر آنکه حرف اول که مدغم است مضموم

بوده ومعنی اشمام در موقع خود گفته خواهد
شد ان شاء الله وابو عمرو وقتی این ادغام را
میکند که همزه تین نباشند چون جاء امرنا و
هؤلاء اضلونا و دیگر حرف اول تاء خطاب
نباشد چون انت تکره وکنت تاویا وتاء
متکلم نباشد چون کنت ترابا ومنون نباشد
چون واسع علیم وکذاب بقیعة وفی
ظلمات ثلاث ومشدد نباشد چون احل لهم
وفتم میقات واشد ذکرا ومثلین نباشند

که درین کلمه واقع نبود چون و وفیت وفی
رحمة الله مگر سلککم ومناسککم را ادغام
کرده است وبعضی گفته اند انه اتعدانني وجباههم
را نیز ادغام کرده است لکن قول ایشان را اعتبار
ندارد وواو ویا نباشد که ماقبل ایشان
از جنس خود باشد که هرگاه ایشان را ساکن کرده
حرف مد خواهند شد ودر حرف مد ادغام جایز
نباشد هرگاه بمثل خود برسد نزد جمیع قراء چون
هو ومن یأمر وهو ولیهم ولنجینه ویأتي

يَوْمًا وَنُودِيَ يَا مُوسَى وهمچنين متقاربين

نباشند که در یك کلمه واقع شوند مگر قاف را

در کاف ادغام میکند بشرطی که ماقبل قاف

متحرك وما بعد کاف میم جمع باشد مثل يَرْزُقُكُمْ

وَوَاثَقَكُمْ وَخَلَقَكُمْ ودر طَلَّقَكُنَّ با وجودی

که ما بعد کاف میم جمع نیست ادغام میکند جهة

ثقلی که در او هست بسبب بودن جمع وتانیث و

حرفاند از متقاربین بشروطی که گفته میشود

هرگاه در دو کلمه باشند ابو عمرو ادغام میکند

[illegible]

وحروف این است حاء غیر منقوط وقاف وکاف وجیم

وشین وضاد منقوط وسین ودال وتاء وثا

وذال وراء غیر منقوط ولام ونون ومیم وباء

که مجتمع اند در الفاظ سَنَشُدُّ حُجَّتَكَ لِضُرٍّ قُمْ

واین حروف هر یك بمقارب خود ادغام میکند

نه با دیگری که اصلاً قرابتی با او ندارد مثلاً

حا در عین ادغام میکند فقط زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ مثل

در سوره الم وقاف را در کاف ادغام میکند اگر

ماقبلش متحرك باشد چون خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ واگر

[illegible]

وجز ان ادغام نمیکند
مثل وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ
ومانند وی

ماقبل قاف ساکن باشد مثل فوق کل شیء ادغام

میکند وکاف با در قاف ادغام میکند اگرما

قبلش متحرک باشد مثل ربک قدیرا واگرما

قبل کاف ساکن باشد چون الیک قدیرا ادغام

میکند وجیم با در شین و در تا ادغام میکند

چون اخرج شطاه وذی المعارج تعرج وشین

در سین مثل ذی العرش سبیلا وضاد در شین

چون لبعض شانهم وسین در زا و در شین

مثل النفوس زوجت والرأس شیبا ودال

درتا

درتا وسین وذال وشین وضاد وثا وزا و

صاد وظا وجیم چون الصید تناله والاصفاد

سرابیلهم ومن بعد ذلک وشهد شاهد

ومن بعد ضراء ویرید ثواب وتزید زینة

وفی المهد صبیا ومن بعد ظلمه وداود

جالوت وبدانکه اگر دال مفتوح باشد وما قبل

دال ساکن مثل بعد ذلک ادغام میکند الا

دال را در تا که متجانس اند مثل بعد توکیدها

وتا در این حروف که دال را در ایشان ادغام

کرده است چون وَالذّٰارِیٰاتِ ذَرْوًا · وَبِالْبَیِّنٰاتِ
ثُمَّ · وَالْمَلٰئِکَةُ ظٰالِمِی · وَالْعٰادِیٰاتِ ضَبْحًا · وَ
السّٰاعَةُ شَیْئًا · وَالصّٰالِحٰاتِ جُنٰاحٌ · وَبِالسّٰاعَةِ
سَعِیرًا · وَالصّٰافّٰاتِ صَفًّا · وَبِالْآخِرَةِ رَبَّنٰا ·
وَبَیَّتَ طٰائِفَةٌ · و در چهار کلمه است ادغام
و اظهار هر دو از او مرویست اوّل حُمِّلُوا التَّوْرٰیةَ
ثُمَّ دوّم وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ سیّم وَاٰتِ
ذَا الْقُرْبٰی چهارم وَلْتَأْتِ طٰائِفَةٌ · و ثا در ذال
و تا و شین و سین و ضاد مثل وَالْحَرْثِ ذٰلِکَ ·

وحیث

وَحَیْثُ تُؤْمَرُونَ · وَحَیْثُ شِئْتُمْ · وَوَرِثَ
سُلَیْمٰانُ · وَحَدِیثُ ضَیْفِ · و ذال در سین و
صاد چون فَاتَّخَذَ سَبِیلَهُ وَمَا اتَّخَذَ صٰاحِبَةً ·
و را در لام مثل یَغْفِرْ لَنٰا · و اگر را مفتوح
و ما قبل او ساکن باشد چون اِنَّ الْفُجّٰارَ لَفِی
جَحِیمٍ ادغام نمیکند و لام در را بشرط آنکه
ما قبل لام متحرک باشد مثل جَعَلَ رَبُّکِ · و اگر
ما قبل لام ساکن باشد و لام مفتوح چون رسول
رَبِّهِمْ ادغام نمیکند الّا لام قال را در را مثل

[Marginal note: ... دال در ... ذال ... تا ... ادغام ... [illegible]]

قال ربّ ونون گرد لام ورا ادغام میکند بشرط

کدما قبل نون متحرک باشد چون زُیِّنَ لِلنَّاسِ

وَتَأَذَّنَ رَبُّكَ واگر ما قبل نون ساکن باشد

ادغام نمیکند الا در ونحن لهُ و میم در باء مثل

اعلم بما و باء در میم چون یعذب من یشاء و

انچه مانند ایشان باشد **فصل دویم** در ادغام

صغیر است بدانکه ادغام صغیر انست که دو حرف

جمع شوند که اول ایشان ساکن باشد و دویم

متحرک خواه متماثل وخواه متجانس وخواه متقارب

باشد

باشد حرف اول را در دویم ادغام باید

کرد واین فصل بر سه قسم است **قسم

اول** در ادغام صغیر متماثل بدانکه

ادغام متماثل انست که دو حرف جمع

شوند هر دو مثل هم باشد حرف اول

ساکن باشد و دویم متحرک ان ساکن را

در ان متحرک ادغام باید کرد اعم از انکه

در یک کلمه باشد یا در دو کلمه در یک

کلمه باشد مثل یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ ۝ وَاِذْ

ذَهَبَ ۰ وَيُكْرِهْهُنَّ ۰ وَيُوَجِّهْهُ ۰ و دردو
كلمه باشد مثل وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ ۰ وَرَبِحَتْ
تِجَارَتُهُمْ ۰ وَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ۰ وَمَا لَمْ تَسْتَطِعْ
عَلَيْهِ ۰ ومانند ايشان واين ادغام باتفاق
قراست وهيچيك از قرا اظهار نكرده است
مكر در مَالِيَهْ هَلَكَ ۰ در حالت وصل
وي هم اظهار وهم ادغام جايز است لكن
اولى ان بود كه در حالت وصل سكته
كند وسكته اندك وقفكي باشد يعني

نه وقف

نه وقف تمام است ونه وصل ما بين هر دو يا بران
هاكول وقف بكند زيرا كه اينها را قرا هاء
سكت وهاي وقف وهاي استراحت ناميده اند
وبدانكه در واو وياي كه حرف مد باشند
ادغام جايز نيست نزد جميع قرا همچنانكه مذكور
شد خواه مكتوبي وخواه ملفوظي باشند زيرا
كه واو وياء مدي مشابه الف اند در مد والف
مدغم نميشود وانچه مشابه اوست هم مدغم
نميشود ودر ايشان يا الف مد ثاني وطبيعي

موجودات اگر حروف مد را ادغام کنند ان
مد زائل میشود و اعطاء مد واجب باشد مثال
مکتوبی امنوا وعملوا وصابروا ورابطوا و
قالوا وهم والذی یوسوس وفی یوسف و
فی یومین ومثال ملفوظی فاجتبنا له و
وهبنا له ولقومه یا قوم واگر حرکت ما قبل
ایشان فتحه باشد از جنس خود نباشد یعنی
حرف لین باشد همگی قرا ادغام میکنند مثل
عفوا وقالوا واووا ونصروا ومثال یای لین

کربیا

که بیا برسد نیافتم مظنه میرود که در قران
نباشد شیخ محمد گفته بیت اول مثلین اگر ساکن
بود ادغام کن گر بیک کلمه وگر در دو بجز
مدی قد بهم مالیه را حال وصلش بر دو وجه
امده است لکن اولی وقف دان کان هاء
سکت است مستدیم قسم دوم در ادغام
صغیر متجانس بدانکه ادغام صغیر متجانس انست
که دو حرف متجانس یعنی مخرج هر دو یکی باشد
لکن صفت ایشان تغیر باشد جمع شوند بی فاصله

حرف اول ساکن باشد و دوم متحرک این ساکن را
در آن متحرک ادغام باید کردن خواه در یک
کلمه و خواه در دو کلمه چون عَبَدتُّم وَوَعَدتَّنَا
وَحَصَدتُّم وَكِدتَ وَقَد تَّبَيَّنَ وَاَثْقَلَت دَّعَوَا اللّٰه
وَاُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا وَاِذ ظَّلَمْتُم وامثال اینها
وحکم این ادغام همچون حکم ادغام متماثلات
در لزوم و هیچیک از قرا اظهار نکرده است مگر
در دو کلمه یکی یَلْهَث ذَّلِكَ در سورهٔ اعراف
و دیگری اِرْكَب مَّعَنَا در سورهٔ هود که بعضی

از قرا

از قرا اظهار کرده اند لکن عاصم که از همهٔ قرا
قول او معتبر است با جمع کثیری از قرا ادغام
کرده اند هر دو را و باید دانست که گاهی این
ادغام صغیر متجانس بر دو نوع میشود یک نوع
ادغام تام که ادغام محض خالص باشد و نوع
دیگر غیر تام که مجاز باشد ادغام تام آن بود
که مدغم ضعیف و مدغم فیه قوی باشد مثل
هَمَّت طَّائِفَةٌ وَدَّت طَّائِفَتَانِ ضعیف در قوی
ادغام محض میشود و قوی ضعیف را جذب

میکند چنانکه اثری باقی نماند و ادغام غیر
تام ان بود که مدغم قوی باشد و مدغم فیه
ضعیف باشد و قوی در ضعیف جذب نشود
و ادغام خالص نکردد مثل اَحَطْتُ وَ بَسَطْتَ
وَ فَرَّطْتُ البته صفت اطباق و استعلا و جهر را
در ایشان باقی باید داشت یعنی زبان را در تلفظ
این حروف بکام بالا منطبق باید کردانید که
محو و زائل صفت ایشان نشود و تثقل تا و همس
وی را محافظت باید کرد از برای انکه طا و تا متماثل نزاید

در مخرج و مخالف اند در صفت و الاملتبس
بلغتی دیکر خواهند شد و بعضی از قرا ایشان را
ادغام محض میکنند و صفت اطباق و استعلا را
در ایشان باقی نمیکذارند و شیخ ابو القاسم
چنین کفته بیت ساکن اول کر از مثلین
حرف غیر مد • در دوم ادغام کردد هل لکم
مما سند • ذال ساکن کن بتا ادغام ذال اذ
ظلمتم • تا ساکن نیز مدغم میشود در دال و طا • یافت
یلهث ذلک و ارکب مع از عاصم وُ دود •

این قول ضعیف است و صحیح [illegible]

ثانیاً دال و با بمیم ادغام در اعراف و هود
در احطت و در بسطت مدغم و ما فرطت دو جا
طاء ساکن با بقای وصف الاطباق بتاء قسم
سیم در ادغام صغیر متقارب بدانکه ادغام
صغیر متقارب آنست که دو حرف مخرجشان مختلف
لکن نزدیک یکدیگر باشند اعم از آنکه موافق
باشند در صفت یا مخالف جمع شوند بی فاصله
که اول ایشان ساکن باشد و دوم متحرک آن
ساکن را در آن متحرک بعضی از قرا ادغام می کنند

ومتقار

ومتقاربین صغیر بر دو نوع میشوند یکی
پنج لفظ اند که هر لفظی بچند حرف ادغام می
شود و دیگری حروفی اند که هر یک بمقارب
خود تنها ادغام میشود که بعد از این گفته خواهند
شد انشاء الله و آن پنج لفظ اینند دال اذ و
دال قد و تاء تانیث ساکنه و لام هل و لام بل
و مثالهای متقاربین بسیار اند بجهة اختصار
از برای هر یک از ایشان یک مثال ذکر میشود
اما دال اذ هرگاه که بشش حرف برسد تا و جیم و

ذال وزا وسین وصاد مانند اذ تبرّا واذ
جعل واذ دخلوا واذ زیّن واذ سمعتموه
واذ صرفنا وامثال ایشان ابو عمرو وهشام
در همهٔ این شش حرف مذکوره ادغام میکند
اما کسائی وخلاد در جیم تنها اظهار میکند
ودر پنج دیگر ادغام وخلف در تا و ذال ادغا
میکند وبس وابن ذکوان در ذال ادغام
میکند وبس والباقی قرّا که نافع وابن کثیر
وعاصم باشند بروایت ایشان ذال را بهمگی

این حروف

این حروف مذکوره اظهار میکنند و دال قد
هرگاه که به هشت حرف برسد جیم و ذال و زا
وسین وشین وصاد وضاد وظا مثل ولقد
جعلنا ولقد ذرأنا ولقد زیّنا وقد سمع
الله وقد شغفها ولقد صرّفنا ولقد ضلّ
ولقد ظلمک ابو عمرو وحمزه وکسائی وهشا
بهمه اینها ادغام میکنند مگر هشام در لقد
ظلمک در سورهٔ ص فقط اظهار میکند وابن
ذکوان در زا و ذال وضاد وظا ادغام میکند

وبزودر سه حرف دیگر اظهار کرده وورش

در ضاد وظا هردوا ادغام میکند ودر پنج حرف

دیگر اظهار والباقی قرا مثل قالون وابن کثیر

وعاصم بار وات ایشان ذال را در هشت

حرف مذکوره اظهار میکند وتاء تانیث ساکنه

چون بشش حرف برسد ثا وجیم وزا وسین و

صاد وظا مانند كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَوَجَبَتْ

جُنُوبُهَا وَخَبَتْ زِدْنَاهُمْ وَأَنْبَتَتْ سَبْعَ و

حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ وَكَانَتْ ظَالِمَةً ابو عمرو

وحمزه

وحمزه وکسائی بهمه اینها ادغام میکند و

ورش در ظا ادغام میکند وبزو وابن عامر در

سه حرف ادغام میکند ودر سه حرف دیگر جیم و

سین وزا باشند اظهار لیکن ابن ذکوان وهشام

که راویان وی اند در لهدمت صوامع خلاف

کرده اند ابن ذکوان ادغام میکند وهشام اظهار

والباقی قرا مثل قالون وابن کثیر وعاصم تا را در هر

شش حرف اظهار میکند ولام هل هرگاه به حرف

برسد تا ونون وتا مثل هل ثوب وهل ندلکم

وَهَلْ تَنْقِمُونَ ابو عمرو و کسائی این سه حرف را

ادغام میکنند و اندیگران بنظر حقیر نرسید

و لام بل نزد هفت حرف تا و زا و سین و ضاد

و طا و ظا و نون مانند بَلْ تُؤْثِرُونَ وَبَلْ زُيِّنَ

وَبَلْ سَوَّلَتْ وَبَلْ ضَلُّوا وَبَلْ طَبَعَ اللهُ وَبَلْ

ظَنَنْتُمْ وَبَلْ نَحْنُ ابو عمرو و کسائی در جمیع اینها

ادغام میکنند و حمزه در تا و ثا و سین ادغام میکند

و بر و هشام در پنج حرف ادغام میکنند و در

نون و ضاد اظهار و الباقی قرا لام را در این هفت

حرف

حرف مذکوره اظهار میکنند و ان حروفی که هر یک

بمقارب خود تنها ادغام میشود اینند با ساکنه

هر کجا برسد مثل وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ و فا ساکنه

هر کجا برسد مانند نَخْسِفْ بِهِمْ و راء ساکنه نزد لام

هر کجا برسد مثل يَغْفِرْ لَكُمْ و لام يفعل بذال

هر کجا برسد مانند يَفْعَلْ ذَلِكَ و دال ساکنه

هر کجا بثا برسد مثل يُرِدْ ثَوَابَ و ذال ساکنه

هر کجا بتا برسد مانند عُذْتُ و ثاء ساکنه

هر کجا بتا برسد مثل لَبِثْتُمْ و ذال ساکنه

هر كجا بذال برسد مانند كهيعص ذكر، خلاصه كلام

انچه مذكور شد با هر چه امثال ايشان باشد عاصم

با بعضي ديكر از قرا اظهار كرده اند لكن در اخذتم

واتخذتم، قرا و راويان عاصم خلاف كرده اند

حفص و ابن كثير هر دو اظهار كرده اند، ابو بكر و

الباقي قرا ادغام وار متقاربين در دو جا همكي قرا

ادغام كرده اند اول لام ساكنه در را چون قل

رب، وبل ربكم، و امثال اينها مكر در بل ران ابو بكر

ادغام ميكند با اماله و حفص اظهار لام با سكته

لطيفه

لطيفه و ديم قاف ساكن بكاف و در قران بغير از

الم نخلقكم، در سوره والمرسلات در جاي ديكر

نيست و در باب في كذاشتن صفت استعلا قاف قرا

خلاف كرده اند ابو عمرو و داني و تابعان وي و بعضي

ديكر ادغام محض كرده اند و شيخ محمد جزري كفته بيت

وبين الاطباق من احطت مع، يعني و ظاهر بكن بقو

صفت اطباق طا را از احطت مع بسطت و امثال

اورا چرا كه هر جا كه طا مدغم ميشود در تا لازم است

ايفاي صفت اطباق طا تا انكه مشتبه نشود بتا

مدغم همچنانکه در متجانسین ذکر شد. بسطت و
الخلف نخلقکم وقع. واختلاف واقع است با لم
نخلقکم من ماء مهین. در ابقای صفت استعلا
وعدم ابقاء صفت استعلا که ادغام قاف در کاف
باشد و هر دو وجه جایز است اما بیشتر قرا باقی میدارند
وطرق بعضی از حفص وجمعی از کسائی وحلوانی
از قالون ونقاش از ابی ربیعه وبخاری از ورش
اظهار قاف را در نزد کاف یعنی بیان ادغام جائز
میدانند وگفته اند از جهت آنکه قاف اقویست

ازکاف

119

از کاف چرا که قاف از حروف مستعلیه است و
کاف از مستفلیه وقاف از حروف مجهوره است
وکاف از مهموسه وقاف از حروف قلقله است
وکاف از ساکنه و بدانکه لام ال که عبارت از
لام تعریف باشد که با وی همزهٔ وصل باشد
در سیزده حرف ادغام میشود باتفاق قرا و
شیخ محمد سمرقندی در کتاب عین الترتیل
چهارده گفته لام را هم داخل این سیزده حرف
کرده حقیر که سیزده شمرده چونکه لام ساکن بلام

ما بین اقوال در غایت ضعف اند

برسد از مثلین صغیر است که ادغام وی از نیز

معلوم است داخل متقاربین نکرده وان شیخ

گفته بیت لام المدغم شود اندر حروف مطبقه

همچنین در در س ذ ز ش لثنت کرد حسیم

یعنی لام در چهارده حرف ادغام میشود در

حروف اطباق که ان صاد و ضاد و طا و ظا ست

و در حروف د ر س مهمل و ذ ز ش معجم یعنی منقوط

وغیر منقوط و در حروف ل ث ن ت مثل الصابرین

الضالین الطاغین الظالمین الذاکرین الراکعون

الساجدون الذاکرین الزینة النهر اللطیف

الثواب النور التواب وامثال ایشان چونکه

این لام کثیر الاستعمال است هرچند از اصل کلمه

نیست لکن اگر ادغام به ایشان نشود بسیار

ثقیل میشوند بنابر قربی که با این حروف دارد

بواسطه ادغام تخفیفی در ایشان پیدا میشود

وان مطلوب است در کلام عرب واین سیزده

حرف مذکور را شمسیه گویند باعتبار انکه

لام تعریف در شین مدغم است وغیر از این

نیز کفته اند واما اکر لام ساکن از اصل کلمه
باشد مثل والتفت ادغام نباید کرد و در
باقی حروف که غیر از این چهارده حرف مذکورند
ادغام نیز نباید کرد از برای آنکه مخرج لام از
مخرج ایشان بسیار دور است و ایشان از قریه
کویند بجهة آنکه لام تعریف در قاف مدغم
نمیشود و غیر از این نیز کفته اند وجمله این
باب که ذکر شد احدی از کتاب در نتوان یافت
الا مشافهة از لفظ استاد ماهر حاذق صاحب

وقوف شنیده و تعلیم کرفته باشد

باب ششم در بیان احکام نون ساکن
و تنوین بدانکه دانستن این احکام
فوائد بسیار دارد و کسی که قران خواند
اکر از این غافل باشد در قراءت وی
لحن خفی واقع میشود بدانکه بعد از نون
ساکن و تنوین هرکز الف واقع نشود
زیرا که الف ابدا ساکن باشد و ما
قبلش فتحه مشبعه بود مثل با و تا و ثا چون

الف خارج شد بیست و هشت حرف از
حروف هجا میماند نون ساکن و تنوین را
نزد ایشان چهار حالت است ادغام و اظهار
و قلب و اخفا نزد جمیع قرا و این باب بر چهار
فصل و تتمه قرار داده شد **فصل اول**
در ادغام نون ساکن و تنوین بدانکه چون
یکی از شش حروف یرملون بعد از نون ساکنه
یا تنوین در دو کلمه بی فاصله واقع شود آن
نون را در ایشان ادغام باید کرد باتفاق قرا

و این ادغام از جمله ادغام متقاربات و
ابو عمرو دانی نون را از یرملون اخراج کرده و همان
پنج حروف را ذکر کرده و حق با اوست چرا که نون
ساکن و تنوین بنون برسد مثلین صغیر است
که در باب قبل مذکور شد و این پنج حروف
دیگر متقارب نون اند بدانکه هر حرفی که قریب
تر باشد بمخرج نون ادغام کامل تر باشد و
هر حرفی که از مخرج او دور تر باشد ادغام
ناقص تر باشد و این ادغام بر سه قسم منقسم

میشود قسم اول آنست که بعد از نون ساکنه
یا تنوین لام یا راء واقع شود ایشان را ادغام
بی غنه باید کردن زیرا که بیان شد که راء و لام
و نون هر سه لثوی اند و مخرج ایشان قریب
یکدیگر است بلکه بعضی قرا از یک مخرج
ایشان را میدانند بنا بر این نون ساکن و تنوین
که از حروف غنه میباشد چون مندرج
شوند بلام و راء دیگر غنه نون باقی نماند
و ادغام محض خالص حقیقة این است مثال راء

من ربکم

من ربکم غفورا رحیما و مثال لام من لدنه
هدی للمتقین و مانند ایشان مگر ابو جعفر
که از قراء شاذه است در لام و راء سه وجه
گفته ادغام بلا غنه و مع الغنه و اظهار و در
من راق حفص باظهار نون خوانده باسکته
لطیفه که نفس منقطع نشود در حال وصل و
ما بقی قراء و روات ادغام کرده اند قسم دویم
آنست که بعد از نون ساکنه یا تنوین میم یا
نون واقع شود ایشان را ادغام با غنه باید

کردن باتفاق قرّاء زیرا که ادغام نون ساکنه
یا تنوین در نون بسبب مماثله است و در میم
سبب انکه هر دو غنّه وی اند وچون مدغم و
مدغم فیه هر دو غنه وی باشند بضرورت
غنه باقی ماند مثال میم مِن مَّآءٍ وَرُسُلٌ مِّنكُمْ
وکسانی کفته که این غنه از نون است نه از میم
لکن بمذهب دیگران خطا کرده است وحق
با دیگران است از برای انکه چون ادغام کنند
نون بمیم منقلب میشود بی غنه از ان میم

میباشد

میباشد ومثال نون اِن نَّحنُ وَعَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ
وامثال ایشان وهمچنین ادغام باغنه باید
کردن نون سین طسم را در میم در هر دو
موضع که یکی در سورهٔ شعراء ودیکری در
سورهٔ قصص است مکر حمزهٔ کوفی که هر دو را
اظهار میکند قسم سیم انست که بعد از نون
ساکنه یا تنوین یا یاء یا واو واقع شود ایشانرا
ادغام باغنه باید کردن باتفاق قرّاء اکرچه
از حروف غنوی نیستند لکن چونکه نون ساکنه

وتنوین قرب چند ای بمخرج انها ندارد
غنه نونرا باقی میکذارند که ادغام محض نشوند
ونزد خلف که راوی حمزه است ادغام محض است
بی غنه مثال یاء مَن یَعمَل و نونًا یَمشی ومثال
واو مِن وّاقٍ و رَغَدٌ و بَرقٌ و امثال ایشان
وبدانکه قرّا اختلاف کرده اند در ادغام نون
سین یٓسٓ و نون نٓ والقلم در ما بعد ایشان
لکن از روایت عاصم ابو بکر ادغام با غنه
میکند وحفص اظهار و سبب اختلاف ایشان
شیخ

شیخ جلال وبعضی دیکران در کتابهای
مطول ذکر کرده اند شرح وبیان آن طولی
دارد درین مختصر نمی کنجد وهمچنانکه کفته
شد این ادغام در کلمتین واقع میشود اکر
دریک کلمه واقع شود وآن در قرآن عظیم
بغیر از چهار لفظ نباشد مثل الدُّنیا و بُنیان
و قِنوان و صِنوان و مانند ایشان هیچ یک
از قرّا ادغام نکنند چرا اکر آن نونرا ادغام
کنند فرق نمی کنند سامع که اصل مدغم نون

بوده چراکه مشتبه و مانند میشود بکلمهٔ
مضاعف مشدد کما اصل او دو حرف متماثل
بوده حرف اول را ساکن کرده و در ثانی
ادغام نموده باشند مثل دنیا و بنیان و قنوان
وصنوان و دیگر آنکه سه حرف علّه در یک
کلمه جمع میشد در تلفظ بسیار ثقیل بود
به این علتها ایشانرا اظهار کردند و بحال
خود گذاشتن فصل دویم در اظهار نون
ساکن و تنوین بدانکه هرگاه که بعد از نون

ساکن

ساکن یا تنوین یکی از شش حرف حلق واقع
شود ایشانرا اظهار باید کرد و قرا حروف حلقرا
نظم در آورده اند
بیت حرف حلقی شش بود ای نور عین
همزه و ها حا و خا و عین و غین و ملاقات
نون ساکنه با اینها در یک کلمه و در دو کلمه
تواند بود اما ملاقات تنوین البته در
دو کلمه باشد زیرا که تنوین نون ساکنه است
در آخر کلمه معلوم میشود همچنانکه مذکور
شد مثال ینأون و عذاب الیم و مثالها

ینأون وجرف هار ومثال عین انعمت
وحکیم علیم ومثال حا تختانون ومن حکیم
حمید ومثال غین فسینغضون ولعفو
غفور ومثال خا والمنخنقة ویومئذ
خاشعة وانچه مانند ایشان باشد واحتیاط
تمام باید نمود در اظهار کردن همزه که بعد از
نون ساکنه بتحقیق واقع شود وهمچنین سعی
واهتمام تمام نون ساکنه را باید کرد که روشن
واشکار بشود در نزد غین وخا زیرا اگر

احتیاط

احتیاط نکند همزه حذف میشود وحرکت
همزه نقل کرده میشود بنون همچنانکه ورش
کرده ونون نزد غین وخا مخفی میشود هم
چنانکه ابو جعفر در جمیع قران کرده مگر
در سه موضع که اظهار میکند نه اخفا
یکی والمنخنقة در سوره مائده دوم فسینغضون
در سوره بنی اسرائیل سیم ان یکن غنیا در سوره
نساء فصل سیم در بیان قلب نون ساکن
وتنوین بمیم وبباید دانست که معنی قلب

کردیدن بود از حالی بحالی و در اصطلاح
قرا کردیدن حرف بود بحرف دیکر بدانکه
هرکاه که بعد از نون ساکنه و یا تنوین با
یکنقطه واقع شود ایشان را قلب باید کرد بمیم مخفاة
باغنه زیرا که ایشان مقلوب بمیم اند و میم
حرف غنه است از این سبب این قلب لازم
الغنه است و آن در وسط کلمه میباشد
و در اواخر کلمه نباشد مثل اَنۢبِئهُم ، وَمِنۢ بَعدِ
وَیُؤمِنۢ بِاللهِ ، وَبابٌۢ باطِنُهُ ، وَهَنیئًا بِما کانوا

و امثال

و امثال ایشان **فصل چهارم** در اخفای نون
ساکنه و تنوین بدانکه اخفا در لغت پنهان
کردن است و در اصطلاح قرا پنهان کردن
حرف بود بحرف بنا بر قول عرب که میکوید
اَدغَمتُ فیهِ و اَخفَیتُ عِندَهُ یعنی داخل
کردم در او و پنهان نمودم نزد او چنانچه
اخفا حالتیست میان اظهار و ادغام بی
تشدید که واقع میشود نون ساکن و تنوین را
کاهی که بعد از ایشان یکی از پانزده حرف

مابقی این احکام مذکوره بیاید واین حروف
این است تا وثا وجیم ودال وذال وزاء وسین
وشین وصاد وضاد وطا وظا وفاء و
قاف وکاف دراین صورت نون ساکن
وتنوین را اخفاء با غنه باید کرد نزد همه
این حروف مذکوره بخلاف ادغام همچنانکه
مذکور شد چرا که اخفا لازم الغنه میباشد
زیرا که نون ساکن وتنوین در نزد این پانزده
حروف مندرج ومدغم نمیشوند بلکه مخفی

میشوند

میشوند پس بنا بر این غنه ایشان باقی باشد
واین اخفا با بعضی از این پانزده حروف ظاهر
تر میشود وبه بعضی نه واین از قوت وضعف
خود شان میباشد مثلا اگر بعد از نون
ساکنه وتنوین یکی از حروف شدیده واقع
میشود مثل قاف یا کاف اخفا ظاهر تر میشود
واگر از حروف رخوه باشد ان ظهور را ندارند
واز اینجهة است انها را اخفاء کبیر میگویند
مثال اخفاء نون ساکنه درمیان کلمه ودر اخر

کلمه ومثال تنوین که همیشه در اخر کلمه است
با حروف مذکوره اینست مثال تا انتم ومن
تاب وجنات تجری ومثال تا الجنة العظیم
ومن ثمرة وقولا ثقیلا مثال جیم انجینا و
من جاء وغساقا جزاء ومثال دال اندادا
ومن دافع وکاسا دهاقا مثال ذال انذرهم
ومن ذریة وحلیم ذلک ومثال زا تنزل
من زوال وصعیدا زلقا ومثال سین
الانسان ومن سوء ورجلا سلما ومثال
شین

شین انشرنا ومن شاء وغفور شکور و
مثال صاد انصروا ومن صلصال وریحا
صرصرا ومثال ضاد منضود ومن ضل
وکلا ضربنا ومثال طا وانطلق ومن طین
وصعیدا طیبا ومثال ظا ینظرون ومن ظهیر
وظلا ظلیلا ومثال فا فانفلق ومن فضة
وخالدا فیها مثال قاف انقذکم من قرار
وسمیع قریب ومثال کاف منکم وان کنتم
وکاسا کان وهمچنین نون طس را با تا تلک

وهر دو نون حمعسق را با سین وقاف اخفا بابد

کردن باتفاق قرا اما فقیر اندک تاملی سبب

مدلانمی ایشان ندارد کو با اظهار نون عیب

نداشته باشد الله یعلم شیخ محمد سمرقندی

مذکور همین باب را بشش بیت بنظم در آورده

بامثال واختلاف ایشان وبسیار خوب کفته

لکن بترتیب باب مذکور ابیات او مقدم

ماخر افتاده اند بیت نون ساکن همچه تنوین

بعد از او کر با بود. چون بخوانی همچه من بعد

او بدل

او بدل کردد بمیم. حرف حلقی بعد از او مظهر

شود چون من خلق. من آتی منها ومن غل وانعم

من حکیم. یرملون مدغم شود چون من وراءی

من یری. من رسول من لدنا من مکان من

نعیم. میم ونون با غنه باشد لام ورا بی

غنه دان. واو ویا با غنه باشد جز خلف را

ان علیم. ودر یک کلمه در آید نون با یا

نون وواو. بی خلاف اظهار میخوان تا نکردد

ان سقیم. پانزده حرف دکر ماند بجز این حرفها

نون ساکن نزد ان مخفی شود چون من کریم

تتمه در بیان سبب وموجب این حالات

چهارگانه مذکور بدانکه نون ساکن وتنوین

با هر حرفی که نزدیک است ادغام میشود و

با هر حرفی که دور است اظهار میشود و با

هر حرفی که نه نزدیک ونه دور یعنی مابین

هر دو است اخفا میشود بنابرین چون حروف

لم یرو قریب اند بمخرج نون ساکن وتنوین قرا

حکم کردند ایشانرا بادغام وچون حروف

حلق دور بودند از مخرج نون ساکن وتنوین

ایشانرا حکم کردند باظهار وچون ایشان

بباء یکنقطه برسند نه ادغام ممکن است ونه

اظهار زیراکه با دور است از مخرج نون ساکنه

وتنوین به این علت ادغام ممتنع است ونون

ساکنه وتنوین مشابه میم اند در غنه ومیم مشابه

باست در مخرج پس چنان است که نون ساکنه و

وتنوین مشابه باست ازاینجهة اظهار هم ممتنع است

پس بضرورت قرا نون ساکن وتنوین را در

با بمیم بدل میکنند از جهة انکه میم حرفی متوسطا
موافق است با باء در مخرج و موافق است با نون
در غنه و پونزده حرف دیگر میماند از بیست
هفت حرف تهجی بغیر از الف و نون که داخل
این احکام نیستند همچنانکه مذکور شد نزدیکی
انها بمخرج نون ساکنه و تنوین همچنان
حروف لم یرو نیست تا ایشانرا ادغام کنند
و دوری انها بمخرج نون ساکنه و تنوین
همچو دوری حروف حلق نیست تا ایشانرا

اظهار

اظهار کنند بلکه انها حروفی اند
متوسط یعنی نه قریب و نه بعید پس ایشانرا
حکم کردند باخفاء که ما بین ادغام و اظهارات
همچنانکه گفته شد الله یعلم و دیگر باید
دانست که میم ساکن نزد جمیع قراء سبعه هرگاه
بحروف تهجی برسد سه حکم است ادغام با غنه
و اخفاء با غنه و اظهار اما ادغام با غنه
نزد میم است خواه در یك کلمه و خواه در دو کلمه
مثل ادغام نون ساکنه در میم همچنانکه

که نون ساکن و تنوین نباشند

در مثلین صغیر مذکور شد مانند فی قلوبهم مرض

وامر من و اما اخفاء با غنه در نزد باست

مثل اخفاء نون ساکنه در حروف ما بقی مانند

وما هم بمؤمنین. واولادکم بالتی وبعضی

از قرا میم ساکن را در نزد باء اظهار کرده اند

وقول ایشان ضعیف است هرگاه ادغام

میکردند بلکه ممکن بود که نگاه بحرف ایشان

کنند بجهة اینکه متجانسین اند هرچند احدی

از قرا ادغام نکرده اما هرگاه باء مقدم باشد

عاصم با جمعی از قرا ادغام کرده اند چرا که

غنه میم زائل نمیشود و اخفا اولی تر است از

اینها و اما اظهار نزد باقی حروف تهجی است

خواه در یک کلمه و خواه در دو کلمه مثل

معکم. ایما. وانعمت. والحمد لله. ولهم عذاب.

والباقی کذلک بتخصیص نزد واو و فاء که

در اظهار میم سعی و اهتمام واجب است مثل

علیهم ولا الضالین. ویمدهم فی طغیانهم.

ومانند ایشان و محافظت باید کرد که میم

ساکن در نزد [illegible] متحرک نشود یا سکته
نکنند چنانکه لبها را بر یکدیگر سبک بگذارند
و بردارند بی تامل و مکث تا تلفظ بواو و فا
درست اید و حق میم گذارده شود بیت میم
ساکن مظهر است با واو و فا و نزد با مختلف
باشد اصح اخفا نما ای مقتدا باب
هفتم در بیان ترقیق و تفخیم راات و لامات
و الفات است بدانکه ترقیق عبارت از نازک
و ضعیف گردانیدن حروف است و تفخیم کند

وفربه

وفربه گردانیدن حروف بمعنی انکه روی
زبان را بر طرف کام بالا حرکت دهند در تلفظ
براء یا بر لام چنانکه او از ان غلیظ شود مانند
حروف استعلا بنابراین گفته اند که تفخیم و
تغلیظ هر دو بیک معنی اند مگر انکه تفخیم را
در راء استعمال میکنند و تغلیظ را در لام
واصل در راء تفخیم است و ترقیقش سبب کسره است
یا با یاء ساکنه که گفته خواهد شد واصل در لام
ترقیق است و تغلیظش در لام الله است که ما قبلش

فتحه یا ضمه باشد همچنانکه مذکور خواهد شد

انشاء الله و این باب مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در تفخیم و ترقیق راات بدانکه

هر راء که در لفظ عرب میباشد از دو قسم

بیرون نیست یا متحرکست یا ساکن **قسم اول**

رائی که متحرکست خالی از ان نیست که مفتوح است

یا مضموم و یا مکسور اگر ان راء مفتوح یا

مضموم باشد تفخیم باید کفت خواه ان راء در

اول کلمه باشد مثل رَزَقْنَاهُمْ و رُزِقُوا و خوا

درمیان کلمه باشد مانند عَرَفُوا و کَفَرُوا و خوا

در اخر کلمه باشد مثل ولا اصغرُ ولا اکبرُ و

مانند ایشان و اگر مکسور باشد خواه ان کسره

اصلی باشد و خواه عارضی البته ترقیق باید کرد

خواه ان راء در اول کلمه باشد و خواه در وسط

کلمه باشد و خواه در اخر کلمه باشد مثل رِزْقِهِ

و وَرِثَ و اَنْذِرِ النَّاسَ و بِالنُّذُرِ انجبر مذکور

شد در حالت وصل است که متحرک باشند نه

در وقف که ساکن شوند شیخ سمرقندی کفته

بیت گر بود رائی بنظم و یا بفتح اندر کتاب ۰
تو مکن در هم مفخم خوان نکو با احتشام ۰ و بکسر
آید مرقق دان بقران بی خلاف ۰ راء ساکن را بما
قبلش نظر میکن مدام قسم دویم در رائی اگر ساکن آ
خواه آن سکون اصلی باشد و خواه عارضی
یعنی خواه وقفی باشد خالی از آن نیست که حرف ما
قبلش مفتوح است یا مضموم یا مکسور اگر
مفتوح و یا مضموم است هم بتفخیم باید گفت مثل مرجعکم ۰
و مریم ۰ و وانحر ۰ و مستمر ۰ و کبریته ۰ و ارسل

وفاهجر

وفاهجر ۰ و یولون الدبر ۰ و مانند اینها و اگر
حرف ماقبل را مکسور باشد ببینید که آن کسره
لازمی است یا عارضی است اگر عارضی است هم
بتفخیم باید گفت مثل ارجعوا ۰ وارکب ۰ وارحمهما ۰
وکسرهٔ عارضی آنست که در بعضی از احوال موجود
شود مانند این مثالهای مذکوره چونکه راء
ساکن در ابتدا واقع شده بود و ابتدا کردن
با ساکن محالست لهذا همزهٔ مکسوره بر سر آن راء
در آوردند تا تلفظ بآن را ممکن باشد و اگر ما قبل

ایشانرا با ایشان متصل کنی ان همزهٔ مکسوره بنماند

واکر ما قبل راء کسرهٔ لازمی است خالی ازان

نیست که ان کسره منفصل است از راء یا متصل

است اکر منفصل است یعنی در دو کلمه اند

ان راء را نیز بتفخیم باید کفت مثل ربّ ارجعون

والذی ارتضی و کسرهٔ عارضی منفصل بطریق

اولی تفخیم است مثل ام ارتابوا و لمن ارتضی

وان ارتبتم و اکر ان کسرهٔ لازمی با متصل است

یعنی کسره و راء هر دو در یک کلمه اند نظر

کنند

کنند که بعد از راء ساکنه حرفی از حروف

استعلاء هست یا نه اکر هست هم تفخیم باید

کفت الا انکه خا باشد چرا که خا مانع ترقیق

نیست و در قران راء ساکنه که ما قبلش کسرهٔ

لازمی باشد و بعد از او حرف استعلا باشد

سه حرف بیش نیامده است صاد و طا و قاف

مثل مرصادا و لبالمرصاد و ارصادا و فی

قرطاس و فی فرقة و تفخیم در این امثال ان بود

که حرف استعلا قوی بود و کسره ضعیف قوی

ضعیف را نایل میکرداند واما در کل فرق

کالطود تفخیم و ترقیق هر دو جایز است سبب

تفخیم مذکور شد و سبب ترقیق انست که ما قبل

و ما بعد قاف مکسور است و تفخیم نیز اولی

تر است واگر ما قبل راء کسره لازمی متصل است

و بعد از راء از حروف استعلا هم نیست انرا

ترقیق باید کفت مثل فرعون و مریه و مذکر

و بمصیطر و مانند ایشان بیت راء ساکن را که

قبلش فتح باشد یا ظم نیز تفخیم است و در کسر

ترقیق است

وحافظ عز الدین کفته

ترقیق است ان لیک اگر ان کسره باشد عارضی

یا منفصل بعد را یا حرف استعلا بود تفخیم

خوان واگر راء ساکن باشد و ما قبل او نیز

ساکن باشد ما قبل ما قبل را اگر مفتوح است

یا مضموم ان را نیز بتفخیم باید کفت بشرطی

که یاء ساکن ما قبل راء نباشد و الف نیز نباشد

کان الف را اماله بکند مثل النار و انهار

و غفور و شکور و مانند ایشان واگر ما قبل

را یاء ساکن باشد دیگر حرکت ما قبل ما قبل

اعتباری ندارد البته ترقیق باید گفت مثل
خیر و طیر و لاضیر چراکه یاء ساکن حکم کسره دارد
و بعضی نیز تفخیم گفته اند و اگر راء ساکن ما قبل
ساکن ما قبل ما قبل او مکسور باشد البته ترقیق
باید گفت بشرطی که ما قبل راء ساکن حرف
استعلا نباشد مثل قدیر و بصیر و ذکر و سحر
و اگر ما قبل راء حرف استعلا باشد تفخیم باید
خواند مثل مصر و عین القطر همچنانکه حرف
استعلا در ما بعد راء مستعمل است در ما قبل

نیز مستعمل است

لیکن قول البناء ضعیف است

نیز مستعمل است مگر آنکه فرقی که فی ما بین
ایشان هست میباید حرف استعلا که ما قبل
راست ساکن باشد مانند مثالهای مذکوره
و بعضی از قراء هر دو را ترقیق کرده اند و سبب
ترقیق در کلمهٔ کل فرق گفته شد شیخ محمد
جزری در کتاب نشر گفته که در مصر اختیار
تفخیم میکنم و در قطر اختیار ترقیق و باید
دانست که در کلمهٔ که وقف میکنی بقراءت
عاصم آن وقف از سه حالت خالی نیست یا وقف

باسکان است یا باشمام یا بروم تعریف ایشان
در باب وقف گفته خواهد شد ان شاء الله
هرگاه آخر ان کلمه راء باشد اگر وقف باسکان
یا باشمام است حکم تفخیم و ترقیق ان راء مانند
راء ساکن است که گفته شد و حرکت راء اعتباری
ندارد و اگر وقف بروم میکنی حکم تفخیم و
ترقیق ان راء مثل حکم راء متحرک است که مذکور
شد چرا که روم حکم حرکت دارد و شیخ محمد قدس سره
گفته بیت وقف بر راء همچه ساکن کر باشمام میکنی

و بر روش

ور بروحش وقف خواهی همچه وصلش کن تمام
در احکام راء اختلافهای بسیار است شیخ محمد قدس سره
و صاحب تیسیر و اقا سند محمد و صاحب شاطبی
بیان ایشان را در کتابهای خود مفصلا ذکر
کرده اند حقیر احکامی که اکثر قرا بر انند و با
قرائت عاصم موافق بودند مذکور نمود فصل
دویم در تغلیظ و ترقیق لام است بدانکه
اصل در لام ترقیق است و تغلیظ وی موافق
قول قراء سبعه در لام الله است چون بعد از

اختلاف

فتحه یا ضمه باشد خواه انفتحه وضمه اصلی
باشد خواه عارضی مثل قال الله و ان الله و
یفعل الله و یعنیهم الله و همچنین است اللهم
وقالوا اللهم و مانند ایشان زیرا که تغلیظ
لام درین صورت تعظیم حق سبحانه و تعالی
و اگر بعد از کسره واقع شود خواه ان کسره لازمی
باشد و خواه عارضی مثل بسم الله و بآیات الله
و یفتح الله و ان یشاء الله و همچنین قل اللهم
باتفاق قرا ترقیق باید کرد چرا که از زیر بالا

رفتن دشوار است بیت لام الله گر بود قبلش
بفتحه یا بضم • تو مفخم گو و گر کسر است ترقیقش
بخوان • و بروایت ورش از طریق مصریان
و طریق جمعی از روات ابو عمرو بقول صاحب
شاطبیه هرگاه لامی که مفتوح باشد و مشدد
نباشد و ماقبل وی صاد یا طا یا ظا باشد
که ایشان مفتوح یا ساکن باشند تغلیظ ان لام
از ایشان مرویست مثال صاد مفتوحه الصلوة
و صلوتهم و ساکنه یصلی و فیصلب مثال

وحافظ عز الدین گفته

وصاحب تیسیر بعضی بگیرد

طا مفتوحه الطلاق ان طلق وساكنه مطلع
الفجر وتطلع مثال ظاء مفتوحه ظلموا وظلمناهم
وساكنه ومن اظلم ولا يظلمون ومانند
ايشان اما در مثل ان يوصل وبطل كه لام در
اخر است در حالت وقف كه لام ساكن ميشود
ترقيق وتغليظ هر دو جايز است سبب ترقيق از
جهة سكون است كه شرط بعمل نيامد وتغليظ
نظر باينكه سكون عارضي است وتغليظ نزد
ايشان افضل است وهمچنين اگر بعد از صاد

وياطا

ويا طاء ويا ظاء الف واقع شود وبعد از الف
لام مفتوحه باشد ايضا ترقيق وتغليظ هر دو
نزد ايشان جايز است مثل فصالا وطال وظلال
ايشان واگر الف بعد از حروف استعلا ولام
واقع شود مثل سيصلى دو وجه است نزد ايشان
ترقيق وتغليظ اگر ان الف را اماله ميكنند
ترقيق بايد كرد واگر فتح كنند تغليظ وبروايت
ورش از طريق مصريان تغليظ لام مرويست كه
بعد از وي حرفي از حروف استعلا باشد يا هم

دو جانبش از حروف استعلا باشد مثل وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَظَى

وخَلَصُوا وخَلَطُوا وماننداِيشان **فصل سيم**

در تفخيم و ترقيق الفات و در او خلاف است

ميان قرا بعضى از ايشان گفته اند كه تفخيم آن

و ترقيق وى سبب حروف استفال است هر گاه

بعد از ايشان الف واقع شود و بعضى ديگر

گفته اند كه اصل در الف رقيق است تفخيم

او را عارض ميشود بنا بر آنكه بعد از يكى از حروف

استعلا واقع شود بر تبعيت حرف استعلاء

بابا

بابا و لام مفخمه تفخيم است مراد از تفخيم در اينجا

تمام گفتن اشباع فتحه است مثل خالص و صالح

و ضامر و غافر و طاهر و ظاهر و قاهر و اگر

بعد از حروف مستفليه باشد البته ترقيق آن

مثل باء و حاء و ساء و باقى حروف استفال كذلك و

مراد بر ترقيق در اينجا عدم اشباع فتحه ما قبل او

كه نزديك باماله بين بين باشد چنانكه از اعراب

شنيده ميشود و قول صحيح در الف آنست كه

موصوف بر ترقيق و تفخيم نميشود بلكه تابع ما قبل

خود است اگر پیش از وی حرفی مرقق باشد او نیز
مرقق باشد و اگر پیش از وی مفخم باشد او نیز
مفخم باشد تفخیم و ترقیق عارض الف میکردند
و وی از هر دو عاری است والله اعلم باب
هشتم در بیان مد و قصر بدانکه حروف
مد سه اند الف ساکن ما قبل مفتوح و واو
ساکن ما قبل مضموم و یاء ساکن ما قبل مکسور
خواه مکتوبی و خواه ملفوظی باشند که از اشباع
ضمه یا کسره متولد شوند در لفظ اگر چه در خط

صورتی

صورتی نداشته باشد مثال هر سه حرف مد
مکتوبی اوتینا و مثال ملفوظی لهٗ و بهٖ والف
یاء یٓس والف راء الٓر والف طاء طٰه والف
هاء وی و مانند ایشان و این حروف مشروطه را
قرّا حروف مد و لین گویند و اگر پیش از واو
و یاء فتحه باشد مثل قَوْ و کَیْفَ آنرا حروف لین
تنها گویند و هر یک از این سه حرف مد بقدر
یک الف مد ذاتی و طبیعی در ایشان موجود است
و حق مد طبیعی آنست که این حروف را از آن نمانید

وتلفظ کند بآن مقدار مد که در این حروف
موجود است وکمتر نکنند وزیاده از آنچه گفته
شد هم اشباع ندهند واز حد وی در نگذرند
چنانکه اگر الف باشد بقدر یک الف واگر
واو مدی باشد بقدر یک واو واگر یاء مدی
باشد بقدر یک یای بیشتر مد ندهند وقرا
این نوع مد را قصر میخوانند وگاهی که مد
ایشان زیاده میشود بقدر سه چهار یا پنج مقدار
مد اصلی بی سبب نیست وسبب دو چیز میشود

یکی همزه

[illegible]

یکی همزه ودیگری سکون خواه آن سکون مظهر
باشد وخواه مدغم وایشان سبب وموجب زیادتی
مد اصلی اند وحقیقت مقدار این مد فرعی
ومزید فیه همین است که گفته شد واختلاف
که فیما بین قراء در زیادتی وکمی مد میباشد
بعد از این گفته خواهد شد اما بمذهب عاصم
بمقدار چهار الف است هر گاه سبب مد همزه
یا سکون لازم مدغم یا لازم مظهر باشد شیخ
ابو القاسم گفته بیت هر کجا همزه است موجب یا سکون

بعضی نسبت ببعضی

مثال این نوع [illegible]

لازمی مد چهار و پنج الف کش سه چیز باشد عا رضی

اما همزه از این جهت سبب مد است که همزه حرف

شدید و مجهور است و از همه حروف قوی‌تر

و سخت‌تر و تیزتر است و حروف مد حروف

هوایی و خفی اند و در غایت ضعف و سستی

و نرمی اند و چون ضعیف و قوی با هم جمع

شوند بضرورت ضعیف را نیز قوة باید داد

تا مناسب قوی گردد که تلفظ با ایشان درست

و آسان آید و آن نمیشود مگر بکشیدن حرف

مد که

مد که جوهر ایشان خوب بعمل آید پس

مد را از برای تلافی ضعف ایشان

قرار داده اند و اما سکون که سبب

مد است چونکه حروف مد ساکن اند

و ما بعد ایشان نیز ساکن باشد چون

دو ساکن بهم رسند در زبان بسیار .

ثقیل اند پس مد را ~~قرا~~ قرار داده اند که

تلافی حرکت کند و ثقل زائل گردد و

چون موجب زیادتی مد دو چیز است این

باب بر دو فصل و تتمه نهاده شد

فصل اول در بیان مدات که
موجب ان همزه است و این بر دو قسم
است یا حرف مد و همزه در یک کلمه
واقع میشوند یا در دو کلمه قسم
اول که در یک کلمه بی فاصله حرف
مد و همزه باشند این هم بر دو نوع می
شود یا همزه پیش از حرف مد است یا بعد از
حرف مد نوع اول که پیش از حرف مد باشد

مثل

مثل آدم و اوتی و ایمان بمذهب عاصم غیر
از قصر جایز نیست بلکه مد این نوع از منفردات
نافع بروایت ورش از طریق ازرق است نوع
دوم که همزه بعد از حرف مد باشد مثل جاء
و ساء و عن سوء و تبوء و هنیئا و جیء این
نوع مد را قرا مد مشبع و مد واجب و مد اصل
و مد متصل گویند و در این مد خلافی در میان
قرا نیست شیخ محمد سمرقندی گفته بیت و ای را
چون همزه اید باشد در عقب قبل وی چون

واین مد را اصلی نیز گویند

اخت وی باشد بکش مدی بتمام قسم دویم
که دو کلمه جمع شوند یعنی که حرف مد در اخر کلمه
اول باشد و همزه که سبب مد است در اول کلمه
دویم باشد مثل انا انزلنا و قالوا انفسکم و فی امرنا
وامره الی الله و رزقنا انه الا این نوع مد را
قرا مد جایز و منفصل و بسیط کویند و همکی
قرا مد کرده اند بغیر از ابن کثیر و سوسی که ایشان
مد نمیکنند قصر میخوانند و از قالون و دوری
مد و قصر هر دو نقل شده فصل دویم

در مدی

در مدی که موجب و سبب وی سکونست و
این فصل نیز بر دو قسم است یکی انکه ان سکون
لازمی باشد دویم انکه ان سکون عارضی باشد
قسم اول که سکون لازمیست بر دو نوعست
یا مظهر است و یا مدغم نوع اول که سکون
لازمی مظهر است انها از حروف تهجی اند در اول
بعضی از سورهای قران که سه حرفی باشند و
حرف وسط ایشان حرف مد و لین باشد و حرف
اخر ایشان ساکن لازمی است و ان هشت حرفست

چون لام وصاد وكاف وعين وسين وقاف و
نون وميم واين نوع مدرا قرا مد ساكن لازم مظهر
ميكويند اكر بعضي از اين حروف را بما بعد وصل
نكند وهمكي قرا اين حروف مشروط را مد
ميكنند زيرا كه بناء ايشان بر سكون لازميست
مكر در عيني كه در اول سوره مريم وشوري است
كه در مد او خلافست سبب انكه ما قبل يا فتحه است
طول وتوسط هر دو نزد قرا جايز است ليكن
طول اولي تر است از توسط جهة مجاورت

مدات

مدات والتقاء ساكنين لازمي ودر الم اول
سوره ال عمران كه بعضي از قرا وصل ميكنند
ميم را بكلمه جلاله ان ميم از حال سكون بحال
حركت خواهد امد ودر الم احسب الناس
بقراءت ورش كه نقل حركت همزه ميكنند بميم
وميم متحرك ميشود در نزد قرا دو وجه جايز
باشد طول وقصر طول بنا بر اصل كه ساكن اند
وعارض را اعتباري نيست چرا كه العارض
كالعدم وقصر بنا بر زوال التقاء ساكنين

که سبب مد متحرك میشود و توسطی که بعضی
از قرا در اینجا گفته اند معتبر نیست و التقات
اصلا بان نباید بود هر گاه قاری عارض را
اعتبار کند قصر و اگر نکند طول شیخ محمد
سمرقندی گفته **بیت** مد میباید ز بهر التقا
ساکنین ۰ صاد و سین و قاف و کاف و
نون و میم و لام و عین ۰ نوع دوم که سکون
لازمی مدغم باشد چون ولا الضالین و
صوآف و حآفین و اتحآجونی و مانند ایشان

که اصل

که اصل هر یك از ایشان دو حرف متماثل
بودند هر دو متحرك چون خواستن
که ایشان را ادغام نمایند لابد و ناچار
بود که اول از مثلین را ساکن گردانند تا
در دوم اش ادغام نمایند بدین سبب
وی را ساکن گردانیدند بطریق لزوم
و در دوم اش ادغام کردند از این جهت این
ساکن را ساکن لازم مدغم گویند و این نوع
مد باتفاق قراست و خلافی میان ایشان

نیست واین مد را مد عدل گویند قسم دوم
که سکون عارضی باشد این هم بر دو نوع است
یا مظهر است یا مدغم نوع اول که سکون
عارض مظهر است یعنی از جهة وقف ویرا
این سکون عارض شده است مثل والعذابْ
والعِقابْ • ویُؤْمِنُونَ • ویُوقِنُونَ • و
نَسْتَعِينُ • ویَومِ الدِّینِ • ومانند ایشان این
نوع مد را قرا مد عارض مظهر گویند ومد
جایز نیز مینامند زیرا که سبب مد متحرک است

که در حالت وقف ساکن میشود پس در اینجا
سه وجه جایز است طول وتوسط وقصر وطول
اولی تر است بعد از ان توسط بعد از ان قصر
اگر وقف باسکان یا باشمام باشد واگر وقف
بروم کند حکم حرکت دارد بغیر از قصر جایز
نیست واگر حرف مد نباشد حرف لین باشد
مثل خَوفْ ویَرَوْنَ • والحُسْنَیَیْنِ • ورَأَی العَیْنِ
در حالت وقف باسکان یا باشمام سه وجه
نیز جایز است لیکن در او لویت امر بعکس باشد

جائز طول الا از برای حصول التقاء ساکنین
وقصر از برای آنکه سکون [illegible]
است [illegible]

یعنی قصر اولی باشد بعد ازان توسط و بعد ازان
طول و هرگاه حرف موقوف علیه همزه باشد
مثل سوء و شیء در حالت وقف باسکان یا
باشمام همین سه وجه جایز است اما طول اولی
تراست و هرگاه وقف بروم یا وصل کنند بغیراز
قصر جایز نیست مگر ورش در حالت وقف
و وصل وی مد طول و توسط کند و ملا
عماد الدین قاری استرابادی فرموده در
وصل حروف لین را از نیم الف مد بیشتر نباید

داد

داد هرچند سبب همزه باشد مانند مثالهای
مذکوره نوع دوم آنکه سکون عارضی مدغم
باشد و ان ادغام در قرائت ابی عمرو است
که قبل ازاین در مثلین کبیر ذکر شد مثل
قال لهم و قیل لهم که دو حرف اند متحرک و
ماقبل ایشان حرف مد است هرگاه حرف اول را
ساکن کردند و در ثانی ادغام نمودند سببی
میشود از برای مد و نزد قرا نیز همین سه
وجه جایز باشد یعنی طول و توسط و قصر

[illegible]

تتمه در بیان بعضی از متفرقات مد بدانکه
همزهٔ استفهام هرگاه که بر سر کلمه در آید که اول
آن کلمه همزه و لام تعریف باشد یعنی اول آن
کلمه دو همزه جمع شود بی فاصله که همزهٔ اول
همزهٔ استفهام و همزهٔ دویم وصل باشد بلام تعریف
چون ءآلآن و مانند وی باتفاق قرا همزهٔ
دویم را که وصل باشد بر دو نوع خوانده اند
یکی بمدان همزه مع الابدال و دیگری قصر
وی مع التسهیل اما مد مع الابدال چنان است

که همزهٔ

که همزهٔ وصل را بدل کنند بالف محض و بعد از آن
الف را مد دهند زیرا که بعد از وی سکون
که سبب مد است موجود است و اما قصر مع
التسهیل چنان است که آن همزهٔ وصل را تسهیل
کنند یعنی بین بین کردانند که بین الهمزة و الالف
شود پس قاری لابد است که قصر کند نه مد زیرا
که حرف مد موجود نیست و در قرآن همزهٔ
وصل که واقع شده در میان همزهٔ استفهام و
لام تعریف در شش موضع است باتفاق قرا اول

الآن در دو موضع هر دو در سورهٔ یونس

و این لام ساکن لازم مظهر است دویم الذکرین

و این هم دو موضع است هر دو در سورهٔ انعام

سیم آلله و این هم در دو موضع یکی در سورهٔ یونس

قل آلله اذن لکم و دیگری در سورهٔ نمل آلله خیر

و سکون اینها که در این چهار موضع واقع شده

ساکن لازم مدغم است و در این شش موضع مد

مع الابدال اولی تر و مشهور تر است باتفاق قرا

کونیعا این ابدال مع المد و التسهیل مع القصر

و این مد را مد فرق خوانند

ازاین جهة

ازاین جهة تجویز نموده اند که دو همزهٔ متحرک

جمع شده بود در کلمهٔ واحده و این در تلفظ

ثقیل بود پس لازم شد که تخفیف همزه کنند و

تخفیف همزه بسه نوع میشود یکی حذف است

که همزه را بیندازند و دویم ابدال است که همزه را

بالف بدل کنند سیم تسهیل است که همزه را

بین بین کرده اند در این صورت حذف همزه

جایز نبود چرا که هر کدام را از این همزه ها که می

انداختند اشتباه میشد که این کلمه استفهامیست

يا اخبار پس بنا بر این همزهٔ دوم را بدل نمودند
بالف محض وبعد ازان که حرف مد شد مد
دادند وتسهیل را که قرا جایز داشته اند چونکه
تسهیل نوعی است از تخفیف چنانکه گفته شد
وبدانکه حمزه کوفی در لفظ ما ولای که از برای
نفی باشد مانند لا جرم ولا ریب وما کنت
مد کرده است وان سبب معنوی است نه لفظی
از جهت زیادتی مبالغه است وهیچیك از قرا
موافقت با او نکرده اند وبدانکه در کل وجوه

ومد را انواع بسیار وخلاف بیشمار است خصوصا از ورش لکن بجهة اختصار بعضی از این ذکر شد شیخ محمد سمرقندی

مد باید

مد باید که در حالت وقف اهتمام نماید که
حرف موقوف علیه که سبب مد است اظهار
وشنیده شود بتخصیص که سبب نون ومیم باشد
الیه از غنه نیفتند مثل یوم الدین وتهتدون
ومستقیم وامثال ایشان زیرا که استماع شد
از علما که درست نیست نماز انکسی که از این
بی خبر است واین فساد عام بود مگر کسی که نزد
استاد خوانده باشد ودیگر باید دانست که
از همه قرا مد فرعی ومزید فیه را ورش وحمزه

درازتر میکشند و مقدار مد ایشان پنج الف است
و از ایشان کمتر عاصم میکشد و مقدار مد او
چهار الف است و از او کمتر ابن عامر و کسائی کنند
و مقدار مد ایشان سه الف است و از ایشان
کمتر ابو عمرو و قالون میکشند و مقدار مد ایشان
دو الف است شیخ محمد سمرقندی گفته بیت
مد اطول حمزه را با ورش پس عاصم بدان ٭
ابن عامر با علی قالون و بو عمرو همام ٭
و گفته‌اند مقدار یک الف مد چندان باشد
که کسی

که کسی یکبار بگوید الف و مقدار دو الف
مد دو بار بگوید و سه الف مد سه بار بگوید
و چهار الف مد چهار بار بگوید و پنج الف
مد پنج بار بگوید الف و بعضی گفته‌اند که
مقدار یک الف مد چندان باشد که کسی
یکبار بگوید آ و دو الف مد دو بار بگوید
و سه الف مد سه بار بگوید و چهار الف مد
چهار بار بگوید و پنج الف مد پنج بار بگوید آ
و بعضی گفته‌اند که مقدار یک الف مد بقدر

نوشتن یک الف است و مدّ دو الف مدّ بقدر دو الف
و مدّ سه الف مدّ بقدر سه الف و مدّ چهار الف مدّ
بقدر چهار الف و مدّ پنج الف مدّ بقدر نوشتن
پنج الف است و بعضی گفته اند مقدار یک
الف مدّ چندان باشد که کسی یک عدد بشمارد
و دو الف مدّ دو عدد بشمارد و سه الف
مدّ سه عدد بشمارد و چهار الف مدّ چهار عدد
بشمارد و پنج الف مدّ پنج عدد بشمارد و بعضی
گفته اند مقدار یک الف مدّ چندان باشد که کسی

یک انکشت

یک انگشت خود را بخواباند و دو الف مدّ دو
انگشت بخواباند و سه الف مدّ سه انگشت بخواباند
و چهار الف مدّ چهار انگشت بخواباند و پنج
الف مدّ پنج انگشت بخواباند و این حدودی
که بجهت مدّ گفته شد متعلق اند باشخاصی که
تکلم و نوشتن ایشان موافق عرف و عادت است
و دیگر آنکه چون بتحقیق میخوانند مدّ او دراز تر
باشد و چون بحدر میخوانند مدّ او کوتاه تر
شود خلاصه مدّ دادن مطابق قرائت نمودن است

وهمچنانکه مذکور شد بود هیچ یک از قرا
مدات فرعی و مزید فیه را کمتر از دو الف و
بیشتر از پنج الف مد نداده اند و هر یک از اینها را
سه مرتبه میباشد طول و توسط و قصر در جایی
که قاری مخیر باشد ما بین این سه یا در یکی
از اینها مامور باشد توضیح این مقال آنکه اقل مرتبه
دو الف مد یک الف باشد که قصر است بعد
الف و نصف که توسط است و بعد دو الف
که طول است و اقل مرتبه سه الف مد نیز الف باشد

بعد دو الف

بعد دو الف و بعد سه الف و اقل مرتبه چهار الف
مد الف و ثلث باشد بعد دو الف و دو
ثلث و بعد چهار الف و اقل مرتبه پنج الف
مد الف و دو ثلث و بعد سه الف و ثلثی و
بعد پنج الف است حقیقة این مسائل را از لفظ
استاد ماهر باید تعلیم گرفت که گفته اند خذ
العلم من افواه الرجال انچه جاهل بی استاد
از علم قرائت بیان میکنند اعتباری ندارد
والله اعلم باب نهم در بیان هاء کنایه و احکام

ان بدانكه هاء كنايه ضمير مفرد مذكر غائب باشد
مثل فيه وبه واليه وعنه وانه وماله
ومانند ايشان واو باعتبار ماقبل ومابعد
منقسم بر چهار قسم ميشود قسم اول اگر
ماقبل ومابعد ان هاء متحرك باشد مثل
به انشاء وله الا هو جميعا باتفاق باصله مي
خوانند ومراد از صله اشباع حركت است كه
اگر ان هاء ضمه داشته باشد باواو واگر كسره
داشته باشد بايا بخوانند در لفظ ازجهة

تقويت

تقويت هاء سبب خفائي كه دارد واگر بران
هاء وقف كنند حرف صله باحركت ساقط
ميشود از براي انكه تابع است واگر ساقط
نكنند مشتبه ميشود بحرف اصلي لازم واين
نيز مثل تنوين است كه ثابت است در وصل و
ساقط است در وقف شيخ ابو القاسم گفته
بيت هر ضمير با كه ساكن نيست قبل وبعد ان
چو به ان انه من بي صله مگذر ازان قسم دويم اگر ماقبل
ومابعد هاء ساكن باشد مثل منه اسمه

وَعَلَيْهِ اللهَ هیچیك از قرا صله نكند قسم
سیم اگر ما قبل ها متحرك باشد و ما بعد وی
ساكن مثل بِهِ اللهَ وَلَهُ الْحَمْدُ درین صورت نیز
هیچیك از قرا صله نكند قسم چهارم اگر ما قبل
ها ساكن و ما بعد وی متحرك باشد مثل فِیهِ
هُدًى وَعَلَيْهِ إِنَاءً وَیَسْلُكْهُ عَذَابًا هیچ
یك از قرا نیز صله نكند مگر ابن كثیر تنها كه
او مثالهای مذكوره را و آنچه امثال ایشانست
در قرآن با صله میخواند و حفص راوی عاصم

درهمان

درهمان كلمه فِیهِ مُهَانًا در سوره فرقان بموافقت
ابن كثیر با صله میخواند و باید دانست كه این
احكام مذكوره را و آنچه امثال ایشان باشد
قواعدی كلیه الا در بعضی كلمات میان قرا
خلاف واقع شده مثل یُؤَدِّهِ وَنُوَلِّهِ وَنُصْلِهِ
وَنُؤْتِهِ وَفَأَلْقِهِ وَیَرْضَهُ وَیَتَّقْهِ وَأَرْجِهْ بعضی
از قرا بكسره مختلسه و بعضی بكسره با صله
و بعضی بسكون خوانده اند چون بیان اختلافات
ایشان طولی دارد درین مختصر نمی گنجد پس

هر کس که بیان ایشان خواهد در مطولات باید

جست چون اکثر مردم بقراءت عاصم رجوع می

نمایند این چند کلمه بقراءتی که عاصم نموده

با اختلافات روات او ذکر میشود واین کلمات

مذکوره اینها اند یُؤَدِّهِ اِلَیْکَ وَلَا یُؤَدِّهِ اِلَیْکَ

در سورهٔ آل عمران نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّی وَنُصْلِهِ

جَهَنَّمَ در سورهٔ نساء و نُؤْتِهِ مِنْهَا در سورهٔ

آل عمران و شوری این مجموع را شعبه بسکون

ها خواند و حفص بصله وَفَأَلْقِهْ زاد در سورهٔ

نمل عاصم

نمل عاصم بهر دو روایت بسکون هاء میخواند

وَیَتَّقْهِ زاد در سورهٔ نور شعبه بکسر قاف و باسکان

ها خواند و حفص بسکون قاف و کسر هاء بی

صله میخواند وَیَرْضَهُ لَکُمْ زاد در سورهٔ زمر عاصم

بهر دو روایت بضم هاء بی صله میخواند و اَرْجِهْ زاد

در دو موضع در سورهٔ اعراف و سورهٔ شعرا

عاصم بهر دو روایت بسکون هاء میخواند و [illegible]

غیر از اینها میباشد در قرآن عاصم بهر دو

روایت بقاعدهٔ کلیه که ذکر شد خوانده است

واگر ان ها ضمیر نباشد باتفاق قرا صله نباید
داد و بحال خود باید گذاشت مانند ما نفقه کثیرا
و فواکه کثیرة و لئن لم ینته و مانند ایشان
والله اعلم باب دهم در بیان وقف و
وصل و اقسام وی بدانکه قاری را محال است که
بتمام قرآن را بیک نفس بخواند لاجرم
اختیار وقف باید نموده از جهة استراحت و تفکر
و از ضروریات قرآنست که بمراعات او بلاغت
کلام ظاهر شود و نیز ترتیل قراء را حاصل شود

الا بمعرفت

الا بمعرفت وقوف از برای انکه قبل از این در
مقدمه مذکور شد که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و اله فرموده است الترتیل اداء الحروف
وحفظ الوقوف پس ترتیل با حفظ وقوف
پیوسته است چون اداء حروف قرا دانستی اکنون
لازم است که حفظ وقوف را نیز دانسته چرا که
قاری مواضع وقف را نشناسد و رعایت نکند
خلاف دستور عرب کرده باشد و گاه هست
که خلل کاملی بمعنی میرساند تا انکه بحد کفر

میرهد العیاذ بالله و وقف در لغت بمعنی
قطع و بریدنست و در اصطلاح قرا جدا ساختن
کلام است از کلام ما بعد خود باین نحو که در
آخر کلمه بایستد و نفس بکشد یا بقدری که
در آن میان نفس توانسته باشد بکشد هرچند
بعضی برین قایل نیستند آنگاه شروع بکلام
ما بعد نماید که اگر این مقدار توقف نباشد
از آن وقف نگویند سکته میگویند و اغلب مردم
در شتاب خواندن چنین میکنند و این

و این را وقفه گویند که ما بین وقف و سکته باشد

خطاست

خطاست و لحن فاحش نه هو وقف و نه وصل و
وصل ضد وقف است بمعنی وصل نمودن کلام
سابق است بکلام لاحق و لازم است شناختن
مواضع وقف و شناختن مواضع وصل که
احتراز از وقف باید نمود پس بدانکه مواضع
وقف در کتاب الله که قرآنست بسیار است اما
از چهار قسم بیرون نیست اول تام دوم کافی
سیم حسن چهارم قبیح وقف تام آنست که
کلام بر آنجا تمام شده باشد و وقف بر وی

[illegible]

پسندیده و خوب باشد و ابتدا بما بعد وی
نیز نیکو و پسندیده باشد زیرا که کلمهٔ موقوف
علیه بهیچ وجهی متعلق بما بعد نیست و نه ما
بعدش بوی نه از روی لفظ و نه از روی معنی
و انقطاع تمام در میان ایشان هست و این
قسم وقف را شیخ محمد ابن شیخ طیفور السجاوندی
بدو قسم ساخته است یکی را لازم خوانده و
یکی را مطلق و اکثر این قسم وقف در سر آیات
میباشد مثل وقف بر بسم الله الرحمن الرحیم

که ملقب بعبد الله است ع

وابتدا

وابتدا بر الحمد لله رب العالمین و وقف بر
مالک یوم الدین و ابتدا بایاک نعبد و ایاک
نستعین و گاهی در میان آیه میباشد مثل
لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی بعد از آن
حق تعالی میفرماید و کان الشیطان للانسان
خذولا و گاه باشد که بعد از تمام آیه باشد
بیک کلمه مثل و انکم لتمرون علیهم مصبحین
که آیه است لکن در و باللیل کلام تمام میشود
و همچنین و علیها تکون که آیه است لکن

در وزخرفاً کلام تمام میشود وگاه باشد
که بعد از دو سه آیه باشد **وقف کافی** آنست
که وقف بروی نیکو باشد وابتدا بما بعد
نیز نیکو لیکن این مابعد متعلق است بما
قبلش از روی معنی نه لفظ واین قسم وقف
در سر آیات وغیرها بسیار است مثل وقف
بر وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ • وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ •
وعَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ • ومانند ایشان
که وقف در ایشان کلام مفهوم میشود

وبعد از ایشان

وبعد از ایشان کلام مستغنی است از ما قبل
لفظاً اگرچه متصل است بحسب معنی وگاه باشد
درین وقف کافی تفاوت در کفایت باشد
همچنانکه در وقف تام نیز چنین است مثل
آنکه وقف در فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ • کافی است
وفَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا • اکفی از وی وبِمَا كَانُوا
يَكْذِبُونَ • اکفی از هر دو وأَلَا إِنَّهُمْ هُمُ
السُّفَهَاءُ • کافی است ولَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ • اکفی
وتَقَبَّلْ مِنَّا • کافی است وأَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ •

اكفى وتعز من تشاء كافى است وتذل من
تشاء اكفى وبيدك الخير اكفى انهر دو و
انك على كل شيء قدير اكفى از ايشان همه و
اكثر اين تفاضل در سر آيات ميباشد و
اين وقف را مفهوم نيز كويند وكاه باشد
كه بعضى از قرا وقف بر كلمهٔ جائز دارند و
بعضى ديكر بر كلمهٔ بعد از او و در رمز
مثل هم در قرآن بر سر كلمتين نيز حج مينويسند
واين وقفين را معانقه كويند ودر بعضى

بجاويد

بجاويد مراقبه مينامند يعنى منتظر بودن
ومعانقه در لغت دست در كردن بيكديكر
كردنست ودر اصطلاح قرا دو وقف را مى
كويند كه با يكديكر نزديك باشند كه وقف
هر يك وصل ديكر را لازم داشته باشد يعنى
اكر در كلمهٔ اول وقف كرده باشند در ثانى
احتياج بوقف نيست وبالعكس مثل آنكه اكر
بر لا ريب وقف كنند بر فيه نكنند واكر فيه
وقف كنند بر لا ريب نكنند وهمچنين اكر

بر ولا یأب کاتب ان یکتب وقف کنند بر کما
علمه الله نکنند و اگر بر کما علمه الله وقف
کنند بر ان یکتب نکنند چنانچه در بعضی
مصاحف کتفا بیک وقف نموده اند **وقف**
حسن انست که وقف بر وی نیکو باشد
لکن ابتدا بما بعدش نیکو نباشد زیرا که این
ما بعد متعلق است بما قبل خود از روی
لفظ نه معنی مثل وقف بر بسم الله و الحمد لله
و رب العالمین و الرحمن الرحیم و مانند

ایشان

ایشان که وقف در این جمله حسن است سبب
آنکه مراد از ان مفهوم است لیکن ابتدا بما بعدش
قبیح است از جهة تعلق لفظی و اگر سر آیه باشد
ابتدا بما بعد توان کرد اگرچه کلام تعلق بما بعد
دارد از روی لفظ لکن سر آیه وقف نمودن
سنت حضرت خیر المرسلین است و بصحت
پیوسته است **وقف قبیح** انست که آنچه مراد است
از وی مفهوم نشود زیرا که این ما بعد متعلق است
بما قبلش که کلمه موقوف علیه است هم از روی

لفظ وهم از روی معنی مثل وقف بر بئسَ
وَ دَبَّتِ ومالِكِ وامثال ایشان كه وقف برین
قسم جایز نیست وابتدا بما بعد ایشان قبیح و
این قسم وقف در حین ضرورت جهة
انقطاع نفس جایز است بشرط اعادهٔ كلمهٔ
موقوف علیه ودر حالت اختیار ممنوع است
نزد جمیع قرّا و وقف بر بعضی كلمات اقبح باشد
از بعضی مثل بر فقالَ لَهُمُ اللّهُ وقف كند
انكه موتوا خواند ویا بر اِنَّ اللّهَ فقیرٌ وقف

كند انكه

كند انكه وَنَحْنُ اغنیاء خواند ویا بر من بعد
ما جاءك من العلم وقف كند انكه انّا لمن
الظالمین خواند وگاه میشود كه هرگاه اعادهٔ
كلمهٔ موقوف علیه نماید اقبح تر میشود مثل
بر عزیرٌ و ابن یا بر مسیح ابن وقف كند قبیح است و
ابتدا بما بعد نیز قبیح و اگر اعاده كند و ابتدا
با ابنُ نماید اقبح است وهرگاه بعزیرٌ والمسیح نماید
اقبح تر از هر دو میباشد وگاه باشد كه وقف
قبیح باشد وابتدا بوی نكو مانند من بعثنا

مِن مَرقَدِنا هذا که وقف بر هذا قبیح است و
ابتدا بوی نیکو و گاه باشد که وقف حسن باشد
و ابتدا بان قبیح مانند یخرجون الرسول و
ایاکم و وقف بر ایاکم حسن است از جهة تمام
معنی و ابتدا بوی قبیح است بعلة فساد معنی
و همچنانکه مذکور شد گاهی وقف کردن
و ابتدا بما بعد نمودن در این اقسام مذکوره
موافق یکدیگر افتاده اند و گاهی تفاوت
دارند و این وقوفرا کم کسی فرق میکند مگر

انکه

انکه در علم قرائت و عربیت هر دو ماهر باشد
اما شیخ محمد سجاوندی مذکور بجهة وقوف
شش رمز در قران قرار داده و بر بعضی سر
کلمها و ابها نوشته و اکنون در میان مشهور
و در مصاحف مسطوراند م و ط و ج و ز
و ص و لا اما میم علامت وقف لازم است
یعنی اگر وقف بروی نکنند و بوصل خوانند
خوف انست که معنی تغیر شود مثل انّه بری
مما تشرکون را وصل نمایند به الذین اتیناهم

الكتاب واما طا علامت وقف مطلق است
يعني وقف بروي وابتدا انما بعد وي مطلق
خوبست نزد جميع قرا مثل وقف بر كلمه يوقنون
وابتدا باولئك واما جيم علامت وقف
جايز است يعني وقف ووصلش مساويست
وبعضي از قرا كفته اند وقف كردن وابتدا
بما بعد او نمودن بهتر است مثل وقف بر لا ريب فيه
وابتدا به هدى للمتقين واما زا علامت
وقف مجوز است يعني اصل دروي وصل است

ولكن

ولكن وقف بروي وابتدا انما بعد وي را قرا
تجويز نموده اند مثل وقف بر واشتروا الحيوة
الدنيا بالاخرة وابتدا بر فلا يخفف واما
صاد علامت وقف مرخص است يعني در وقف
رخصتي هست بضرورت ووصل نيز اولى
بود مكر نفس ياري نمايد مثل وقف بر
كلمه من كل دابة كه در ايه ان في خلق السموات
والارض واقع است واما لام الف علامت
انست كه وقف بروي جايز نيست جرا كه وقف

کنند تغییر معنی میشود مثل بر قالوا وقف
کند وابتدا بر انّ الله ثالث ۰ نماید وعلی
هذا القیاس مکر انکه سر ایه باشد ان وقت
جایز است واعاده نیز ضرور نیست وشاعر
رموز مذکوره را بنظم در اورده بیت حافظا
این نظم را بشنو کنون ۰ تا ترا در وقف باشد
رهنمون ۰ میم وقف لازم است مکذر ازاو
کر کذشتی بیم کفر است اندر او ۰ طا چه وقف
مطلق امده مر ترا ۰ نکذری در هر کجا یابی ورا

جیم جای بکذری زان هم رواست لیک در وی
ایستادن نی خطاست ۰ زا مجوز ایستی هم در
خور است ۰ بلکه بکذشتن ازاو اولی تر است
صاد را وقف مرخص خوانده ۰ ایستی در
وی اکر در مانده ۰ لا اکر باشد علامت
اندر او ۰ نیست وقفی مر ترا بکذر ازو
واما قرّاء متاخرین بر این رموز مذکوره هشت
رمز دیکر اضافه کرده اند وبر سر کلمهای
مصحف نوشته اند اکر چه بعضی از انها اتفاقی

نداند با این رموز مذکوره لکن چون در
قران مسطور اند لازم است ذکر ایشان و
رموز انیست قف و قفه و س و ق و قلا و
صل و صلی و ک اما قف حکم ط دارد و اما
قفه و سین هر دو علامت سکته اند یعنی
اندک وقفکی بروی کردن با قطع اعراب
بی قطع نفس و اما قاف علامت قیل است یعنی
بعضی گفته اند که وقف جایز است و اما
قلا علامت قیل وقف و لا وقف است یعنی

و دیگر اند بعضی از ایشان انا استغفار تشدید و تجاوید که نظر حقیر در رساله خلاف یکدیگر اند

وقف

وقف جایز است بقول ضعیف و اما صل
علامت آن بود که وقف نباید کرد و ضد
قف است و اما صلی علامت آن بود که وصل
اولی باشد و حکم ز دارد و اما کاف علامت
کذلک است یعنی هر حکم که در رمز ما قبل
اوست و خواه میم باشد و خواه لا این هم همان
حکم را دارد شیخ ابو القاسم گفته بیت
وقف لازم م و جایز ج و مطلق ط و وقف
ضد قف صل قیل لا وقف قلا لا لا تقف

یعنی بعضی وقف گفته اند و بعضی وصل

ز یجوز اصل وصل اولی بوصل آمد صلی
سکت س آمد وقفه نزدیك وصل است اندکی
ص دان وقف مرخص قیل فیه الوقف ق
همچه ما قبل است اندر وقف وغیره حکم ك
ونش رمز دیگر نیز قرا در قرآن بسر آیها
وضع کرده اند بجهة بیان خمسها وعشرها و
اختلافاتی که کوفی وبصری در آیها کرده اند
وآنها اینند م وی وخب وعب وتب
ولب اما ه علامت پنج است چون کوفی
وبصری

وبصری در آیات متفقواند هر پنج آیه ها مینویسند
که در حساب ابجد وعدد ها پنج است ودر بعضی از مصاحف
بعوض ها خ مینویسند که علامت خمس است وچون اختلاف
کنند رمز کوفی همان ها است ورمز بصری خب است
یعنی پنج آیه است نزد بصریان واما ی علامت ده است
چون کوفی وبصری متفقواند در آیات هر ده آیه
یا مینویسند که در حساب ابجد وعدد یا ده است و
در بعضی از مصاحف نیز بعوض یا ع مینویسند که
علامت عشر باشد وچون اختلاف کنند رمز کوفی

همان یاست و رمز بصری عب است یعنی این آیه در هم است
نزد بصریان و در اکثر مصاحف رمز خا و عین را
در حواشی مینویسند و چون در آیات خلاف میان
کوفی و بصری واقع میشود بت علامت آیه بصری است
یعنی بصریان همین را سر آیه میدانند لب علامت
آیه دیگرانست یعنی نیست این آیه از بصریان بر بنا
برین رموزیکه در مصاحف بر سر کلمات و آیات
مرقوم اند بعدد بیست میباشند و بیشتر از این نیز
در کتب رموز و بعضی از مصاحف بر سر آیات و کلمات

میباشد که در اکثر مصاحف مثلا در

بنویسند

بنویسند مثلا در بعضی آیات لفظ شا مینویسند
ان علامت رمز شامی است و بس و مد مینویسند
ان رمز مدنی است و بس و مک رمز مکی است
و بس و بر سر بعضی از کلمات نون و میم کوچک
مینویسند نون علامت اظهار نون ساکنه یا تنوین است
و میم علامت قلب نون ساکنه یا تنوین است و
رموزی سوای این رموز مذکوره در بعضی
از مصاحف در زیر کلمه یا در حواشی ان مرقوم اند
انها رموز قرا و روات ایشان اند که در باب

اول ذکر شد و همچنین رموز بسیار اند که
ذکر انها ضرور نیست بدانکه دو
خمس یکعشر است و چهار عشر یکجزو است
وچهار حزب که صد و شصت ایه کامل
باشد یکجزو است والله اعلم وهریک ازاین
وقوف مذکوره که گفته شد
شعبات وفروعات بسیار است که در
کتابهای مطول مسطور اند پس بدانکه
بر اخر کلمهٔ که وقف واقع میشود

از دو حالت بیرون نیست ساکن است یا متحرک
پس اگر ساکن باشد وقف باسکان باشد
وپس هرچند حرکت عارض و شده باشد ان
حرکت اعتبار ندارد و بغیر از اسکان در وی
جایز نباشد واگر متحرک باشد نزد بعضی
از قراء انه قسم است اما اجماعی قراء و مد اول میان
ایشان چهار است اسکان و روم و اشمام و
ابدال و ذکر ایشان مشتمل است بر چهار قسم
و تتمه قسم اول در اسکان و معنی اسکان

اسکان و روم و اشمام و ابدال و بعضی اثبات و نقل و ادغام و الحاق

وبیان اسکان معنی اسکان ساکن کردانیدنست
ودر اصطلاح قرا هو اسکان حرف من
اخر الکلمة وقطع الکلمة عما بعدها بالتنفس
یعنی اسکان بریدن حرف اخر ان کلمه باشد
از ما بعد وی بنفس زدن بدانکه اسکان
اصل است در وقف زیرا که سکون نقیض
حرکت است وانتهاء نقیض ابتداء چون حرکت
اصل باشد در ابتدا زیرا که ابتداء نطق
بساکن محالست پس سکون اصل باشد

در انتهاء

در انتهاء ودیکر انکه مقصود از وقف استراحت
نفس باشد واستراحت حاصل نباشد الا بسکون
اما شیخ احمد ابن شیخ حسین که از اولاد بن
حصین همدانیست در تجوید خود فرموده
که در ایضاح الخوالف شیخ محمد سمرقندی چنین
اورده که چند حرف باشد که در حالت وقف
اکر اعراب ایشان ندهند نیک کفته نشوند یکی
واو قل العفو و یاء هذای و ایای و من
الهدی اما در جای دیکر بنظر حقیر نرسید

وصحت این نقل معلوم نیست واین وقف
اسکان در مفتوح ومضموم ومکسور و
منصوب ومرفوع ومجرور جایز است خواه
حرکات ایشان مشدد الاخر خواه محذوف
الاخر باشد مثل الصابرین والصادقین
ولنبلونّ وقبل وبعد واحبّ والرحمن والحق
الرحیم ومن کل وفاتقون وفارهبون ورحمة
وعلیما وظلمات ورعد وبرق ومستقر
وعلی صراط مستقیم وعدو وامثال ایشان

وبعض

وبعضی از قرا گفته اند که اگر مشدد الاخر یا
محذوف الاخر باشد وقف روم باید کردن
وغیر از وقف روم جایز نیست بجهتی که در
وقف روم گفته خواهد شد ان شاء الله تعم
قسم دویم در روم ومعنی روم وبیان رو
بدانکه روم در لغت بمعنی جستن است و
در اصطلاح قرا الرَّوْمُ اِضْعافُ الصَّوْتِ
بالحَرَكَةِ بحيثُ يَسْمَعُهُ مَنْ دَنا يعني روم طلب
حرکت است باوازی ضعیف که هرکه نزدیک

قاری باشد بشنود اگرچه اعمی باشد وانکه دور
تر باشد نشنود واستاد حقیر بصرف کردن یک
ثلث وانداختن دو ثلث از حرکت را میدانست
وبباید دانست که ابو عمرو وعاصم وحمزه و
کسائی بلکه جمیع قرا روم را استعمال کرده اند
از برای بیان حرکت ومعلوم است که معنی تابع
حرکت است اگر حرکت معلوم نشود معنی معلوم
نخواهد شد ووقف روم در مضموم ومرفوع
ومکسور ومجرور جایز است مثل نستعین و

ذلک

ذلكَ الكتابُ ورعدٌ وبرقٌ ورحيمٌ ويومِ
الدينِ وصراطٍ مستقيمٍ وبعضی از قرا واجب
میدانند آخر [روم] کلمه را که وقف کنند هرگاه آخر [آنکلمه]
یاء بوده است وماقبل آن یاء کسره وآن یاء را
انداخته باشند وبکسره اکتفا کرده چون
فارهبونِ فاتقونِ واطیعونِ وخافونِ
ومآبِ ومتابِ ونذیرِ ونکیرِ وامثال ایشان
که در اصل فارهبونی فاتقونی واطیعونی
وخافونی مآبی متابی نذیری ونکیری بوده اند

از براي تخفيف ان يا را انداخته اند كه كسره بر
حذف يا دلالت ميكند اگر بيان كسره نكنند
چيزي نباشد دلالت كند بر حذف يا پس در اين
مواضع بغير از روم جايز نباشد شيخ محمد سمر
قندي گفته بيت هر كجا حرفي بود مكسور
يا محذوف از او روم ان واجب بود نزد
امامان كرام و بعضي گفته اند كه اگر مفتوح
مشدد باشد روم جايز است از براي انكه اخير
مشدد است دو حرفست و چون بران مشدد

وقف

وقف كنند وبر روم اعتماد نكنند ووقف
باسكان نمايند مدغم فيه ساقط شود مانند
عليهِنَّ وَاتُوهُنَّ اما سيد محمد و ملا عماد الدين
قائل باين نيستند وگفته اند انهايي كه در فتح
ونصب مشدد روم را جايز ميدانند غلط و
خطا كرده اند و نحويان جايز ميدانند مطلقا
و در حروف قلقله روم   تا ناقص نشوند
بتخصيص كه مشدد باشند مثل قوله الحقُّ و
اليه يردُّ وتبَّ و مانند ايشان بدانكه

در کلمهٔ که حرکت اخر آن کلمه در حالت وصل
ضمه و یا کسرهٔ عارضی باشد یعنی اصلی نباشد
جمیع قرا روم نکنند مثل اِن یشاءِ الله • و لم یکنِ
الله • و اشتروُا الضلالة • و راوُا العذاب •
اگر بر یشا • وقف کند یا بر لم یکن • یا بر اشتروا
یا بر راوا • بغیر از اسکان جایز نباشد و همچنین
در میم جمع نیز روم جایز نیست نزد جمیع قرا مثل
علیکمُ الصیام • و انتمُ الاعلون • و علیهمِ
الذلة که در علیکم • و انتم • و علیهم بغیر از

وقف

چرا که در اصل ساکن اند و در وصل بکلمهٔ ما بعد ایشان از برای عدم التقاء ساکنین حرکت عارضی میشود و

وقف اسکان جایز نباشد و همچنین در تاء
تانیث که در حالت وقف ها شود وقف
روم جایز نباشد نزد جمیع قرا مثل رحمة • و
نعمة • چرا که در حالت وقف بدل میشود بهای
ساکنه و اینچه در مصحف موافق رسم الخط عثمانی
بتاء مطول نوشته باشند نزد قرا اخلاف است
نافع و ابن عامر و عاصم و حمزه وقف بتای مطول
میکنند و وقف روم را جایز میدانند هر گاه
مضموم و یا مکسور باشد چون بقیت الله • و

چرا که در حالت وقف ضم جمع ساکن است باتفاق قرا

معصیتِ الرسولِ و مانند ایشان شیخ محمد

سمرقندی گفته بیت شکل عارض میم جمع و

هاء تانیث ای پسر روم و اشمام اندرین

هر سه بنگیرد مقام و همچنین هر گاه ما قبل

هاء ضمیر مذکر یاء ساکن باشد یا واو ساکن

و یا ضمه و یا کسره در این چهار صورت در

جواز روم خلاف است لکن نزد اکثر قراء جایز

نیست شیخ محمد سمرقندی گفته بیت هاء

مضمومی که بعد از واو یا ضمه بود هاء مکسوری

که بعد از

که بعد از یا یا کسر است رام بعضی از قراء انکردند

اندران اشمام و روم این چنین امد بما

از جمله قراء عظام مثل فاعتلوه و کذبوه

و شروه و اتوه و فیه و ابیه و علیه و

لدیه و رسله و نخلفه و به و من خرجه

و امثال ایشان و اگر ما قبل هاء ضمیر الف

باشد یا فتحه یا ساکن صحیح یعنی بغیر از واو

و یاء مثل اله و اخاه و له و انه و عنه و

فاعبده و مانند ایشان وقف روم جایز است

شیخ ابو القاسم گفته بیت با صحیح ساکن و
فتح و الف ها نبود داره چون علیه امره
به انظر و قفش اسکان معتبر قسم سیم
در اشمام و معنی اشمام و بیان اشمام بدانکه
اشمام در لغت بمعنی بو یا نیدن است و در
اصطلاح قرا الاشمام ضم الشفتین بلا
صوت بعد اسکان حرف اخر الکلمة و
یدرکه البصیر بنظره دون الاعمی یعنی
اشمام با هم آوردن هر دو لب است بی آواز بعد
ساکن

ساکن کردانیدن حرف اخر کلمه و درك میکند
ان را بنظر کسی که بینا باشد نه کور و شیخ احمد بن
شیخ حسین مذکور گفته رحمه الله که اشمام نزد قرا بر
چهار وجه است وجه اول خلط حرکت بحرکت
مثل قیل و غیض وجه دویم خلط حرف بحرف
مثل الصراط وجه سیم اسکان بحرکت وجه
چهارم حرکت عضو بود یعنی ضم شفتین
و این وجه اجماعی قراست چنانکه گفته شد و
اشمام را قرا نیز استعمال کرده اند در وقف

و شیخ علی ابن ظهیر الدین

چنانکه در روم گفته شد و وقف اشمام جایز
نیست الا در مرفوع و مضموم چون ظلماتٌ
و رعدٌ و برقٌ و لاجانٌّ و نستعینُ و ذلکَ
الکتابُ و امرٌ و مانند ایشان و وقف
اشمام در مفتوح و منصوب و مکسور و مجرور
جایز نیست چون العالمینَ و رحیماً و یومِ الدینِ
و من ماءٍ و امثال ایشان و همچنین است در
حرکت عارضی مثل عصوا الرسولَ و رأوا
العذابَ و در تاء تانیث کانرا در مصحف

بها نوشته اند

بها نوشته اند در حین وقف ها میشود
مثل رحمة و نعمة و در میم جمع چون لکمُ و
لهمُ و الیکمُ و الیهمُ که در این جمله و آنچه
مانند ایشان باشد وقف اشمام جایز نباشد
همچنانکه در روم جایز نیست و همچنین هرگاه
ماقبل هاء ضمیر مذکر واو باشد و یا یاء و یا
ضمه نزد اکثر قرا جایز نیست مثل فاسلکوهُ
و خذوهُ و علیهِ و کرسیهُ و مانند ایشان
و اگر ما قبل آن هاء ساکنی واقع شود که غیر واو

و یا وضمه باشد چون مولاهُ وَلَدُنهُ وَعِندَهُ
وَاَن یُبَدِّلَهُ ومانند ایشان وقف اشمام
دراین جایز باشد نزد جمیع قرا همچنانکه در روم
مذکور شد **قسم چهارم** در بیان وقف
ابدال ومعنی ابدال بدانکه ابدال در لغت
بمعنی بدل کردن است ودر اصطلاح الابدال
جَعلُ حَرفٍ مَکانَ حَرفٍ غَیرِهِ یعنی ابدال
بدل کردانیدن حرفی است بجای حرفی که غیر
او باشد واین ابدال که در وقف مستعمل است

بر دو نوع است یکی در تاء تانیث اسم است
ودیگری در منصوب منون نوع اول که در
تاء تانیث است بر دو ضرب است ضرب اول
چنان است که در اخر اسم مفرد تاء تانیث باشد
و ویرا بصورت ها نوشته باشند در مصحف
چون غِشٰاوَةٌ وَالصَّلٰوةَ وَالحَیٰوةَ وَخُلَّةٌ و
شَفٰاعَةٌ وَرَحمَةٌ ونِعمَةٍ ومٰا بَعُوضَةً ولَیلَةً
والصّٰاعِقَةُ والوَصِیَّةُ وکالحِجٰارَةِ و
یَومَ القِیٰمَةِ وامثال ایشان بر طریق وقف

این تاء چنان است که وی را بدل کنند بهاء ساکنه
و بدان ها وقف کنند تا فرق باشد میان
تاء تانیث اسمیه که در آخر اسم مفرد باشد
چون مثالهای مذکوره و میان تاء تانیث
فعلیه چون ضربت و ضربت دویم آنست که آن
تاء تانیث اسمیه را بتاء مطول نوشته باشند
بامر کاتب وحی و قرا را در کیفیت وقف این
ضرب خلافست نافع و ... بتاء مطول وقف میکند
و ابن کثیر موافق قاعده بها بدل میکند در وقف

ابن عامر و عاصم و حمزه
و ابو عمرو و کسائی

و نزد عاصم

و نزد عاصم و بعضی از قرا که بتا وقف میکنند
در وی وقف اسکان • و روم • و اشمام هر سه
جایز است چنانکه اگر آن تاء مضموم است این
هر سه جایز است چون رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا
يَجْمَعُونَ • وامْرَأَتُ الْعَزِيزِ • وَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ
الأَوَّلِينَ • وَبَقِيَّتُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ • وامثال اینها
و اگر مفتوح است وقف اسکان جایز است و بس
چون اِنَّ رَحْمَتَ اللهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ • و
فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ • وَكَفَرُوا امْرَأَتَ

نوح وامرأت لوط وامثال ایشان واگر مجرورات

وقف اسکان ودوم هردو جایز است چون

ذکر رحمت ربک عبده زکریا وبنعمت الله

هم یکفرون وبالاثم والعدوان ومعصیت

الرسول وفلن تجد لسنت الله تبدیلا ولن

تجد لسنت الله تحویلا وامثال ایشان ونوع

دویم که در منصوب منون است انست که

حرف موقوف علیه تاء تانیث نباشد ومنصوب

باشد مثل علیما وحکیما وغفورا وشهابا و

قراءه مکتوب بالف وخوانند

رصدا وبناء وماء وامثال ایشان پس طریق

وقف وی چنانست که این تنوین را با الف بدل

کنند وبدان الف وقف کنند وهمچنین است

نون اذا ودر هرجای قران که باشد نون

انا ونون تاکید خفیفه ونون لکنا هو الله

در سورهٔ کهف که در اصل لکن انا بوده همزهٔ

انا را بجهة ثقل انداخته اند نون لکن را در نون

انا ادغام نموده اند لکنا شده این چهار کلمه را

در وقف با الف خوانند کویند اذا وانا ولنسفعا

ولکن او مانند ایشان و اینها را وقف بدال
میگویند **تتمه** در بیان جواز انواع وقوف
بر اخر کلمات متحرکه بدانکه ما قبل حرف موقوف
علیه بر دو قسم است یکی انکه حرفی باشد
از حروف مد و دویم انکه حرف مد نباشد
قسم اول که ما قبلش حرفی است از حروف
مد خالی از ان نیست که ان حرف موقوف
علیه تاء تانیث است که ویرا بصورت هاء
نوشته اند که در وقف بدل میشود بهاء ساکنه
که بیانش

که بیانش گفته شد یا نه اگر تاء تانیث نیست
خالی از ان نباشد که ان حرف موقوف علیه
مضموم و یا مرفوع است و یا مکسور یا مجرور است
مفتوح یا منصوب اگر مضموم یا مرفوع باشد
چون نَسْتَعِینُ وَذٰلِکَ الْکِتَابُ وَاِیَّاهُ و
غَفُورٌ وَشَکُورٌ و امثال ایشان وقف باسکان
و اشمام و روم هر سه جایز است و باعتبار مد
و عدمش چونکه سبب عارضی است بر هفت
وجه است چنانکه سه وجه در حالت اسکان

کهان مد طول است و مد توسط و قصر و همچنین
همین سه وجه در حالت اشمام و یك وجه که
قصر است در حالت روم و بیشتر ازین یك
وجه در روم جایز نیست زیرا که در اینجا جواز
مد در حالت اسکان و اشمام از جهت سکون
عارضی است و التقاء ساکنین و این علت که
موجب مد است در حین روم معدوم میشود
پس بیشتر ازین یك وجه در روم جایز نباشد
و همچنین است اگر حرف لین باشد مثل قوله معروف

وبعضی از قرا [illegible]

وویل

و وَیْلٌ لَهُمْ و آنچه مانند ایشان باشد و اگر
مکسور یا مجرور باشد چون الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ و
الْمَغْضُوبِ و ذُو عِقَابٍ اَلِیمٍ و فِی الْبِلَادِ و شُهُودٍ
و مانند ایشان وقف اسکان و روم هر دو
جایز است و غیر ازین جایز نیست زیرا که اشمام
در مکسور و مجرور واقع نمیشود و باعتبار
مد و عدم آن بر چهار وجه است چنانکه سه وجه
در حالت اسکان که آن مد طول و مد توسط
و قصر است و یك وجه در حالت روم که آن

قصراست وهمچنین است اگر حرف لین باشد
مثل والصیف ومن القول وماند ایشان
واگر مفتوح یا منصوب باشد حکم منصوب
در آخر این باب مذکور خواهد شد واگر
مفتوح باشد چون اناک ویعملون وصادقین
وامثال ایشان همین یک وقف اسکان جایز است
ودوم واشمام جایز نیست زیرا که روم واشمام
در مفتوح واقع نمیشود اگرچه بعضی گفته‌اند
که روم در مفتوح مشدد جایز است همچنانکه گفته شد

وباعتبار

وباعتبار مد وعدم آن بر سه وجه است چنانکه
گفته شد وهمچنین است اگر حرف لین باشد مثل
کیف وبناون وآنچه ماند ایشان باشد
واین جمله که مذکور شد گاهی است که آن حرف
موقوف علیه همزه یا مدغم نباشد زیرا که در ایشان
بغیر از مد جایز نیست چنانکه اگر همزه ویا حرف
مدغم مضموم یا مرفوع باشد چون السفهاء و
السوء ویضیء ولاجان وماند ایشان نزد
قراء سه وجه جایز است مد طول در حالت اسکان

وهمچنین مد طول در حالت اشمام وهمچنین مد
طول در حالت روم واگر مکسور و یا مجرور
باشد چون مِنَ النِّسَآءِ وبِالسُّوٓءِ ولا تَتَّبِعَآنِّ
وغیر مُضَآرٍّ ومانند اینها دو وجه جایز است
چنانکه مد طول در حالت اسکان وهمچنین
در حالت روم واگر مفتوح باشد چون شَآءَ
وتَبُوٓءَ وجِيٓءَ وصَوَآفَّ ومانند ایشان یك
وجه جایز است مد طول در حالت اسکان و
در این امثال مذکوره که موجب مد همزه و

یا مدغم است

یا مدغم است قصر جایز نیست وشیخ جلال الدین (توسط و)
توسط را نیز در اسکان واشمام جایز میداند
ودر روم بغیر از طول جایز نمیداند وسبب
مد توسط را گفته چون که همزه وحرف مدغم (فیه)
در حالت وقف سکون ایشان عارضی است
چشم از همزه وسکون مدغم پوشید مد توسط
جایز است لکن نه چنین است بلکه در حالت
وقف بهمزه یا سکون مدغم بطریق اولی توسط
جایز نیست ودیگر آنکه اگرچه سکون در اینجا

عارضی است و مانند سکون نستعین است اما
موجب مد اصل است و در حین وصل و وقف
زائل نمیشود بخلاف نستعین که موجب مد
عارضی است و در حین وصل و یا در حین
روم ساقط میشود و اگر آن حرف موقوف علیه
تاء تانیث است که وی را بتاء مطول نوشته اند
بامر کاتب وحی از سه حال بیرون نیست یا
مضموم است و یا مکسور و یا مفتوح اگر مضموم است
چون ذات الاکمام و مانند این وقف اسکان

و روم

و روم و اشمام هر سه جایز است و باعتبار مد
و عدمش بر هفت وجه است چنانکه دانستی
و اگر مکسور است چون مرضات الله وقف
اسکان و روم هر دو جایز است و باعتبار مد
و عدمش بر چهار وجه است و اگر مفتوح باشد
چون هیهات همین وقف اسکان جایز است
و باعتبار مد و عدمش بر سه وجه است و اگر
آن تاء را بصورت ها نوشته اند چون الصلوة
والحیوة و مزجاة و مانند ایشان در اینجا یک وقف

اسکان کہ آن ابدال است جایز است و باعتبار
مد و عدمش بر سه وجه است یعنی مد طول
و مد توسط و قصر قسم دویم اگر ما قبل
حرف موقوف علیه از حروف مد و لین نباشد
خالی از آن نیست که آن حرف موقوف علیه یا تاء
تانیث است یا نه اگر تاء تانیث است که وی را بصورت
هاء نوشته اند چون الشَّجَرَةُ و امثال این در اینجا
یک وقف اسکان جایز است که وی را وقف ابدال
گویند و بسایر وجوه منقسم نمیشود زیرا که

ما قبل

۱۹۴

ما قبل حرف موقوف علیه از حروف مد و لین
نیست و اگر تاء تانیث است که بتاء مطول نوشته اند
و ما قبل آن تاء حرف مد و لین نیست بانز
در وقف ابدال گفته شد و بسایر وجوه
نیز منقسم میشود و اگر تاء تانیث نیست خالی
از آن نباشد که آن حرف موقوف علیه مضموم
یا مرفوع است مکسور یا مجرور یا مفتوح یا
منصوب اگر مضموم یا مرفوع است چون وَ
النَّجْمُ و الشَّجَرُ و مُسْتَقَرٌّ و صَرْحٌ و امثال اینان

وقف اسکان وروم واشمام هرسه جایزاست

وبسائر وجوه نیز منقسم نمیشود واگر مکسور

یا مجرور باشد چون وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ وَصَرْصَرٍ

ونَخْلٍ ومانند ایشان وقف اسکان وروم

هردو جایزاست وبسائر وجوه نیز منقسم نمیشود

واگر مفتوح باشد چون ذَٰلِكَ وَالْقَمَرَ وَأَمَّا

ومانند ایشان همین باب وقف اسکان

جایزاست وبسائر وجوه نیز منقسم نمیشود

وانچه مشدداست یا محذوف الاخر بیاید خلاف

ایشان

ایشان درفصل روم گفته شد اما درمنصوب

منوّن خواه ماقبل وی از حروف مد باشد

یا نباشد چون كَفُوراً وَعَلِيماً وشبهها یا رَصَداً

وجَسَداً ومانند ایشان یک وجه جایز باشد

وان اسکان است ودیگر که ویرا وقف ابدال

گویند وبغیر از مدّ ذاتی وطبیعی که از اقصر

میگویند بسائر وجوه منقسم نمیشود بشرط

انکه حرف موقوف علیه همزه وماقبل همزه حرف

مد نباشد والا مد طول باید کرد همچنانکه

کفته شد مثل ماء و بناء و مانند ایشان والیها
نیز وقف ابدال اند **باب یازدهم** در بیان
مرسوم خط بدانکه چون قاری خواهد وقف
کند بر کلمه از کلمات قرآن خواه باختیار
و خواه باضطرار باید که برسوم مصحف عثمانی
که کاتب وحی بوده وقف کند چرا که عاصم و
جمعی از قراء در وقف تابع رسم الخط اند پس
هر دو کلمه که در رسم موصول اند وقف بر اخر
کلمه ثانی میکنند و هر دو کلمه که مقطوع باشند

وقف

وقف بر محل قطع یا بر اخر ثانی میکنند و تاء تانیث
انچه در رسم بتاء طولانی نوشته باشند قرا بتا
وقف میکنند بغیر از ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی
و یعقوب که وقف کردن ایشان برسم الخط
نیست و بهاء وقف میکنند و انچه بهاء نوشته
شده است باتفاق قراء بهاء وقف میکنند لاجرم
باید دانست رسم مصحف را از مقطوع و
موصول و تاء تانیث که بتاء طولانی نوشته اند
و این باب مشتمل بر دو فصل است **فصل اول**

در مقطوع و موصول بدانکه هر کلمه که دو حرف
باشد یا بیشتر از آن منفصل مینویسند از کلمه
ما بعد او خواه اسم باشد و خواه فعل و خواه
حرف مگر الف و لام تعریف و یاء نداء و هاء
تنبیه و ضمیر متصل و چیزی را که در مصحف
عثمانی متصل مینویسند جهة سهولت اما
بیان مقطوع انچه ذکر کرده اند بیست و سه
کلمه اند اینَ مَا • وحیثُ مَا • ولبئسَ مَا • وبئسَ مَا •
وفبئسَ مَا • وکلَّ مَا • وإنَّ مَا • وأنَّ مَا • وإنْ مَا •

وام

وأم مَنْ • وفی مَا • ومن مَا • وعن مَا • وعن مَنْ •
وأنْ لا • وأنْ لن • وإنْ لم • وأنْ لم • ولكی لا •
ويومَ هم • وابنَ أمَّ • ومَالِ • ولاتَ حين • اول
اینَ مَا هر جا که واقع شود مقطوع است مگر در دو
موضع یکی در سورة البقره فأينما تولّوا فثمَّ
وجهُ الله و دیگری در سورهٔ نحل أينما يوجّهه
لا يأتِ بخير که هر دو موصول اند و خلاف
کرده اند در أينما تكونوا يدرككم الموت در نساء
وأينما كنتم تعبدون در سورهٔ شعرا و أينما

ثُقِفُوا در سورهٔ احزاب پس در بعضی از مصاحف
موصول اند و در بعضی مقطوع و هر دو معمول اند
دویم حَیْثُ مَا در هر جا که واقع شود مقطوع است
باتفاق سیم لَبِئْسَ مَا مقطوع است در پنج
موضع لَبِئْسَ مَا شَرَوْا در سوره البقره و لَبِئْسَ مَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ ۔ و لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ۔ و عَنْ
مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا ۔ و لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ ۔
این چهار در سورهٔ مائده چهارم بِئْسَ مَا در
هر جا که واقع میشود موصول است مگر قُلْ بِئْسَ مَا

یامرکم

يَأْمُرُكُمْ بِهِ در سوره البقره که در اکثر مصاحف
مقطوع است پنجم فَبِئْسَ مَا مقطوع است در یک
موضع فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ در سورهٔ آل عمران مگر
بقول ضعیفی که موصول میدانند ششم كُلَّ مَا
مقطوع است در پنج موضع كُلَّ مَا سَأَلْتُمُوهُ در
سورهٔ ابرهیم و كُلَّ مَا رُدُّوا در سورهٔ نساء و
كُلَّمَا دَخَلَتْ در سورهٔ اعراف و كُلَّ مَا جَاءَ
أُمَّةً در سورهٔ مؤمنون و كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا در
سورهٔ ملك و لكن در سورهٔ ابرهیم خلافی نیست

و در چهار سورهٔ دیگر مع الخلاف اما مشهور
در این چهار سوره وصل است هفتم اِنَّ مَا
بهمزهٔ مکسوره و نون مشدده مقطوع است در
دو موضع اِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَاٰتٍ در سورهٔ انعا[م]
وَاِنَّ مَا عِنْدَ اللهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ در سورهٔ نحل و
لکن در سورهٔ نحل خلاف کرده اند و هر دو
صحیح اند هشتم اَنَّ مَا بهمزهٔ مفتوحه و نون
مشدده مقطوع است در سه موضع اَنَّ مَا
يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ در سورهٔ حج وَاَنَّ مَا فِي الْاَ[رض]

وَاَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ در سورهٔ لقمان

اَنَّ مَا غَنِمْتُمْ

وَاَنَّ مَا غَنِمْتُمْ در سورهٔ انفال و لکن در سورهٔ
انفال در اکثر مصاحف موصول است و هر دو
صحیح اند نهم اِنْ مَا بهمزهٔ مکسوره و نون ساکنه
مقطوع است در یک موضع اِنْ مَا نُرِيَنَّكَ در
سورهٔ رعد و در جمیع قرآن بغیر از این یک موضع
بنون مکتوب نیست دهم اَمْ مَنْ در چهار
موضع مقطوع است اَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ در
سورهٔ نساء وَاَمْ مَنْ اَسَّسَ بُنْيَانَهُ در سورهٔ
توبه وَاَمْ مَنْ خَلَقْنَا در سورهٔ والصافات

وَاَمْ مَنْ يَاْتِيْ اٰمِنًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ در سوره حم سجده

يازدهم فيما در يازده موضع مقطوع است

فِيْ مَا هٰهُنَا اٰمِنِيْنَ در سوره شعرا بلا خلاف

و در ده موضع ديگر مع الخلاف اما جمهور قرّاء

در اين ده نيز قطع كرده اند وآن ده موضع اينند

فِيْ مَا فَعَلْنَ فِيْ اَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوْفٍ در سوره

البقره وَلِيَبْلُوَكُمْ فِيْ مَا اٰتٰيكُمْ وَفِيْ مَا اُوْحِيَ

هر دو در سوره انعام وَفِيْ مَا اشْتَهَتْ اَنْفُسُهُمْ

خٰلِدُوْنَ در سوره انبيا وَفِيْ مَا اَفَضْتُمْ

در سوره مائده في ما آتيكم

در سوره نور

در سوره نور وَفِيْ مَا رَزَقْنٰكُمْ در سوره

روم وَفِيْ مَا هُمْ فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ وَبَيْنَ عِبَادِكَ

فِيْ مَا كَانُوْا فِيْهِ هر دو در سوره زمر وَفِيْ مَا

لَا تَعْلَمُوْنَ در سوره واقعه دوازدهم مِنْ مَا

مقطوع است در سه موضع فَمِنْ مَا مَلَكَتْ

اَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيٰتِكُمْ در سوره نساء وَمِنْ مَا

مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ در سوره روم و در مِنْ مَا رَزَقْنٰكُمْ

در سوره منافقون خلاف است هر دو وجه

صحيح اند سيزدهم عَنْ مَا در يك موضع مقطوع است

وبئس عن ما نهوا عنه در سورهٔ اعراف چهاردهم

عن من مقطوع است در دو موضع عن من

يشاء در سورهٔ نور وعن من تولى در سورهٔ

النجم پانزدهم ان لا بهمزهٔ مفتوحه ونون

ساكنه در پانزده موضع مقطوع است حقيق

على ان لا اقول وان لا يقولوا على الله الا الحق

هر دو در سورهٔ اعراف وان لا ملجا من الله

در سورهٔ توبه وان لا اله الا هو وان لا

تعبدوا الا الله انى اخاف هر دو در سورهٔ

هود وان لا تشرك بى شيئا در سورهٔ حج وان لا

تعبدوا الشيطان در سورهٔ يس وان لا تعلوا

على الله در سورهٔ دخان وان لا يشركن بالله

در سورهٔ ممتحنه وان لا يدخلنها اليوم در

سورهٔ ن وان لا اله الا انت در سورهٔ انبيا

لكن در انبيا اختلاف است پس عاصم در اين

يك موضع مخير كرده كه وقف بنون كند

يا بلا شانزدهم ان لن مقطوع است در جميع

قران وبنون مكتوب است مكر الن نجعل لكم

موعدا در سورهٔ کهف و الن نجمع عظامه بلا
قادرین در سورهٔ قیمة که این هر دو موصول اند
بی نون باشد باتفاق قرا **هفدهم** ان لم
بهمزهٔ مکسوره در جمیع قران مقطوع است و
بنون مکتوب است مکر فالم یستجیبوا در سورهٔ
قصص در اکثر مصاحف موصول است بی نون
هجدهم ان لم بهمزهٔ مفتوحه در جمیع قران
مقطوع است و بنون مکتوب باتفاق قرا
نوزدهم کی لا در جمیع قران مقطوع است مکر

در چهار موضع

در چهار موضع که موصول است لکیلا تحزنوا علی
ما فاتکم در سورهٔ ال عمران و لکیلا یعلم من بعد
علم شیا در سورهٔ حج و لکیلا یکون علیک
حرج در سورهٔ احزاب و لکیلا تاسوا علی ما
فاتکم در سورهٔ حدید لیکن در سورهٔ ال عمران
در بعضی مصاحف بقطع نوشته اند **بیستم** یوم هم
در جمیع قران موصول است مکر در دو موضع
مقطوع است یوم هم بارزون در سورهٔ مومن
و یوم هم علی النار یفتنون در سورهٔ والذاریات

بیت یکم ابن ام در سورهٔ اعراف مقطوع است

قوله تعالی قال یا ابن ام و در سورهٔ طه موصول

بیا است و همزهٔ ام بصورت واو است بدین صورت

یبنؤم بیت دویم مال مقطوع است در چهار

موضع فمال هؤلاء القوم در سورهٔ نساء و مال

هذا الکتاب در سورهٔ کهف و مال هذا

الرسول در سورهٔ فرقان و فمال الذین کفروا

در سورهٔ معارج و در باقی موصول اند بلا

خلاف بیت سیم و لات حین مناص در سورهٔ

ص والقرآن

ص والقرآن در اکثر مصاحف مقطوع است

و در بعضی موصول یعنی تاء لات بحا حین

متصل است پس انچه مذکور شد عاصم و جمعی

از قرا در وقف مخیر دانند میان انکه وقف

کنند بر کلمهٔ اول که قطع است یا در کلمه دیم

وقف کنند و انچه موصول اند البته بر اخر کلمه

دویم وقف باید کرد همچنانکه مذکور شد و

این نوع وقف را وقف مبتلا گویند که هرگاه

قاری را ضرورت افتد بجهة انقطاع نفس

بر کلمه که جای وقف نباشد وقف کند وغیر از انچه

مذکور شده است همه را موصول باید نوشت مثل

مِمَّنْ وَوَیْکَاَنَّ اللهَ وَوَیْکَاَنَّهُ اگرچه کسائی

وقف بر یا میکند وابو عمرو بر کاف واَلَّا یَسْجُدُوا

در سورهٔ نمل کسائی وقف بر یا میکند وابتدا

بر اسجدوا مینماید زیرا که نزد او یا حرف ندا است

فصل دویم در بیان تاء تانیث که در قرآن بتاء

مطوّل نوشته اند وایشان بیست وپنج لفظ اند

وانها این اند رحمت ونعمت وامرءت وکلمت

وسنت

وسنت ولعنت ومعصیت وبقیت وقرت و

فطرت وشجرت وجنت وابنت وایات ویا ابت

وذات وبینت وثمرت وغرفات وجمالت و

اللات وهیهات وغیابت ولات ومرضات

اوّل رحمت در هفت موضع یَرْجُوْنَ رَحْمَتَ

اللهِ در سورهٔ بقره واِنَّ رَحْمَتَ اللهِ قَرِیْبٌ در

سورهٔ اعراف ورَحْمَتُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ در سورهٔ

هود وذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ در سورهٔ مریم واِلٰی

اٰثَارِ رَحْمَتِ اللهِ در سورهٔ روم واَهُمْ یَقْسِمُوْنَ رَحْمَتَ

ربك ورحمت ربك خير هر دو در سورهٔ زخرف

دویم نعمت در یازده موضع نعمت الله علیکم

ونعمت الله علیکم اذ کنتم هر دو در سورهٔ آل

عمران ونعمت الله علیکم اذ هم قوم در سورهٔ مائده

ونعمت الله لا تحصوها وبدلوا نعمت الله کفرا

هر دو در سورهٔ ابرهیم وبنعمت الله هم یکفرون

ویعرفون نعمت الله واشکروا نعمت الله هر سه

در سورهٔ نحل وفی البحر بنعمت الله در سورهٔ لقمان

واذکروا نعمت الله علیکم در سورهٔ فاطر وما

انت

انت بنعمت ربك در سورهٔ طور سیم امرأت

در هر جا که با زوج خود مذکور است بی فاصله

البته بتاء طویل مکتوب است وان در هفت

موضع است اذ قالت امرأت عمران در سورهٔ آل

عمران وقالت امرأت العزیز الان وامرأت العزیز

تراود فتیها هر دو در سورهٔ یوسف وقالت

امرأت فرعون در سورهٔ قصص وامرأت نوح

وکفروا امرأت لوط وامرأت فرعون هر سه

در سورهٔ تحریم چهارم کلمت در پنج موضع وتمت

کلمت ربک صدقا وعدلا در سورهٔ انعام و

تمت کلمت ربک الحسنی در سورهٔ اعراف و

کلمت ربک علی الذین و کلمت ربک لا یؤمنون

هر دو در سورهٔ یونس وحقت کلمت ربک در

سورهٔ مومن لیکن در دومی یونس و در مومن

قرا اختلاف کرده اند عاصم در سورهٔ یونس بتاء

مطول وقف میکند و شیخ محمد جزری همان

کلمت که در سورهٔ اعراف است بتاء مطول میدانند

وباقی را قایل نیست وقف بها میکند پنجم سنت

نیز در پنج موضع

نیز در پنج موضع الا سنت الاولین و فلن تجد

لسنت الله تبدیلا و لن تجد لسنت الله تحویلا

هر سه در سورهٔ فاطر و فقد مضت سنت

الاولین در سورهٔ انفال و سنت الله التی قد

خلت فی عباده در اخر سورهٔ مومن ششم لعنت

در دو موضع فنجعل لعنت الله در سورهٔ ال عمران

والخامسة ان لعنت الله در سورهٔ نور هفتم

معصیت وان نیز در دو موضع معصیت الرسول

واذا جاءوک و معصیت الرسول و تناجوا بالبر

وَالتَّقْوَىٰ هر دو در سورهٔ قد سمع الله هشتم بقيت
در يك موضع بَقِيَّتُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ در سورهٔ هود
نهم قرت نيز در يك موضع قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ در سورهٔ
قصص دهم فطرت نيز در يك موضع فِطْرَتَ اللهِ
الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ در سورهٔ روم يازدهم شجرت
نيز در يك موضع شَجَرَتَ الزَّقُّومِ در سورهٔ دخان
دوازدهم جنت نيز در يك موضع جَنَّتُ نَعِيمٍ
در سورهٔ واقعه سيزدهم ابنت نيز در يك موضع
ابْنَتَ عِمْرَانَ در سورهٔ تحريم چهاردهم ايات در
دو موضع

دو موضع آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ در سورهٔ يوسف
وَآيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ در سورهٔ عنكبوت پانزدهم ايات
در هر كجا كه واقع شود شانزدهم ذات نيز در هر كجا
كه واقع بشود هفدهم بينت در يك موضع
فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَتٍ مِنْهُ در سورهٔ فاطر هجدهم ثمرت
نيز در يك موضع ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا در سورهٔ
فصلت نانزدهم غرفات نيز در يك موضع
فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ در سورهٔ سبا بيستم جمالت
نيز در يك موضع جِمَالَتٌ صُفْرٌ در سورهٔ مرسلات

بیت یکم اللات نیز در یک موضع افرایتم اللات
والعزی در سوره والنجم بیت دوم هیهات
در دو موضع هیهات هیهات لما توعدون
در سوره مؤمنون بیت سیم غیابت نیز در
دو موضع والقوه فی غیابت الجب وان یجعلوه
فی غیابت الجب هردو در سوره یوسف بیت
چهارم لات در یک موضع ولات حین مناص
در سوره ص بیت پنجم مرضات در چهار موضع
نفسه ابتغاء مرضات الله واموالهم ابتغاء

مرضات الله

مرضات الله هردو در سوره البقره ومن یفعل
ذلک ابتغاء مرضات الله در سوره نساء و
تبتغی مرضات ازواجک در سوره تحریم و
غیر ازانچه مذکور شد همه تاات تانیث
مکتوب اند بهاء و وقف باتفاق قراء بهاء باید
نمود والله اعلم باب دوازدهم در بیان استعاذه
وبسمله واختلافات قراء عشره در سوره حمد
وسوره اخلاص چون که باین دو سوره هرکس
محتاج است وهرکس که هر یک از حروف ایشان را

از مخرج وصفات ادا نه نماید نمازش تباهست و
بعضی مردمان زبان ایشان از متابعت نمیکند
یا میسر نمیشود که موافق قاعده اخراج همه حروف
نماید پس لازم است بیان اختلاف قراء عشره
در این دو سوره تا هر کس که بعضی از این حروف را
از اخراج عاجز آید موافق قرائت قاری دیگر
عمل نماید و احتیاج بذکر اختلاف سایر سور
نیست و این باب مشتمل است بر چهار فصل فصل
اول در استعاذه بدانکه موافق امر سبحانی که

در سوره نحل واقع شده در آیه کریمه و اذا قرأت
القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم
معنی استعاذه پناه بردنست بسوی خدا در تلاوت
تا وسوسه شیطان ندهد بلکه در هر حالی
و در هر کاری بخدا تعالی پناه باید برد و این
امر بر سبیل استحبابست نه بر سبیل وجوب هرچند
بعضی واجب میدانند پس لازم است بر قاری
که پیش از تلاوت استعاذه نماید و استعاذه
در تلاوت اگر در نماز باشد اخفاست و اگر

در غیر نماز باشد اکثر قرا بجهر نقل کرده اند

واخفا روایت کیبو و بعضی دیگر گفته اند اگر در

وقت قرائت مستمعی باشد بجهر والا باخفا باید

گفت و بعضی دیگر گفته اند که تابع قرائتست

در جهر و اخفا و شیخ ابو القاسم گفته بیت د اصح

قبل از قرائت استعاذه مستحب تابع قرآن بود

در جهر و اخفا بی سبب و کیفیت استعاذه بالفاظ (گفتن)

مختلفه وارد شده انچه حقیر از استاد شنیده یازده

قسم اند اول اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

و تا نماز باخفا و مذهب خلف نزد ارباب الاداء در ...

فاتحه که بجهر در جهر و اخفا نقل ... و عطا در ... قرآن بجهر

و این اصح اقوال ... در حضور رفقای مستمع باشد

دویم

دویم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان

الرجیم سیم اعوذ بالله العظیم السمیع العلیم من

الشیطان الرجیم چهارم اعوذ بالله من الشیطان

الرجیم وهو السمیع العلیم پنجم اعوذ بالله العظیم

من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم

ششم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله

هو السمیع العلیم هفتم اعوذ بالله من الشیطان

الرجیم واستفتح الله وهو خیر الفاتحین هشتم

اعوذ بالله العلی العظیم وبوجهه الکریم

سلطانه القدیم من الشیطان الرجیم نهم استعین

بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم دهم

اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم

اعوذ بالله ان یحضرون یازدهم اعوذ بالله

العلیم من الشیطان الرجیم و از اینها مشهورتر

باتفاق قرا قسم اول است از اقسام مذکوره و

حدیثی که ابن مسعود از حضرت پیغمبر روایت

میکند که انحضرت فرمود جبرئیل از لوح محفوظ بمن

یاد داده نیز بهمین قسم دلالت میکند و جایز است وصل

و در کتاب تحفة القرا حاجی مصطفی [illegible] قسم اول [illegible] الفاظ استعاذه مذکوره اند [illegible] قسم ثانی آن اعوذ بالله العظیم العلی من الشیطان اللعین [illegible] و در جای دیگر [illegible] و از [illegible]

استعاذه

استعاذه خواه بر بسمله باشد و خواه غیر بسمله

و جایز است همچنین وقف بر استعاذه و این اولی

بود اگرچه بکنه لطیفه باشد و در آخر تلاوت

گفتن استعاذه جایز نیست اگرچه بعضی از قرا

گفته اند فصل دویم در بسمله بدانکه بسم الله الرحمن

الرحیم گفتن در ابتدای هر سوره از سور قرآن

قاری را لابد و ناچار است الا در سوره برائه

که بسمله در اول او نباشد خواه بان ابتدا کنند

و خواه وصل کنند بوی آخر سوره انفال را و کر

تلاوت در غیر اول سوره باشد قاری مخیرست

میان بسمله و ترک آن اگر استعاذه را ترک نماید

و در اجزای سوره برائة اولی آنست که ترک نماید

و در بین سورتین یعنی چون سوره را تمام

نماید و شروع کند بخواندن سوره دیگر چهار

وجه ممکن است اول وصل طرفین یعنی پیوستن

آخر سوره گذشته را باول بسمله و پیوستن آخر

بسمله را باول سوره آینده دویم قطع از طرفین

یعنی بعکس اول و این هر دو وجه جایزاند سیم

قطع

قطع آخر سوره گذشته از بسمله و وصل بسمله

باول سوره آینده و این وجه اولی تراست از دو

وجه مذکور چرا که موافق طریق اهل بیت بسمله

در اول هر سوره جزء همان سوره است پس باید

بنحوی خوانده شود که از جزئیت آن سوره بدر

نرود چهارم وصل آخر سوره گذشته را باول

بسمله و قطع بسمله از اول سوره آینده و این وجه

جایز نباشد نزد جمیع قرا و اگر پیش از بسمله استعاذه

گوید هر چهار وجه جایز است بی شبهه شیخ ابو القاسم

[illegible]

همین فصل را باعلاوی بهشت در آورده بیت

بسمله از مصحف وجمهور دانند ابی در اصح

جز توبه جز اول هر سوری بسمله در افتتاح

سورها جز توبه خوان و اندر اجزایش مخیر مجملا

تفصیل آن یا بنام حق مقصد باشد اجزای قرآن

تا نشیطار است یا مظهر بود یا مضمران بسمله

با اول و ترک از دو مخیر مستحسن است کر بنا این وآن

بود بودن مخیر احسن است بسمله بین استعاذه

سوره وجهش چار دان وصل اول قطع طرفین و

بعکس

بعکس این وآن باسه وجه آخرین دان بسمله

ای نور عین وصل اول قطع آخر نیست بین

السورتین وصل بسمله به پنج الحمد و رحمن مستحب

یا قمر یا حاقه یا قارعه یا اقرب یا محمد یا بتکاثر

وصل بسم الله مکن با عبس تبت دو لا اقسم

دو ویل لم یکن وناظمی دو بیت دیگر گفته بیت

آنچه غیر از این دو قسمند از سور قاری اینجا

هست مختار ای پسر وقف اگر خواهد مشیر

باشدش وصل اگر خواهد تواند بی ضرر

فصل سیم در اختلافات قراء عشره در سورة الحمد

بدانکه سورة الحمد مکیست وبعضی بر آنند که مدنیست
وبعضی گفته اند که مکی ومدنیست ودو نوبت
نازل شده واین سوره را بنابر مشهور فاتحة
الکتاب وام القران وسبع المثانی والحمد گویند
وبیست نه کلمه است وصد وچهل ودو حرفست
وهفت آیه است بی خلاف ودر تعیین این خلاف
کرده اند کوفی بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه گفته
واز صراط الذین تا ولا الضالین این مجموع را

یک آیه دانسته وبصریان وشامیان صراط
الذین انعمت علیهم را یک آیه دانسته
لابد وناچار است که هر حرفی را از مخرج خود
با صفاتش ادا نماید ولابد است از بیان اطباق
واستعلای صاد وطا تا آنکه مشتبه نشود صاد
بسین وطا بتا ونیز لابد است از تمیز دادن ضاد
باستطاله ومخرج از ظا ولابد است از حذر کردن
تحریک سواکن وتسکین متحرک واختلاس و
اشباع وچون این معلوم شد بدانکه عاصم

وکسائی وخلف ویعقوب مالک را بالف

خوانده اند بعد از میم ویعقوب ادغام کرده

میم الرحیم را در میم مالک وباقی قرا مثل نافع

وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وحمزه وابی جعفر

بغیر الف خوانده اند که مَلِكِ باشد وابو عمرو

بروایت سوسی ادغام کرده میم الرحیم را در میم

مَلِكِ وباقی قرا باظهار خوانده اند وحمزه لفظ

ایاكَ وایاك را در وقف بتسهیل کالیا خوانند

وباقی قرا بتحقیق خوانده اند در حالت وصل

ووقف

ووقف وحمزه در وصل موافقت ایشان کرده

وقنبل راوی ابن کثیر ورویس راوی یعقوب

لفظ الصراط وصراط را بسین خوانده اند

که سراط باشد وباقی قرا بغیر از حمزه بصاد

خالص خوانده اند وحمزه صاد را اشمام کرده

بزا، که الزراط باشد وحمزه ویعقوب لفظ

عَلَیهُم را در هر دو موضع بضم ها خوانده اند

وقفا ووصلا وباقی قرا بکسره میخوانند وبزی

راوی ابن کثیر است وابو جعفر میم علیهم را در هر دو

وزا الصراط یعنی تکلم بحرفی که ما بین هر دو باشد

موضع ضمه داده اند وضمه را اشباع کرده اند تا
واو حاصل شود که عَلَیهِمُو نباشد وباقی قرا باسکان
خوانده اند والله اعلم **فصل چهارم** در اختلافات
قراء عشره در سورۀ اخلاص بدانکه سورۀ اخلاص
مکی است وبعضی برانند که مدنیست پانزده
کلمه است وشصت وشش حرفست واین سوره
نزد مدنی وعراقی چهار آیه است ونزد مکی وشامی
پنج آیه پس لم یلد آیه خلافی است مکی وشامی لم یلد
تنها را یک آیه اعتبار کرده اند وباقی لَم یَلِد وَ

لم یولد

لَم یُولَد را یک آیه گفته اند وقاری را لابد وناچار است
از بیرون آوردن هر حرفی از مخرج وی با صفات
چنانکه گذشت ولابد است از کند گفتن لفظ
الله که در این سوره واقع است ودر حالت وصل
اَحَدٌ بالله تنوین را کسره باید داد وهمزۀ الله را
بار یک باید گفت که مشابه همزۀ استفهام نشود
وناچار است از قلقلۀ دال که در آخر الفاظ
این سوره است در حالت وقف ودر حالت وصل
اگر ساکن باشد وادغام باید نمود نون لم یکن را

وقف بر احد

در لام له بی غنه نزد جمیع قرا مگر ابی جعفر که غنه
از او منقولست و حفص که راوی عاصمست کفوا
بواو و ضم فا خوانده و ابو بکر که راوی دیگر عاصم
والباقی قرا همگی بهمزه خوانده اند بجای واو و خلف
و یعقوب بسکون فا خوانده اند در حالت وقف
و وصل هر دو و حمزه بسکون فا خوانده در
وصل و در حالت وقف نقل میکند حرکت
همزه را بفا و همزه را حذف میکند که کفا باشد
و نیز گفته اند که حمزه در وقف همزه را بدل کرده

بواو

بواو مفتوحه که بعد از وی الف باشد بدل
از تنوین با اسکان فا که کفوا باشد و باقی قرا
سوای حفص بهمزه و ضم فا خوانده اند چنانکه
گفته شد والله اعلم خاتمه در بیان بعضی
فواید متفرقه در قراءت بدانکه قراءت بر سه
قسم باشد تحقیق و تدویر و حدر چنانکه قبل
مذکور شد و تلاوت بهر یک از این سه قسم
چنان باید که مسلسل و هموار و روان باشد
یعنی ممتاز بود حرف از حرف و کلمه از کلمه

وحرکت از حرکت امانند چنانکه بسکته انجامد ز برا
که مسموع و مفهوم میشود از جهال قرا که میگویند
در فاتحة الکتاب هفت موضع سکته باشد بین
دال الحمد ولام لله وبین هاء الله وراء رب و
بین کاف مالک ویاء یوم الدین وبین کاف
ایاک ونون نعبد وبین کاف وایاک ونون
نستعین وبین تاء انعمت وعین علیهم وبین
باء مغضوب وعین علیهم اگر کسی سکته نکند
دلل وهرب وکیوم وکنع وکنس وتعل وبعل شوند

وحاجی مصطفی در کتاب
تحفة القراء گفته است که بر
خواننده قرآن لازم است که
هر کلمه را که بوصل نباید خواند [illegible]
مثل قل اللهم و رسول الله [illegible]
خواند و هر کلمه که بوصل [illegible]
خواند حروف آن کلمه تمام
حال تلاوت [illegible]
کند [illegible]
دیگر [illegible]
حرف آخر کلمه [illegible]
کند [illegible]
مثل [illegible]
[illegible]
تلاوت [illegible]
[illegible]
[illegible] تلاوت
کردن [illegible]
و نابسند است [illegible]

وملتبس

وملتبس شوند باسماء شیاطین وایشان از نظم
در آورده اند بیت در فاتحة الکتاب اسم شیطان
هفت اند کن و نماز نیابد نقصان ، اول دلل
هرب کیوم است و کنع ، دیگر کنس و تعل بعل بیان
بدان ، واین خطاست ومحض غلط بلی چنین خوانند
جایز نباشد زیرا که اسرع از حد راست واز این
سه قسم خارج است وقرائت حضرت رسول
چنین نبوده بلکه بتحقیق وتدویر بوده ونیز در
حدیث آمده که حضرت رسول مردیرا دید

که قرآن بشتاب میخواند آنحضرت از روی غیظ
باو فرمود که قرآن میخوانی همچه شعر لیکن نه
همچنانکه سکته کند و باید بر نفس خود هم رنج
ننهد که از قاعدهٔ قرا بیرون باشد یعنی
از افراط و تفریط حروف و صفات حروف
و حرکات و سکنات و ادغامات و مدات وغیرها
حذر نماید شیخ علی ابن ظهیر الدین محمد التبریزی
الانصاری در کتاب کامل التجوید گفته که
ابو عمرو دانی خوش سخنی موجز مفید گفته که تجوید
نه تمضیغ

نه تمضیغ لسانست و نه بتقعیر دهان و نه بتعویج
لحیین و نه بترعید صوت و نه بتمطیط تشدید
و نه بتقطیع مدات و نه بتطنین غنات و نه
بحضرمهٔ راآت قراءت که طباع از آن متنفر
باشد و قلوب و اسماع از آن ممتنع و مکروه
و ناخوش شمرند بلکه قراءت عذبه حلوه لطیفه
که در آن نه مضغ باشد و نه لوک و نه تعسف
و نه تکلف و نه تصنع و نه تنطع و خارج نباشد
انطباع عرب و کلام فصحا بوجهی از وجوه

قرائت و انا عیوبی که در قرائت واقع میشوند
بسیارند لیکن بیست عیب از انها یکی از قرا
در سلك نظم کشیده که ذکر انها در اینجا مناسب

بیت ز مستحسن در اول ذکر کردم لیك در اخر ⁕
بیان سازم معایب را بمن ده لحظهٔ خواطر ⁕
معایب در قرائت هست بیست بنده برگویم ⁕
از انها بیست عیب ار گوش دل داری دمی بشنو ⁕
یکی تضییع ان جاویدن الفاظ دانندش ⁕
دویم تمطیط یعنی حرف لین باید بخوانندش ⁕

سیم

سیم ترعید کان لرزش در اواز شود پیدا ⁕
چهارم امده ترجیع وان تکرار حرف را ⁕ دگر
تطویل یعنی بر کشد او از بهنگام ⁕ بحرفی
جستن از حرفی بود وثبه مر او را نام ⁕ دگر
نفخ است وان باشد دمیدن بی سبب کز وی ⁕
مخفف شد مشدد باز دگره ای مبارك پی ⁕
کدامست انکه در غیر محل ادغام کردانی ⁕ دگر
هم مجمجه کز یکدگر تمییز نتوانی ⁕ دهم عنعنه
یعنی الف یا همزه را چون عین ⁕ بخوانی غنغنه

آن شد که تشدید آوری بر غین ٭ دگر هم قلقله

عیبی که ساکن را بجنبانی ٭ که غیر قلقله باشد

بدانی گر سخن دانی ٭ یکی در غنه کن ناسیدن

مدات آن باشد ٭ که زان حرفی شود پیدا قاری را

نمایان باشد ٭ و آن آنها تمتمه یعنی بتا ها آوردن

تشدید ٭ بمعنی تمتمه اظهار نون کردن در

اخفا دید ٭ بدان هم لکلکه یعنی مشدد کافرا

آرد ٭ زبعدش همهمه شدت بها از دست

نگذارد ٭ دگر هم کنکشه یعنی که کاف فارسی خواند ٭

بحرف

بحرف جیم گوید چیم و سینی را دان داند ٭

بود هم ربربه عیبی که حرف لام را چون را ٭

ادا سازد دگر نبروشه این بیت ای دانا ٭

کدامست اینکه آرد برالف چون وقف فزاید ٭

زبعدش همزه کان همزه بعد از وی نماید ٭

سخن را مختصر سازم بهر عیبی نه پردازم ٭

بهر مویم هزاران عیب پس کردن نیفرازم ٭

بدانکه سکته در کل قرآن هشت است چهار

متفق علیه و چهار مختلف فیه اما آن چهار

سکت متفق علیه اول بر الف ظلمنا در سورهٔ
اعراف دویم بر واو جمع اولم یتفکروا این نیز
در سورهٔ اعراف سیم بر الف اعرض عن هذا
در سورهٔ یوسف چهارم بر همزهٔ یصدر الرعاء
در سورهٔ قصص واما آن چهار سکت مختلف فیه
عاصم بروایت حفص سکته میکند اول بر الف
عوجا در سورهٔ کهف دویم بر نون من راق در
سورهٔ لا اقسم بیوم القیمة سیم بر الف من
مرقدنا در سورهٔ یس چهارم بر لام بل ران در سورهٔ

ویل للمطففین

ویل للمطففین و چونکه ذکر مواقف وقف
لازم در کلام مجید من جمله لوازم است لهذا
بترتیب سور و بترتیب مواضع مذکور میشود
بدانکه بقول اصح در جمیع قرآن هشتاد جا وقف
لازم است هشت در سورهٔ بقره وما هم بمؤمنین
بهذا مثلا انک اذا لمن الظالمین ویسخرون
من الذین آمنوا من بعد موسی بعضهم
علی بعض ان آتیه الله الملک ومثل الربوا
وسه در سورهٔ آل عمران والراسخون فی العلم

وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ ۝ ودر سورهٔ نسا
یک لازم است لَعَنَهُ اللهُ ۝ ودر سورهٔ مائده
شش لازم است أَنْ تَعْتَدُوا ۝ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ ۝
وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ ۝ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا ۝ ثَالِثُ
ثَلَاثَةٍ ۝ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ ۝ ودر سورهٔ انعام سه لازم است
بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ۝ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ ۝ بِالْأَمْنِ
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ ودر سورهٔ اعراف سه لازم است
أَخَاهُمْ صَالِحًا ۝ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا ۝ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ ۝
ودر سورهٔ انفال لازم نیست ودر سورهٔ توبه

دو لازم است

دو لازم است بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ۝ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
بَعْضٍ ۝ ودر سورهٔ یونس دو لازم است وَلَا
يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ ۝ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ ۝ ودر سورهٔ
هود دو لازم است مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ۝
وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا ۝ ودر سورهٔ یوسف و
سورهٔ رعد وسورهٔ ابرهیم لازم نیست ودر سورهٔ
حجر دو لازم است عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ ۝ فَانْتَقَمْنَا
مِنْهُمْ ۝ ودر سورهٔ نحل یک لازم است وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ
أَكْبَرُ ۝ ودر سورهٔ اسری دو لازم است وَإِنْ عُدْتُمْ

عذنا ۝ وما ارسلناك الا مبشرا ونذيرا ۝ و در سورهٔ
کهف لازم نیست و در سورهٔ مریم سه لازم است
واذكر في الكتاب مريم ۝ جهنم وردا ۝ الا من
اتخذ عند الرحمن عهدا ۝ و در سورهٔ طه دو
لازم است هل اتيك حديث موسى ۝ ولتصنع
على عيني ۝ و در سورهٔ انبیا و سورهٔ حج لازم نیست
و در سورهٔ مؤمنون دو لازم است على صلوتهم
يحافظون ۝ من نخيل واعناب ۝ و در سورهٔ نور
و سورهٔ فرقان لازم نیست و در سورهٔ شعرا

یک لازم است

یک لازم است نبأ ابرهيم ۝ و در سورهٔ نمل و سورهٔ
قصص لازم نیست و در سورهٔ عنکبوت سه
لازم است فامن له لوط ۝ لبيت العنكبوت ۝
لهي الحيوان ۝ و در سورهٔ روم و سورهٔ لقمان و
سورهٔ سجده و سورهٔ احزاب و سورهٔ سبا و سورهٔ
ملائکه لازم نیست و در سورهٔ یس سه لازم است
اصحاب القرية ۝ من مرقدنا ۝ فلا يحزنك قولهم
و در سورهٔ صافات یک لازم است وان من
شيعته لابرهيم ۝ و در سورهٔ ص دو لازم است

وَهَلْ اَتٰیكَ نَبَؤُ الْخَصْمِ • وَاذْكُرْ عَبْدَنَا اَیُّوبَ •

و در سورهٔ زمر دو لازم است مِنْ دُونِهٖ اَوْلِیَآءَ •

وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَكْبَرُ • و در سورهٔ مؤمن دو

لازم است اَنَّهُمْ اَصْحَابُ النَّارِ • وَخَالِقُ كُلِّ شَیْءٍ •

و در سورهٔ حم سجده و سورهٔ حمعسق لازم نیست

و در سورهٔ زخرف یك لازم است اِنَّ هٰؤُلَآءِ

قَوْمٌ لَا یُؤْمِنُونَ • و در سورهٔ دخان سه لازم است

رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا • وَقَالُوا

مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ • وَاِنَّكُمْ عَآئِدُونَ • و در سورهٔ

جاثیه

جاثیه و سورهٔ احقاف و سورهٔ محمد و سورهٔ فتح

و سورهٔ حجرات و سورهٔ ق لازم نیست و در سورهٔ

والذاریات یك لازم است وَهَلْ اَتٰیكَ حَدِیثُ

ضَیْفِ اِبْرٰهِیمَ الْمُكْرَمِینَ • و در سورهٔ طور یك

لازم است اَلَّذِینَ هُمْ فِی خَوْضٍ یَلْعَبُونَ • و در

سورهٔ نجم لازم نیست و در سورهٔ قمر دو لازم است

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ • اِنَّا لَفِی ضَلٰلٍ وَسُعُرٍ • و در سورهٔ

رحمن یك لازم است یُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ • و

در سورهٔ واقعه یك لازم است لَیْسَ لِوَقْعَتِهَا

کاذبة ٭ و در سورهٔ حدید و سورهٔ مجادله لازم نیست
و در سورهٔ حشر یک لازم است إن الله شدید
العقاب ٭ و در سورهٔ ممتحنه و سورهٔ صف
و سورهٔ جمعه لازم نیست و در سورهٔ منافقون
یک لازم است لرسول الله ٭ و در سورهٔ تغابن
و سورهٔ طلاق لازم نیست و در سورهٔ تحریم یک
لازم است آمنوا امرأت فرعون ٭ و در سورهٔ
ملک لازم نیست و در سورهٔ ن سه لازم است
ولعذاب الآخرة اکبر ٭ کصاحب الحوت ٭ إنه

لمجنون

لمجنون ٭ و در سوره الحاقة و سورهٔ معارج لازم
نیست و در سورهٔ نوح یک لازم است إن أجل
الله إذا جاء لا یؤخر ٭ و در سورهٔ جن و سورهٔ
مزمل و سورهٔ مدثر و سورهٔ قیمه و سورهٔ
دهر و سورهٔ مرسلات و سورهٔ عم لازم نیست
و در سورهٔ والنازعات چهار لازم است فالمدبرات
أمرا ٭ ابصارهم خاشعة ٭ تلک إذا کرة خاسرة ٭
وهل أتاک حدیث موسی ٭ و در سورهٔ عبس
یک لازم است فمن شاء ذکره ٭ و در سورهٔ کورت

وسورهٔ انفطار وسورهٔ مطففين وسورهٔ انشقاق
وسورهٔ بروج وسورهٔ الطارق وسورهٔ اعلى لازم
نيست ودر سورهٔ غاشيه يك لازم است فِيهَا
عَيْنٌ جَارِيَةٌ ودر سورهٔ فجر لازم نيست ودر
سورهٔ بلد يك لازم است اَن لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ
اَحَدٌ ودر باقي سورها لازم نيست ولازم آنست
كه اكر وقف نكند تغير معنى خواهد شد و
از جملهٔ وقوف وقف غفرانست كه انرا وقف
النبي كويند زيرا كه جناب پيغمبر فرموده مَنْ ضَمِنَ

لي ان يقف

لِي اَنْ يَقِفَ عَشَرَةَ مَوَاضِعَ فِي الْقُرْآنِ ضَمِنْتُ
لَهُ الْجَنَّةَ وان در كل قران ده موضع ميباشد
وشيخ احمد ابن شيخ محمد در مجمع القواعد بنظم
در اورده است بيت وقف غفران ده است
در قران • كر بداني شوي ز اهل كلام • اَوْلِيَا
ثان بمانَد اول • يَسْمَعُونَ بسورهٔ انعام
فَاسِقًا يَسْتَوُونَ زعقب • هر دو در
سجده يافته است مقام • پنج ديكر بسورهٔ يس
اول آثَارَهُمْ تو بنام • ثانيش الْعِبَادُ •

مرقدنا • ثا ل[illegible] را بعث کنم اعلام • اعبدونی
ومثلهم خامس • کنت بقبضن عاشرش بتمام •
چون رسول خدا چنین فرمود • باد بر روح
او درود وسلام • هرکه [illegible] شود مر این دو را
من ضمانش شوم بروز قیام • بدانکه جمله
قران بقول اصح واشهر صد وچهارده سوره است
چنانچه در مصاحف مسطور است وابی ابن
کعب صد وشانزده کوید وسورهای قنوت را
از قران میداند وجمعی از قرا صد وسیزده

کفته اند

کفته اند جهة انکه انفال وتوبه را یک سوره
میکیرند که بسمله فاصله ندارند ونزد عبد الله
ابن مسعود وبعضی دیکر صد ودوازده است
چرا که معوذتین را از سور قرانی ندانسته اند
ودعا میدانند وبعضی از ائمه اهل بیت ع
صد ویازده شمرده اند والضحی والم نشرح
یک سوره والم تر کیف ولایلاف یک سوره
وانفال وتوبه یک سوره • اسامی صد وچهارده
سوره را عالیجناب اخند ملا مهدی دزفولی

بیت

من اوله الی آخره بترتیب در سلک نظم کشیده

کنم حمد خداوندی که کرده نازل از احسان

بختم انبیاء یعنی محمد ع جملهٔ قرآن

سور چون یکصد و چهارده آمد نزد قاریها

بتوفیق الله آرم نظم ترتیب اسامیشان

پس از الم الکتاب و بقره خوان آل عمران را

نساء و مائده انعام و اعراف ای ذوی العرفان

دگر انفال و توبه یونس و هود است با یوسف

پس انگه رعد و ابرهیم و حجر نحل از ایقان

بکن

بکن بعداد اسری کهف و مریم با ز طه را

ز بعدش انبیا حج مؤمنون و نور با فرقان

گذر از سورة الشعراء و نمل با قصص پس

که باشد عنکبوت و روم و انگه سورهٔ لقمن

الم سجده و از پی احزاب و سبا آید

چه فاطر یس صافات و دیگر ص و القرآن

زمر با مؤمن و هم فصلت شوری و زخرف را

دخان و جاثیه احقاف چون خواندی محمد خوان

چه انا فتحنا بگذری حجرات میاید

بقاف و ذاریات وطور و نجم و پس قمر رحمن

ز بعد از واقعه برخوان حدید و هم مجادل را

پس انکه حشر و ممتحنه وصف و جمعه را امیدان

نفاقست و تغابن با طلاق و سورهٔ تحریم

دگر ملک و قلم الحاقه با المعارج خوان

بنوح و جن و مزمل و مدثر قیمة را

بکن منضم تو دهر و مرسلات و عم را ای جان

چه اندر نازعات و هم عبس با کورت ای

ز پی هست انفطار و هم مطففا نشقاق ان

بروج

بروج و طارق و اعلا و بعد از غاشیه فجرات

پس از انها بلد و الشمس و اللیل و ضحی را دان

بکن با انشراح و تین و اقرء قدر را پیوند

پس از ان بینه زلزال کن با عادیات ایتان

بود القارعه با التکاثر عصر را تو امر

همزه هست با فیل و قریش و بعد از ان ماعون

دهد حق ابتاز کوثر ز کفر کافرون بگذر

بنصر و تبت اخلاص و فلق ناس اخر قران

اگر خواهی تو قران را و یابی فیض ترتیلش

سمند مطلب کردانی از هر جانبی جولان ∘

محب چهارده شو بس مدد از دست قرا ∘

بکارت دینی و عقبی نیاید غیر این وان ∘

تو باشی هیچه خامه ابن شرفا نقش اشعارت ∘

شود پوسیده خامه نقش خواهد ماند در دوران

بدانکه جملهٔ عدد ایات قران در نزد مدنی الاول

شش هزار و دویست و هفده ایات و در عدد

مدنی الاخر شش هزار و دویست و چهارده

ایات و در عدد مکی شش هزار و دویست و

نز ایه است و در عدد شامی شش هزار و دویست

و ده ایات است و چهار نیز گفته اند و در عدد

کوفی شش هزار و دویست و سی و شش ایات است

و بعضی شش هزار و ششصد و شصت و شش

ایه گفته اند و بیشتر از این احدی از قرا نگفته

و این ایات را شیخ احمد مذکور نظم در اورده

بیت ایهٔ قرآن که خوب و دلکش است ∘ شش

هزار و ششصد و شصت و شش است ∘ یکهزار از

امر و یک نهی شده ∘ یکهزار ش وعد و یکهزار

و بیست و شش ایات است و در عدد بصری شش هزار و دویست

وعید ۰ یکهزارش امثال واعتبار ۰ یکهزارش
قصها و اخبار ۰ پانصدش بحث حلال است و
حرام ۰ صد دعا تسبیح و ورد صبح و شام ۰ شصت و
شش منسوخ باشد ای لباب ۰ فهم کن والله و
اعلم بالصواب ۰ وجملهٔ قران در بیست و سه
سال فرود امده است ایه ایه و سوره سوره
از انجمله هزار و شصت و سه ایه ان در باب
توحید است ۰ و هزار و هشتاد ایه ان در باب
ایمان کردن ۰ و سیصد ایه ان در باب زکوة

دادن

دادن ۰ و دویست ایه ان در باب روزه داشتن
و سیصد و بیست ایه ان در باب صدقه دادن
و هزار و چهار صد و شصت سه ایه ان در باب
میراث بردن ۰ و پنجاه و یک ایه ان در باب
طلاق دادن ۰ و پنجاه ایه ان در باب نکاح
کردن ۰ و سی و یک ایه ان در باب عدت داشتن
ربا دادن ۰ و پانزده ایه ان در باب وام دادن
و بیست و یک ایه ان در باب گواهی دادن ۰
و چهار ایه ان در باب بازرگانی کردن ۰

وصد وپنجاه آیان در باب رضای پدر ومادر
جستن است وهشتاد وشش آیان در باب
شکر کردنست وهفتاد ودو آیان در باب صبر
کردنست وپنجاه وچهار آیان در باب درست
خواندن قرآنست وپانصد آیان در باب ختم
قرآنست وسی ویک آیان در باب استماع کردنست
ونوزده آیان در باب بانگ نماز است وبیست
ویک آیان در باب جواب بانگ نماز است
وسیزده آیان در باب نهی زنا کردن است

وهفتاد ودو آیان در باب نهی شیر دادن
زنانست بر کودکان وچهل آیان در باب بندگی
آزاد کردنست وسی ویک آیان در باب نهی
غیبت کردن است وچهل وهفت آیان در باب نهی
لغو است والله اعلم از ابن مجاهد رحمه الله
مرویست که کلمات قرآن نود وهفت هزار وچهار
صد وسی ونه اند وحروف قرآن سیصد و
سی وسه هزار وسیصد وبیست وشش میباشد
بدین تفصیل الف چهل وهشت هزار ونود وهشت

ب یازده هزار و چهارصد و بیست و هفت ت
یازده هزار و چهارصد و نود و نه ث یکهزار و دو
چهارصد و چهار ج سه هزار و سیصد و سیزده
ح چهار هزار و صد و سی و هشت خ دو هزار
و پانصد و سه د پنج هزار و نهصد و نود ذ
چهار هزار و نهصد و نود ر دوازده هزار و
دویست و چهل ز یکهزار و پانصد و هشت س
یازده هزار و پانصد و نود ش دو هزار و صد و
بیست و پنج ص دو هزار و هشتاد و نه ض یکهزار و دو

ششصدو

ششصد و هشتاد و دو ط یکهزار و دویست و
شصت و چهار ظ هشتصد و هشتاد و دو
بنزد عاصم و هشتصد و چهل و دو بنزد دیگران
و چهل از اینها را اضاد میدانند ع نه هزار و
چهارصد و نوزده غ یکهزار و دویست و بیست
و نه ف هشت هزار و بیست و نه ق نه هزار و
هشتصد و سیزده ک ده هزار و پانصد و بیست و
و دو ل سی و سه هزار و پانصد و بیست و دو م
بیست و نه هزار و بیست و دو ن بیست و نه هزار و

هشتصد و شصت و بیست و پنج هزار و پانصد
هشتاد م پانزده هزار و هفتاد لا چهار هزار
و هشتصد و نه ی بیست و پنج هزار و هشتصد
هشت والله اعلم بدانکه قراء مکه گفتن تکبیر را
در اول هر سوره از سورهای آخر قران سنت
میدانند و متمسک شده اند بحدیثی که بزی
از ابن کثیر و او از ابن مجاهد و او از ابن عباس و او
از ابی و او از رسول الله ص روایت میکند که
وقتی بنا بر مصلحتی دوازده روز یا پانزده روز

وحی

وحی از حضرت رسول ع منقطع شد مشرکین
این معنی را فهمیده خوشحال شدند زبان طعن
کشوده میگفتند وَدَّعَهُ وَقَلَاهُ مُحَمَّداً رَبُّهُ یعنی
واگذاشت بخود و دشمن گرفت محمد را پروردگار او
یعنی وحی بر محمد دیگر نخواهد شد پس سوره
والضحی نازل شد و حقتعالی فرمود مَا وَدَّعَكَ
رَبُّكَ وَمَا قَلَى پس پیغمبر بسیار مشعوف گردید
و از غایت خوشحالی فرمودند الله اکبر پس
جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا محمد حقتعالی

میفرماید در وقت تلاوت سورهٔ والضحی
تا آخر قرآن در اول هر سورهٔ که برسی تکبیر بگو
وبعضی از طریق بزی قائل شده اند که ابتداء
تکبیر از اول سورهٔ الم نشرح باشد وبعضی نیز
گفته اند که از اول سورهٔ والتین است این قول
بسیار ضعیف است پس بنابر دو قول سابق
کسی که در اول سورهٔ والضحی تکبیر گوید باید
در اول سورهٔ قل اعوذ برب الناس تکبیر بگوید
ودیگر بعد از سورهٔ ناس نگوید واگر در آخر

سورهٔ

ودر این باب در روایات بسیار است

سورهٔ ضحی که اول الم نشرح باشد تکبیر گوید در
آخر سورهٔ ناس تکبیر باید گفت وطریق گفتن
تکبیر بخلاف الله اکبر است وطریق بعضی از اهل
مصر آن است که از قنبل روایت میکنند وحسن ابن
الحباب وغیره از بزی کلمهٔ تهلیل بر تکبیر زیاده
دانند وابو الفتح فارسی بهمین قسم نیز روایت
کرده است وبعضی کلمهٔ تهلیل را در یازده سوره
ملحق به تکبیر میدانند وشیخ ابو القاسم اسامی آن
یازده سوره را نظم در آورده است بیت

تا باخر سوره با تکبیر ختم از والضحی فرقه افزوده

بر تکبیر آن تهلیل را • لیکن از مستحسنات واختیار

شیخ ما • یازده جا لاحق تکبیر دان تهلیل را •

زلزلت فیل وقریش وعصر وبا ویل لکل •

قارعه ماعون لهب کوثر فلق ناس است کل •

وبعضی دیگر کلمهٔ تحمید را بعد از تکبیر نیز گفته‌اند

وعبد الواحد ابن ابی هاشم از ابن الحباب نیز

چنین روایت میکند وهرگاه قاری خواسته باشد

کلمهٔ تهلیل وتکبیر وتحمید هرسه را بخواند چنین

باید گفت

باید گفت لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد

تقدیم وتاخیر هیچکدام از این الفاظ ثلاثه جایز

نیست چرا که بترتیب مذکوره روایت وارد

شده واحدی خلاف نکرده ودر بین سورتین

گفتن تکبیر هشت وجه ممکن است که از فصل بسمله

قاری استنباط میکند واز این وجوه یکی جایز

نیست وان وصل تکبیر است آخر سورهٔ گذشته

بر تکبیر ووصل تکبیر با اول بسمله ووقف بر آخر

بسمله واگر بسمله را قطع ننماید از سورهٔ آتیه

وتکبیر را وصل بهر دو سوره بمانید هرکاه اخر
سورهٔ کذشته حرف ساکن یا تنوین باشد
آن حرف را جهة التقاء ساکنین مکسور باید کرد
مثل فارغبِ الله اکبر و توابًا نِ الله اکبر و اکر
آن حرف متحرک غیر منون باشد او را با اعراب
خود باید کذاشت مثل الحاکمینَ الله اکبر و هو
الابترُ الله اکبر و عن النعیمِ الله اکبر و هرکاه
اخر سوره هاء ضمیر باشد در حالت وصل به تکبیر
صلهٔ آن ها را باید انداخت تا التقاء ساکنین

واقع شود

واقع نشود مثل ربّهُ الله اکبر و شرًّا یره الله اکبر
والبته در این حالات همزهٔ الله را در وصل
باید انداخت و در حالتی که تهلیل و تکبیر و تحمید
کوید در میان ایشان وقف نکند اکرچه وقف
در ایشان وجوه سبعه تغیر نمیشود اما چون
وارد شده متابعت روایت اولی است و اکر
قاری اخر سوره را بکلمهٔ تهلیل وصل کند اکر
آن حرف اخر سوره تنوین داشته باشد آن تنوین را
بهمان حال بلام لا اله الا الله ادغام باید کرد

مثل تکبیر لا اله الا الله و در روایت آمده که
چون قاری قران را تمام کند فاتحه و البقره
تا هم المفلحون بخواند و در ما بین این دو سوره
تکبیر گفتن جایز نیست و بعد از آن دعای ختم
بخواند که دعا البته مستجاب میشود و حضرت
رسول خود چنین کرده و پرسیدند از آن
حضرت که چه چیز است یا رسول الله دوست
ترین اعمال نزد خدا تعالی آنحضرت فرمود
الحال المرتحل گفتند آن چیست فرمود که قاری
چون بخواند

چون بخواند قران را از اول تا آخر و از آخر تا
اول بآن طریق که گفته شد و از حضرت رسول
منقول است که فرمود من قرأ القرآن کانت
له عند الله دعوة مستجابة یعنی کسی که بخواند
قران را او را یک دعا مستجابست و چون دعا
کند سزاوار آنست که الحاح کند در امور مهمه و حاجات
بطلبد و بخضوع و خشوع باشد و دعاهایی
که بعد از ختم قران وارد شده است بسیار اند
و ذکر آنها در این رساله مناسب نیست و از همه

انها بهتر دعایی است که در صحیفهٔ سجادیه مسطور است
والحمد لله اولاً و آخراً ختم بفضل الله سبحانه
علی ید مؤلفه المذنب العاصی الخمول فی
محروسة بلدة الدزفول یوم عید الفطر
المحترم غرة شهر شوال المکرم سنه ۱۲۳۹
تسع وثلاثون ومائتان بعد الالف من الهجرة
النبویة صلی الله علیه وآله وسلم اللهم
اغفر لمؤلفه ولکاتبه ولجمیع المؤمنین و
المؤمنات بحق محمد وآله الامجاد

ثنای

ثنایی نیک و نیکوتر ثنایی * کنم بر ذات پاک
کبریایی * که از الطاف خود کرده نظرها *
بمن یعنی ضعیف بینوایی * نموده یادیم بر این
رساله * کنم شکرش بهر صبح و مسایی *
بتالیفش بدم اندر زمانی * که بودی فی
الحقیقه تنگنایی * نه بود اصلاً فراغ از
فرط اشغال * حواس من روان هر لحظه جایی *
در آن اوقات حیران بودم اما * نمودم فرق
چون یا را ز تایی * ز توفیق الهی بوده این فیض *

نبودی کر بفضل او رجایی • کجا حد من این توفیقها

کو • کدا فرازم درین میدان لوایی • برآمد

قرعهٔ نصرت بنامم • فکند سایه بر فرقم

همایی • ز فیض رحمت بی منتهایش • رسید

مقصدم بر انتهایی • توقع دارم از اهل بصیرت

کنند از عفو بر من اعتنایی • ز راه لطف در

اصلاح کوشند • اگر بینند سهوی یا خطایی

دگر هستم ز نکات ملتمس اینک • کشید چونکه

تصدیع و جفایی • بر تصحیحش نمایند یک دقت

دهد

دهد یاد دگر او را صفایی • بحمد الله که شد

ختم این رساله • ز ایزد دارم امید عطایی

که بهر حشرم این سازد ذخیره • دهد در جنة

الفردوس جایی • سه بیت نیک سعدی

گفته الحق • بود هر حرف از آن گوهر بهایی

بماند سالها این نظم و ترتیب • ز ما هر ذره

خاک افتاده جایی • غرض نقشیست کز ما باز

ماند • که هستی را نمی بینم بقایی • مگر

صاحب دلی روزی برحمت • کند

برحال مسكينان دعايي ٥

قد فرغت من تسويد هذا الكتاب في

يوم الثلثا سبع عشر شهر ربيع الثاني

سنة اربعين ومائتين بعد الالف من

الهجرة

الهجرة النبويه ٠ انا اقل العباد ابن معصوم

الموسوي علي

هذا کتاب مختصر التجوید من تألیفات عالیجناب مقدس القاب سلالة
السادات العظام الکرام جناب آقا سید محمود سلمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة
والسلام علی سید المرسلین محمد وآله الطیبین الطاهرین
اما بعد چنین گوید کمینه درگاه لم یزلی محمود الموسوی
الدزفولی که بعضی از اخوان حقیقی و دوستان تحقیقی
خواهش نمودند که قواعدی چند از تجوید قرآن المجید
بغایت اختصار که اصلا ذکر اختلاف مسائل قراء در آن
نباشد و با قرائت عاصم بروایت حفص مطابق باشد نوشته
شود هرچند حقیر را این قابلیت نبود لیکن بنا بر حدیث
نبوی که فرموده مَن ظَنَّ بِكَ خَيراً فَصَدِّقْ ظَنَّهُ یعنی

هر که گمان

هر که گمان نیک برد بتو پس راست گردان تو گمان او را و
ایشان را گمان آنست که فقیر در این فن بهره دارد بنا بر این
چند کلمهٔ شکسته بر ده فصل بیان کرده و مسمی گردانید
بمختصر التجوید **فصل اول** در بیان استعاذه و بسمله
بدانکه گفتن استعاذه در اول تلاوت سنت است و در
بلند و آهسته خواندن تابع قرائت است و در وضع گفتن
خلافست لیکن مشهور اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجِيمِ آ
بدانکه گفتن بسمله در ابتدای هر سورهٔ از قرآن قاری را
لازم است مگر در اول سورهٔ برائة و در میان او بعضی
تجویز نموده اند و در میان باقی سورها مخیر است بشرطی
که استعاذه را ترک نماید و در بین سورتین یعنی سوره را
تمام کند و خواهد شروع بسورهٔ دیگر نماید به بسمله

چهار صورت ممکن است یکی از آن ممنوع و سه جایز اول
وصل طرفین دویم قطع از طرفین سیم قطع از آخر سوره گذشته
و وصل به اول سوره آینده چهارم وصل به آخر سوره گذشته
و قطع از آینده و این جایز نیست و اگر اعوذ بالله را با بسمله
گوید این چهار صورت جایز است فصل دویم در بیان
مخارج حروف بدانکه مخرج حروف تهجی از هفده موضع است
اول ابتدای حلق همزه و ها دویم وسط حلق عین و حا سیم
آخر حلق غین و خا چهارم بیخ زبان با سقف دهن پیش از
ملازه قاف پنجم نیز بیخ زبان با سقف دهن بعد از ملازه
کاف ششم میان زبان با سقف دهن جیم و شین و یای
غیر مدی هفتم کناره زبان با بیخ دندانهای آسیا بالا از
طرف چپ یا راست ضاد هشتم آخر کناره زبان تا منتهی

بشود

بشود بسر زبان و بیخ ضواحک و ناب و رباعیات بالا
از هر دو طرف لام نهم سر زبان با بیخ ناب و رباعیات
بالا نون دهم نیز سر زبان با بیخ رباعیات و ثنایاء بالا
راء یازدهم نیز سر زبان با بیخ ثنایاء بالا تا و طا و دال
دوازدهم نیز سر زبان با سر ثنایاء بالا ذال و ظا و ثا سیزدهم
نیز سر زبان و پس دندانهای ثنایا سین و صاد و زا چهاردهم
سر ثنایاء بالا با میان لب زیرین فاء پانزدهم میان هر دو
لب واو و میم و با اما با از تری لب و میم از خشکی لب و
واو از ما بین هر دو لب شانزدهم جوف الف و یای ساکن
ما قبل مکسور و واو ساکن ما قبل مضموم باشد الف از
هوای حلق و دهن و یا از هوای دهن و واو از هوای
هر دو لب هفدهم خیشوم که سوراخ بینی باشد میم و نون

در حالت اخفا یا ادغام با غنه **فصل سیم** در بیان صفات
حروف بدانکه هر حرفرا پنج صفت لازم است که وی با آن
صفات فرق میکنند و هر صفتی با ضدی است اول همس
وضد او جهر است دویم شدت وضد او رخاوت است سیم
استعلا وضد او استفال است چهارم اطباق وضد او انفتاح
پنجم قلقله وضد او سکون است وحروف مهموسه ده اند
فحثه شخص سکت واین حروف بجهة پستی وضعف اند
نفس مهموسه اند وما تز ده حرف دیگر مجهوره اند که ضد
مهموسه است وحروف شدیده هشت اند اجد قط بکت
وایشان بواسطه قوة آواز ومنع آن درجریان شدیده و
مسدوده اند وپنج حرف دیگر بین الشدة والرخوة اند لم نرع
که هم از صفت شدیده دارند وهم از رخوه وانچه غیر از اینها

مباشد

میباشد شانزده حرف اند رخوه محض اند که ضد شدة است
وحروف مستعلیه هفت اند خص ضغط قظ چونکه در حین
نطق بایشان زبان میل بالا میکند مستعلیه اند وبیست
ودو حرف دیگر مستفلیه اند که ضد استعلاست وحروف
مطبقه چهار اند صض طظ ومعنی اطباق آنست که در وقت
گفتن این حروف زبان برابر مخرج ایشان بسقف دهن مج
چسپید وبیست وپنج حرف دیگر منفتحه اند که ضد اطباق است
وحروف قلقله پنج اند قطب جد ومعنی قلقله جنبانیدن
وبیست وچهار حرف دیگر ساکنه اند که ضد قلقله است
وبعضی حروف را صفات لازم دیگر هست که ضدی ندارند
حقیر اکثر انهارا در کتاب قواعد التجوید ذکر نموده اما در
این مختصر پنج صفت ذکر میشود اول استطاله وآن در

ضاد است واستطاله بمعنی درازیست دویم تفشی وان
در شین است ومعنی تفشی انست که در دهن منتشر وپهن
میشود سیم انحراف وان در لام وراست وانحراف میل کردن
زبانست بسقف دهن چهارم صفیر وان در سین وصاد
وزاست ومعنی صفیر انست که در گفتن ایشان اوازی از
میان دو دندان پیش بیرون میاید پنجم لین وان در دو حرف است
واو ویای ساکنست که ماقبل ایشان فتحه باشد مثل سَوْءٍ و شَیْءٍ
ومعنی لین انست که در وقت گفتن ایشان نرم باید گفت

فصل چهارم در بیان تفخیم وترقیق بدانکه حروف استفالها
همه نازک اند مگر سه حرف از ایشان که اکثر اوقات کنده
میشوند لام الله وراء والف اما لام بشرط انکه ماقبل او
فتحه یا ضمه باشد مانند وَاللهُ و رَسُولُ اللهِ وهمچنین است

اللهم

اللهم بجهة تعظیم کنده باید گفت واگر ماقبل ان لام کسره
باشد باریک باید گفت مثل بِسْمِ اللهِ واما راء اگر مکسور
باشد مثل رِزْقِهِ یا ساکن ماقبل مکسور اصلی متصل وبعد از
راء حرفی از استعلا نباشد مثل فِرْعَوْن یا ساکن وماقبل او
یای ساکن باشد مثل خَیْر یا ساکن وماقبل او نیز ساکن وما
قبل ماقبل کسره اصلی متصل وساکن فاصله میان را وکسره
حرف استعلا نباشد مثل حِجْر نازک وباریک باید گفت و
در غیر این چهار حالت همه راها را کنده باید گفت واما الف
تابع ماقبل خود است اگر پیش از وی حرف استعلا یا را یا لام
باشد بشرطی که سابق ذکر شد کنده باید گفت والا باریک

فصل پنجم در بیان اظهار وادغام حروف بدانکه چون
دو حرف مثل هم یا مخرج ایشان یکی باشد یا نزدیک یکدیگر

باشند بهم برسند که هر دو متحرک باشند ابو عمرو حرف اول را
ساکن کرده و در دوم ادغام نموده مثل قال لهم و بیّت طائفة
وخلق کل شيء و قرّا موافقت او نکرده اند مگر در دو کلمه
ما مكّنّي فيه در سورهٔ کهف و لا تأمنّا در سورهٔ یوسف و
در این کلمه اشمام واجبست و این را ادغام کبیر میگویند
و اگر حرف اول ساکن باشد و دوم متحرک و حرف مد نباشند
ادغام باید کرد مثل يوجهه و اثقلت دعوا الله و اذ ظلمتم
و احطت مگر آنکه متقاربین باشند عاصم و جمعی از قرّا
ادغام نکرده اند بغیر از دو کلمه لام ساکنه در راء مثل قل
ربّي و قاف ساکنه در کاف مثل الم نخلقكم لکن صفت
استعلای طا و قاف را باقی باید گذاشت و این ادغام را صغیر
میگویند **فصل ششم** در بیان نون ساکنه و تنوین بدانکه

ایشان را نزد حروف هجا چهار حکم است ادغام و اظهار و قلب
و اخفا اما ادغام هرگاه نون ساکنه و تنوین بین حرف
یرملون برسند در لام و راء ادغام بی غنه در چهار دیگر
با غنه مثل من ربكم و هدى للمتقين و من ماء و عاملة
ناصبة و من واق و نورا يمشي و اگر نون ساکنه بواو و یا
در یک کلمه برسند مثل الدنيا و قنوان اظهار باید خواند
و اما اظهار هرگاه بین حرف حلق برسند ایشان را اظهار باید
کرد مثل ينهون و انعمت و لعفو غفور و اما قلب هرگاه
بحرف با برسند مثل من بعد و عليم بما ایشان را عوض باید
کرد بمیم یا اخفا و اما اخفا هرگاه نزد پانزده حرف باقی برسند
ایشان را اخفای با غنه باید نمود و همچنین است میم ساکنه
نزد با بنا بر مشهور مثل انتم و قولا ثقيلا و ان كنتم به وط

ایشان **فصل هفتم** در بیان مد و قصر بدانکه حروف مد
سه اند الف و واو ساکن ما قبل مضموم و یای ساکن ما
قبل مکسور مثل اوتونی خواه مکتوبی و خواه ملفوظی باشند و
در هر یک از اینها یک الف مد ذاتی میباشد که آن قصر است
و زیاده از این با ایشان نباید داد مگر بعد از حرفی مد همزه
یا سکون باشد اما همزه اگر بعد از حرف مد واقع شود در
یک کلمه مثل جاء و جیء و سوء بقدر چهار الف مد باید
داد و اگر حرف مد و همزه در دو کلمه اند مثل انا انزلنا و
فی امرنا و قالوا امنا بعضی مد نکرده اند و نزد عاصم در
مد تفاوت ندارند و اما سکون اگر اصلی باشد مدغم یا
مظهر مثل الم و اتحاجونی و همچنین حروف مقطعات که
سه حرفی باشد در تلفظ مثل صاد و سین و نون در این صورت

نیز چهار

نیز چهار الف مد باید داد مگر عینی که در کهیعص و حمعسق است
سبب آنکه ما قبل یا مفتوح است توسط نیز جایز است و اگر سکون
عارضی باشد خواه مدغم مثل قال لهم اگر بقرائت ابو عمرو
ادغام نمایند و خواه مظهر که بسبب وقف ساکن شود مثل العالمین
و قدیر و یعلمون سه وجه جایز است مد طول و وسط و
قصر اگر وقف باسکان یا باشمام باشد و اگر باروم وقف
کنند بغیر از قصر جایز نباشد **فصل هشتم** در بیان ها
کنایه که ضمیر مفرد مذکر غایب باشد مثل فیه و عنه و
له و به بچهار قسم منقسم میشود قسم اول اگر ما قبل و ما بعد
آن ها متحرک باشد مثل به انثاء و له الا با صله باید خواند
یعنی اگر آن ها کسره دارد با یا و اگر ضمه داشته باشد با واو
بخوانند قسم دویم اگر ما قبل و ما بعد ها ساکن باشد مثل

مِنهُ اسْمُهُ وَعَلَيْهُ اللهَ صله نبايد كرد قسم ششم اگر ما قبل ها
متحرك وما بعد وى ساكن باشد مثل بِهِ اللهُ وَلَهُ الْحَمْدُ در
اين صورت نيز صله نكند قسم چهارم اگر ما قبل ها ساكن و
ما بعد وى متحرك باشد مثل فِيهِ هُدًى وَيْلَكُمْ عَذَابًا
هيچيك صله نكند مگر ابن كثير وحفص همين فِيهِ مُهَانًا را
در سورهٔ فرقان با صله ميخوانند واگر ان ها ضمير نباشد
مانند مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا وَلَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ باتفاق قرا صله نبايد
داد فصل نهم در بيان وقف بر اخر كلمه بدانكه وقف
اقسام دارد اما اجماعى قرا چهار قسم را اختيار كرده اند اسكان
واشمام وروم وابدال هر گاه بر كلمه كه وقف ميكنند ساكن است
وقف باسكانست وبس هر چند حركت عارض او شده باشد
واگر متحرك باشد هر گاه مفتوح است مثل يُؤْمِنُونَ ان نيز
اسكانست

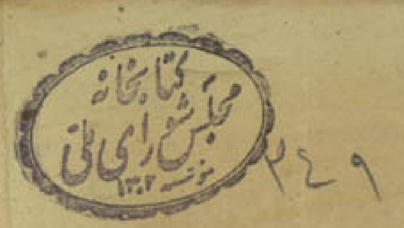
اسكان است واگر مضموم ويا مرفوع باشد مثل نَسْتَعِينُ وَ
قَدِيرٌ اسكان واشمام وروم هر سه جايز است واگر مكسور
يا مجرور است مثل يَوْمِ الدِّينِ وَبِعِبَادِي اسكان وروم هر دو
جايز است واگر منصوب منون باشد هر گاه ان تنوين در
تا باشد مثل نِعْمَةً بسكون وقفى ساقط ميشود وان تا بها
بدل خواهد شد واگر در غير تا باشد ان تنوين بدل بالف
ميشود مثل نِدَاءً وَخَبِيرًا وَغَفُورًا نيز بدانكه اسكان ساكن
گردانيدن حرف اخر كلمه است بنوعى كه از حركت اثرى نماند
واشمام ضم نمودن هر دو لب باشد بعد از اسكان بدون
اواز وان اشاره است بضمه كه هر كس نگاه بكند دريابد واما
روم تصرف نمودن يكثلث از حركت است كه هر كس نزديك
قارى باشد بشنود واما ابدال بدل كردن تا باشد بهاء

ومنطوق با الف

فصل دهم

در بیان اقسام وقف بدانکه وقف از چهار قسم بیرون نیست تام و کافی و حسن و قبیح تام آنست که در کلمه که وقف میکنی لفظاً و معنیً تمام باشد و کافی آن باشد که لفظاً تمام باشد نه معنیً و حسن آن باشد که معنی تمام باشد نه لفظاً و قبیح آن باشد که نه لفظاً و نه معنیً تمام نباشد و این وقوف را بغیر از اهل علم درک نمیکند و شیخ سجاوندی بجهة وقوف شش رمز قرار داده است م ط ج ز ص لا میم علامت وقف لازم است و طا علامت وقف مطلق است یعنی وقف بروی و ابتدا از ما بعد وی مطلقا خوبست و جیم علامت وقف جایز است و زا علامت بجویز وقف است و صاد علامت وقف مرخص است بسبب ضرورت و لا علامت لا وقف است مگر آیه باشد وقف میتوان نمود

وقراء

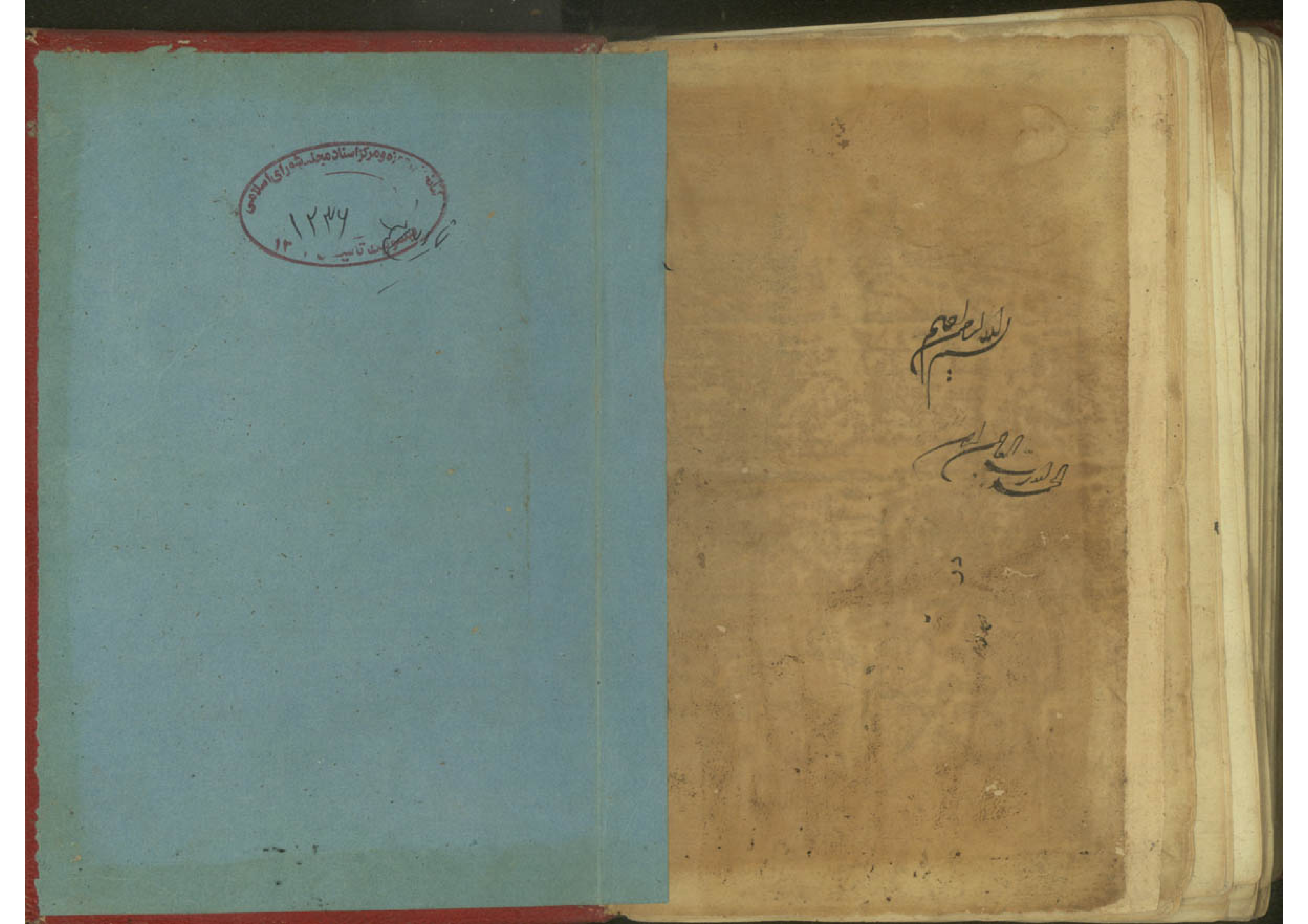


وقراء متاخرین رموز بسیار قرار داده اند که ذکر آنها ضرور نیست حقیر آنها را در کتاب قواعد التجوید بیان کرده ام

والله اعلم بالصواب

قد فرغت من تالیف هذا الکتاب بعون الملک الوهاب فی خامس شهر ربیع الثانی سنه اربعین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة

۲۴۲


بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین

